



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سلسله رساله‌های فارسی علامه مجلسی (۳-۹)

مجموعه رسائل اعمقادی

علامه محمد باقر مجلسی

تحقیق

سید محمد رجایی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسلہ رسالہ های فارسی علامہ مجلسی

۳ تا ۹

مجموعہ رسائل اعمق

تألف
علامہ محمد باقر مجلسی
مسنوی ۱۱۱۰ ہجری قمری



تحقیق
سید محمد رجبائی



مشخصات

نام کتاب:

مجموعه رسائل اعتقادی

مؤلف:

علامه محمد باقر مجلسی

محقق:

سید مهدی رجائی

ناشر:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، صندوق پستی ۹۱۷۳۵۰۳۶۶

تیراژ:

۳۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار:

۱۳۶۸

امور فنی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

۱۰-۷	مقدمه
۲۱-۱۱	رساله فرق میان صفات فعل و ذات
۳۳-۲۳	رساله تحقیق مسأله بداء
۴۲-۳۵	رساله جبر و تفویض
۴۸-۴۳	رساله دفع شبهه حدیث جهل و معرفت
۱۲۶-۴۹	ترجمه چهارده حدیث راجع به امام عصر و علائم ظهور و رجعت
۱۸۴-۱۲۷	رساله بهشت و دوزخ
۲۱۲-۱۸۵	رساله حکمت و فلسفه شهادت امام حسین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين

خوانندگان عزیز را به چند مطلب پیرامون رسائل اعتقادی علامه مجلسی
قدس سره متذکر می گردانم:

اول: رساله اول رساله فرق میان صفات فعل و ذات است، در مرحله اول معنا
و مراد از صفات فعل و ذات را بیان فرموده، و عبارات محدثین همچون مرحوم کلینی و
صدوق قدس أسرارهما نقل نموده، و سپس تحقیقی پیرامون کلام آن دو بزرگوار به رشته
تحریر درآورده، و بعد از آن چهار مسلک راجع به عدم زیادتی صفات از جماعتی از
بزرگان نقل فرموده اند، که عبارت باشد از: مسلک اول می گویند اثبات صفت وجودی
برای حق تعالی نمی توان نمود. مسلک دوم می گویند ذات مقدس در حق تعالی نایب
مناب صفات است در ما. مسلک سوم می گویند بر ذات مقدس وجود و علم و قدرت
صادق است و موجود و عالم و قادر نیز صادق است. مسلک چهارم می گویند این صفات
امور اعتباری نفس الامریه اند و عین ذات مقدس نیستند. و سپس بحثی پیرامون اراده
می کنند که آیا از صفات ذات است یا از صفات فعل، و در خاتمه رساله جمع بندی
راجع به حاصل کلام مرحوم صدوق و کلینی قدس سرهما در فرق میان صفات ذات و
صفات فعل می فرمایند.

دوم: در اکثر تراجم از رساله مذکور نام برده شده، و در ذریعه ج ۱۵/ ۴۴ تعبیر
از آن به رساله فی صفات الذات و صفات الفعل نموده و سپس فرموده این رساله در

حدود چهار صد بیت است، و درج ۱۶/۱۷۶ تعبیر از آن به الفرق بین صفات الذات و صفات الفعل نموده، و سپس فرموده این رساله در دو یست بیت، و تناقض گویی آشکاری در عدد ابیات این رساله در کلام ایشان واقع شده است.

سوم: رساله دوم رساله تحقیق مسأله بداء است، در مرحله اول معنای بداء را در لغت بیان می فرمایند، و سپس اقوالی را که در بداء قائل شده اند نقل می کنند و بعد از آن مختار خود را مفصلاً بیان می نمایند، و سپس فوائدی که در معتقد بودن به بداء می باشد به نحو مبسوطی با نقل بعض احادیث اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین رساله را به پایان می رسانند.

چهارم: در اکثر تراجم از رساله تحقیق مسأله بداء نام برده شده، و به عنوان رساله در بداء از آن تعبیر شده است، و در ذریعه ج ۳/۵۴ از او نام برده شده است.

پنجم: رساله سوم رساله جبر و تفویض است، در مرحله اول حدیثی در کتاب توحید و عیون اخبار الرضا مرحوم صدوق قدس سره از امام هشتم - علیه السلام - راجع به جبر و تفویض نقل می نمایند با ترجمه فارسی آن، و همچنین حدیثی از امام دوم - علیه السلام - و سپس دو قول مشهور از میان اقوال در جبر و تفویض را نقل می کنند، و دو قول عبارت است از مذهب اشاعره و مذهب معتزله، و سپس مختار مذهب حق در آن را بیان می فرمایند که عبارت باشد از این که جبر و تفویض هر دو باطل است و امری در میان این دو امر حق است، و این مطلب را با بسط تمام با نقل روایات رساله را به پایان می رسانند.

ششم: در اکثر تراجم از رساله جبر و تفویض نام برده شده به عناوین مختلف، در بعض تراجم به عنوان رساله جبر و تفویض نام برده شده، و در بعض دیگر به عنوان ترجمه حدیث جبر و اختیار یا جبر و تفویض، و چنین گمان کرده اند که این رساله فقط ترجمه حدیث مذکور در کتاب توحید و عیون است، و حال این که این گمان اشتباه است، بلکه شروع این رساله با ترجمه حدیث مذکور آغاز شده، و سپس با نقل مذاهب و قول حق، سخن شایانی به عرض خوانندگان رسانیده اند.

هفتم: رساله چهارم رساله دفع شبهه حدیث جهل و معرفت است، و حدیث

عبارت از حدیثی است که مرحوم کلینی - قدس سره - در اصول کافی از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت کرده که فرموده اند «سته اشیاء لیس للعباد فیها صنع: المعرفة، و الجهل، والرضا، والغضب، والنوم، والیقظة.

اختلاف واقع شده که مراد از معرفت و جهل در حدیث چیست؟ هفت وجه را در این باره ذکر می فرمایند، و با رد و ایراد در وجوه مذکوره رساله را به پایان می رسانند.

هشتم: از این رساله نیز در اکثر تراجم نام برده شده، و در بعض تراجم به عنوان ترجمه حدیث سته اشیاء تعبیر شده، که ظاهراً با محتوای رساله این عنوان تطبیق نمی کند، بلکه چنانچه به خط نوه علامه مجلسی ملا محمد حسین خاتون آبادی آمده که تعبیر از او به رساله دفع شبهه حدیث جهل و معرفت شده است، گرچه این رساله پیرامون این حدیث است.

نهم: رساله پنجم ترجمه چهارده حدیث پیرامون امام زمان - علیه السلام - و مسئله رجعت است، که عبارت بوده باشند از: ۱- بشارت به خروج قومی در آخر الزمان و طلب نمودن حق را. ۲- علائم قبل از ظهور حضرت ۳- تفسیری راجع به حروف مقطعه اول سور قرآن و استخراج ظهور حضرت از آن ۴- چگونگی ازدواج نرجس خاتون با امام حسن عسکری - علیه السلام - ۵- چگونگی ولادت با سعادت منجی بشریت حضرت صاحب الامر و الزمان - علیه السلام - ۶- سؤالات سعد بن عبدالله از امام زمان علیه السلام در محضر امام حسن عسکری - علیه السلام - ۷- وقایع بعد از وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - و مورد نظر قرار گرفتن امام زمان - علیه السلام - از طرف خلفای جور. ۸- وقایع بعد از ظهور حضرت حجت - علیه السلام - ۹- خبر دادن پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - به ظهور ائمه معصومین - علیهم السلام - و دعای مخصوص هر یک از آنها. ۱۰- علائم ظهور آن حضرت ۱۱- وقایع بعد از ظهور آن حضرت. ۱۲- رجعت پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و ائمه معصومین - علیهم السلام - ۱۳- رجعت تمام انبیاء و اوصیاء و خویان و بدان. ۱۴- وظیفه مردم در زمان غیبت.

دهم: نام این رساله نیز در اکثر تراجم آمده، و به نامهای مختلف گفته شده است، در ذریعه به نام اثبات الرجعه، و در فیض قدسی رساله فی الرجعة و در چندین

فهرست خطی کتابخانه‌ها بنام رساله رجعت نوشته شده، و به نظر حقیر این عنوان با تمام محتوای رساله تطبیق نخواهد نمود، چون فقط حدیث دوازده و سیزده راجع به رجعت است و در بعضی فهرس به نام ظهوریه اسم گذاری شده، که این هم با محتوای تمام رساله سازگار نیست، چون چند حدیث آن راجع به ظهور و علائم ظهور است، و بهترین عنوان همان است که در بعضی تراجم دیگر است به نام ترجمه چهارده حدیث.

یازدهم: رساله ششم رساله بهشت و دوزخ است، و این رساله در یک مقدمه و دو فصل است، که مقدمه در بیان معاد جسمانی و دو فصل در احادیث وارد شده در احوال بهشت و دوزخ.

دوازدهم: از این رساله نیز در اکثر تراجم نام برده شده، و به عنوان ترجمه حدیث قیامت یا جنت و ناریا رساله بهشت و دوزخ از آن تعبیر شده

و در خاتمه محور در استنساخ و تحقیق و تصحیح این شش رساله نسخ خطی آن است که در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی نجفی دام ظلّه در قم موجود است که بهترین نسخ آن مجموعه ایست که محتوی سی و چند رساله از علامه مجلسی است، و از چندین رساله خطی کتابخانه آستان قدس رضوی علیه السلام استفاده شده، و به قدر وسع خود در تصحیح کوشش نموده‌ام.

والحمد لله رب العالمین، والسلام علی عباد الله الصالحین.

سید مهدی رجائی

رساله

فرق میان صفات فعل و ذات

تألیف

علامه مجلسی

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

اما بعد: باید دانست که صفات مقدسه حق تعالی بر دو نوع است: یا سلبی است، یا ثبوتی.

اما سلبی عین ذات واجب تعالی نیستند، مانند جسم نبودن، و جوهر نبودن، و عرض نبودن.

و نوع دوم که ثبوتی است که اثبات امری برای ذات اقدس نمایند بر دو قسم است: اول صفات ذات، دوم صفات فعل.

و صفات ذات، صفات حقیقیه کمالیه است که انفکاک ذات مقدس از آنها محال، و اتصاف به اضداد آنها ممتنع است، مانند علم و قدرت و حیات و سمع و بصر، زیرا که اینها کمال ذات مقدس اند، و خلّو ذات از اینها موجب نقص و احتیاج است، و هر دو مستلزم امکان.

پس نتواند بود که حق تعالی گاهی عالم باشد و گاهی جاهل، و در زمانی قادر باشد و در زمانی عاجز، و در وقتی حیات داشته باشد و در وقت دیگر ضد آن را. و همچنین سمع و بصر که علم به مسموعات و مبصرات است، نتواند بود که حق تعالی در زمانی عالم به اینها نباشد.

و صفات فعل، آثار صفات ذاتند که فی نفسه اتصاف به آنها کمال نیست، بلکه قدرت بر آنها کمال است، مانند خلق کردن فی نفسه کمال نیست که از ذات مقدس منفک نتواند شد، بلکه قدرت بر خلق در هر زمانی که مصلحت در آن باشد

کمال است. پس تواند بود که حق تعالی در زمانی خلق کند و در زمان دیگر خلق نکند، و همچنین رازق بودن و احیا کردن و میراندن، قدرت بر اینها کمال است، و تواند بود که اینها در زمانی که مصلحت نباشد از او صادر نگردد.

و شیخ صدوق محمد بن بابویه — رحمه الله — در کتاب توحید تحقیق این دو معنی به این وجه کرده است: که هرگاه وصف کنیم خدا را به صفات ذات، نفی می‌کنیم از او به هر صفتی از آن صفات، ضد آن را. پس هرگاه گوییم: خدا حی است، نفی کرده ایم از او ضد حیات را که مرگ است. و هرگاه که گوییم: علیم است، نفی کرده ایم از او ضد علم را که جهل است. و هرگاه گوییم: سمیع است، نفی کرده ایم از او ضد شنوایی را که کوری است. و هرگاه گوییم: بصیر است، نفی کرده ایم از او ضد بینایی را که کوری است. و هرگاه گوییم: حکیم است، نفی کرده خواهیم بود از او ضد حکمت را که خطا کردن است در امور. و هرگاه گوییم غنی است، نفی کرده ایم از او ضد بی‌نیازی را که نیازمندی است. و هرگاه گوییم: عدل است، نفی کرده ایم از او جور و ستم را. و هرگاه گوییم: حلیم است، نفی کرده ایم از او تعجیل در انتقام را. و هرگاه گوییم: قادر است، نفی کرده ایم از او عجز را.

و اگر گوییم که این صفات موجودند و خدا به اینها متصف است، هر آینه اثبات کرده خواهیم بود با خدا امری چند را که همیشه با او بوده اند، و این متضمن تعدد آلهه است، زیرا که می‌گوییم که همیشه حی و سمیع و بصیر و عزیز و حکیم و غنی و ملک بوده است، و چون این صفات را موجود قرار ندادیم و به نفی اضداد برگردانیدیم، اثبات کرده ایم که همیشه خدا، واحد و یگانه بوده است و چیزی با او نبوده است، و اراده و مشیت و رضا و غضب و اشباه اینها از صفات افعال، به مثابه صفات ذات نیستند، زیرا که جایز نیست که گوییم: که خدا همیشه اراده کننده بوده است، چنانچه جایز است که گوییم: همیشه قادر و عالم بوده است^۱. این بود ترجمه کلام صدوق — رحمه الله —.

وکلینی — رحمه الله — گفته است: که مجمل قول در صفات ذات و صفات فعل آن است که هر چیز که او را باضه او برای خدا اثبات می‌کنی و هر دو موجود است آن صفت فعل است، و تفسیر این مجمل آن است که اثبات می‌کنی در وجود، چیزی را که خدا اراده کرده و چیزی را که خدا اراده نکرده، و چیزی را که خدا به آن راضی است و چیزی را که خدا را به خشم می‌آورد، و چیزی را که خدا دوست می‌دارد و چیزی را که خدا دشمن می‌دارد.

پس اگر اراده از صفات ذات می‌بود مانند علم و قدرت، هر آینه اثبات آنچه خدا اراده نکرده نقیض اثبات آن چیزی می‌بود که خدا اراده کرده است، و اگر محبت از صفات ذات باشد، بغض نقیض آن خواهد بود، نمی‌بینی که در وجود نمی‌یابی چیزی را که خدا نداند، و چیزی که بر آن قادر نباشد.

و چنین است صفات ذات خدا که ازلی اند، نمی‌توان خدا را وصف کرد به قدرت و عجز که ضد آن است.

و جایز است در صفات فعل که گوئیم: خدا مطیعان را دوست می‌دارد و عاصیان را دشمن می‌دارد، و با مطیعان موالات می‌نماید، و با عاصیان معادات می‌فرماید.

و می‌توان گفت: از کسی راضی است و با دیگری خشمناک است، و می‌گویی در دعا: که خداوندا خوشنود شواز من، و سخط مکن بر من، و دوست دار مرا، و دشمن مدار مرا، و نمی‌توان گفت که خدا قادر است که بداند و قادر است که نداند، و قادر است که پادشاه باشد، و قادر است که عزیز و حکیم باشد، و قادر است که عزیز و حکیم نباشد. و می‌توان گفت: که قادر است که آمرزنده باشد، و قادر است که آمرزنده نباشد، و نمی‌توان گفت: که اراده کرده است که پروردگار باشد و قدیم و عزیز و حکیم و مالک و عالم و قادر باشد، زیرا که اینها صفات ذاتند و اراده از صفات فعل است.

نمی‌بینی که می‌توان گفت: که اراده این کرد و اراده آن نکرد، به خلاف صفات ذات که به اثبات هر صفتی ضد آن را نفی می‌باید کرد، چنانچه به اثبات علم، باید که

جهل را مطلقاً از او نفی کنی، و به اثبات قدرت باید که ضدّ آن را که عجز است مطلقاً از او نفی کنی. و همچنین به اثبات حیات، نفی ضدّ آن باید کرد که مرگ است و به اثبات عزت، نفی ضدّ آن باید کرد که مذلت است، و همچنین به اثبات حکمت و حلم و عدل، نفی خطا و تعجیل و ستم باید کرد.^۲ تمام شد کلام کلینی رحمه الله. و تحقیق کلام این دو بزرگوار موقوف بر چند مقدمه است:

أول: بیان عینیت صفات حقیقیه است

آنچه از احادیث متواتره و ادله عقلیه معلوم می شود آن است که باید اعتقاد کرد که «صفت موجود»، زاید بر ذات مقدس نمی باشد، و الاً لازم آید که حق تعالی در کلام محتاج به غیر باشد و آن نیز محال است.

و ایضاً آن صفات اگر محتاج به علت نیستند چندین واجب الوجود لازم آید، و اگر محتاج به علت باشند و علت غیر خدا باشد، خدا محتاج به غیر باشد در وجود و جمیع کمالات، و اگر مستند به ذات حق باشند تأثیر خدا در آنها موقوف باشد بر انصاف به آن صفات. پس اگر موقوف بر عین آن صفات باشد دور لازم آید، و آن محال است. و اگر محتاج به صفات دیگر مثل آنها باشد نقل کنیم سخن را در آن صفات، و تسلسل لازم آید، و آن نیز محال است.

و اشاعره از اهل سنت قائل شده اند به زیادتی صفات، و بر ایشان لازم آمده است قول به تعدد آلهه، چنانچه فخر رازی که از افاضل علمای ایشان است گفته است: که حق تعالی حکم کرده است به کفر نصاری که به سه خدا قائل شده اند، و اصحاب ما یعنی اشاعره به هشت خدا قائل شده اند. و قائلان به عدم زیادتی صفات چهار مسلک دارند:

مسلک اول: قول جماعتی است که به نفی صفات قائل شده اند، و می گویند:

اثبات صفت وجودی برای حق تعالی نتوان کرد، پس اثبات علم برای خدا به نفی جهل

برمی‌گردد، و هر گاه گویی خدا عالم است، معنیش آن است که خدا عاجز نیست، و همچنین در سایر صفات، و این معنی را نهایت مرتبه توحید می‌دانند.

و کلام حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - که «کمال توحیده نفی الصفات عنه»^۳ را به این برمی‌گردانند. و کلام ابن بابویه - رحمه الله - نیز موهم این معنی است.

اما از همان احادیث و احادیث دیگر معلوم است که مراد این معنی نیست، و این مذهب تعطیل است که در اخبار بسیار انکار آن وارد شده. و در احادیث بسیار وارد شده است که توحید آن است که خدا را از حد تعطیل و حد تشبیه بیرون بری^۴.

و تعطیل آن است که برای خدا اثبات صفات کمالیه نکنی، و تشبیه آن است که به نحوی اثبات کنی که مستلزم تشبیه به مخلوق باشد.

مثلاً در علم، اگر نفی علم کنی و گویی که خدا عالم نیست، یا عالم بر خدا اطلاق نمی‌توان کرد، آن تعطیل است که خدا را عاقل از صفت کمال گردانیده. و اگر گویی که به نحوی که ما عالمیم او عالم است، این تشبیه است که خدا را شبیه به خلق گردانیده. و اگر گویی: که خدا عالم است به نحوی که هیچ گونه مشابهت به علم ما ندارد، علم برای او ثابت کرده و نفی تشبیه کرده.

و همچنین در سمیع و بصیر و سایر صفات، و توضیحش آن است که ما امری را که به چشم می‌بینیم در این دیدن، کمالی ما را حاصل گردیده، که مخلوط و ممزوج است به انواع نقص، و آنچه کمال است دانستن آن دیده شده است، اما چون ما ناقصیم و عاجز و ممکن، بدون این باصره و عضو مخصوص نمی‌توانیم دید، و این عین نقص است و از ما ناشی شده است. و خدا منزّه است از آن که عضوی و جزوی داشته باشد و در دانیی محتاج به عضوی باشد.

و ایضاً علم ما بعد از نبودن به هم رسیده و خدا منزّه است از آن که او مسبوق به جهل باشد. و ایضاً علم ما به حصول صورت است در حاسه به اعتبار نقص ما، و خدا

۳. اصول کافی ۱/۱۴۰، ح ۶.

۴. اصول کافی ۱/۸۲، ح ۲ و ۷.

منزه است از آن که محل حوادث باشد. و ایضاً به غیبت آن امر، ممکن است که علم زایل شود، و در خدا زوال علم محال است. و علم ما معلول به علتها است، و علم خدا علت نمی‌دارد.

پس آنچه کمال است که علم به مبصرات است برای خدا اثبات باید کرد، و جهات نقص که در علم ما حاصل است همه را از حق تعالی نفی باید کرد. و آنچه در احادیث واقع شده که موهم نفی صفات است، در بعضی، مراد آن است که «صفات زائده موجوده» در خدا نمی‌باشد، و در بعضی مراد آن است که گُنه صفات کمالیه الهی را نمی‌دانیم، و بجز بوجهی از وجوه، تخیل آنها نمی‌توانیم نمود، نه آن که به هیچ نحو تصور و اثبات نمی‌توانیم کرد تا تعطیل لازم آید.

مسلك دوم: آن است که می‌گویند که ذات مقدس در حق تعالی، نایب مناب صفات است در ما، چنانچه ما اشیاء را به علم می‌دانیم، و حق تعالی به نفس ذات مقدس، می‌داند، و ما بر اشیاء توانایی داریم به قدرتی که قائم است به ما، و خدا، به ذات مقدس توانا است، و ذات اقدس، قائم مقام صفت قدرت است در ما، و همچنین در سایر صفات.

و جمعی کثیر از محققان به این قول قائل اند، و بعضی می‌گویند: این قول نیز به تعطیل و نفی برمی‌گردد.

مسلك سوم: آن است که می‌گویند که بر ذات مقدس، وجود و علم و قدرت صادق است، و موجود و عالم و قادر نیز صادق است. و موجود آن است که از وجود، خالی نباشد، خواه عین او باشد و خواه قائم به او. و عالم آن است که از علم، جدا نباشد، خواه عین علم باشد و خواه قائم به او، و همچنین قدرت.

و آنچه لغویان می‌گویند: که عالم، ذاتی است که علم به او قائم باشد، و قادر، ذات ماقام به القدرة است، مبتنی بر عدم تحقیق است و قلت فهم ایشان، زیرا که می‌دانیم که جسمی که نورانی باشد نیر می‌گویند، و اگر نوری قائم به ذات تواند بود هم نور خواهد بود و هم نیر. و اگر بیاضی قائم به ذات تواند بود، هم بیاض خواهد بود و هم آبیض.

پس علم و قدرت و سایر صفات، بر خدا صادق است به صدق عرضی، و گنه ذات، معلوم ما نیست، و این صفات بوجهی مفهوم ما هستند. چنان که [اگر] زید را ما به عنوان ضاحک تصور کنیم، معنی ضاحک، یعنی خندان، مفهوم و معلوم ما هست، گو گنه حقیقت زید را ندانیم، و به این معنی، احادیث ظاهراً دلالتی دارد.

چنانچه در حدیث صحیح از هشام بن سالم منقول است که گفت: به خدمت حضرت صادق — علیه السلام — رفتم، فرمود: آیا خدا را وصف می‌کنی؟ گفتم: بلی، فرمود: بگو، گفتم: سمیع است و بصیر است، فرمود: که این صفتی است که مخلوقات در آن شریک اند، گفتم: چگونه وصف کنم خدا را؟ فرمود: نوری است که در او ظلمت نیست، و حیاتی است که در او مرگ نیست، و علمی است که جهل در او نیست، و حقی است که باطل در او نیست، پس بیرون آمدم از نزد او و من داناترین مردم بودم به توحید خدا^۵.

اگرچه امثال این روایت را بر مسلک ثانی حمل می‌توان کرد.

مسلک چهارم: آن است که این صفات امور اعتباری نفس الامریه اند، و عین ذات مقدس نیستند، و موجود زاید بر ذات نیستند، و صفت موجود زاید بر ذات، محال است، پس وجود امری است اعتباری و لازم ذات مقدس است، و ثبوتش برای ذات، معلول علّتی به غیر ذات، نیست.

و همچنین علم عبارت از دانستن است، و لازم ذات است، و از ذات منتزع می‌شود، و معلول غیر ذات نیست، و امر اعتباری نفس الامری است، و امر موجودی نیست که قیام آن به ذات، مستلزم فساد باشد. و همچنین قدرت عبارت است از توانایی، و این نیز امری است اعتباری، منتزع از ذات اقدس و به غیر ذات علّتی ندارد، و همچنین سایر صفات کمالیه. و به این مسلک اگر چه کم کسی قائل شده است، اما به عقل أقرب است از سایر مسالک.

و حق این است که تفکر در این امور ضروری نیست، و مجمل باید اعتقاد

کرد که صفات کمالیه، موجود زاید بر ذات و قائم به ذات نیستند، و علتی سواى ذات اقدس ندارد، و هرگز ذات مقدس از این صفات خالی نیست، و تعددی در ذات و صفات حقیقه نیست که موجودات متعدده در ازل، اثبات کنیم، و انصاف ذات به این صفات، شبیه انصاف ممکنات نیست. و تفکر در زیاده از این، به تفکر در ذات بر می‌گردد، و نهی از آن در اخبار وارد شده است، و عقل از فهم آن کما ینبغی قاصر است.

دوم: آن که اراده آیا از صفات ذات است یا از صفات فعل؟

بدان که اکثر حکما و متکلمین را اعتقاد آن است که اراده، از جمله صفات ذات است و قدیم است، و از ذات مقدس منفک نمی‌شود، بلکه عین ذات مقدس است، بنا بر قول به عینیت صفات.

و احادیث^۶ بسیار دلالت می‌کند بر آن که اراده از صفات فعل است و حادث است، بلکه عین ایجاد و احداث است و در حق تعالی به غیر ایجاد معنی نیست که مستقی به اراده باشد. و تحقیقش آن است که چون در ما، پیش از آن که فعل اختیاری صادر شود، چند چیز حاصل می‌شود.

اول: تصور آن فعل و تفکر در آن، پس اعتقاد حصول نفع در آن، پس منبعث شدن شوق از نفس بسوی آن، پس تأکد عزم در آن تا به حد اجماع رسد که آن اراده است و از آن، فعل حاصل شود، و اینها همه در ما، متوسط است میان ما و فعل، و در جناب حق تعالی به غیر علم به آن، و علم به آن که آن مقرون مصلحت است که قدیم است، و ایجاد فعل که حادث است امر دیگر نیست.

پس حکما و متکلمان، علم به خیر و نفع و اصلح بودن را، اراده نامیده‌اند، و آن داخل علم خدا است و قدیم است، لهذا از صفات ذات شمرده‌اند.

و در عرف احادیث و محدثان اهل شرع، «ایجاد» را اراده می‌نامند، و آن

حادث است و مقارن وجود به هم می‌رسد، و از صفات ذات نیست که از حدوثش تغییری یا از عدمش نقصی در ذات مقدس به هم می‌رسد.

و حاصلش آن است که ذات مقدس با صفات کمالیه، کافی است در حدوث حادث، در وقت معین و محتاج نیست به آن که امری در ذات مقدس، حادث گردد. پس این نزاع نزدیک است که به نزاع در اصطلاح برگردهد، و هرگاه چنین باشد موافق احادیث معتبره قائل شدن، اولی خواهد بود، و الله یعلم.

سوم: حاصل کلام آن دو فاضل در فرق میان صفات ذات و صفات فعل

آن است که هر چه اتصاف ذات حق تعالی به آن، نفی ضد آن صفت می‌کند از ذات مطلقاً. و ممکن است که عین ذات مقدس باشد، و از قدیم بودن آن تعددی در ذات و صفات لازم نمی‌آید از صفات ذات است.

و آنچه ذات مقدس، نسبت به یک چیز به آن متصف است و نسبت به چیز دیگر به ضد آن متصف است، از صفات ذات نمی‌تواند بود، زیرا که اگر از صفات ذات باشد، هر دو ضد یا هر دو نقیض عین ذات واحد، نتواند بود، پس باید که زاید بر ذات باشند، پس، از صفات ذات نباشند، و چون باید قدیم باشند تعدد قدما لازم آید، و ایضاً اگر از صفات ذات باشند چون نقیض آن طاری شود باید که آن زایل گردد و تغیر در صفات ذاتیه لازم آید.

و کلینی — رحمه الله — فرق دیگر کرده است میان صفات ذات و صفات فعل، به آن که قدرت و اراده، تعلق به صفات ذات نمی‌گیرند و به صفات فعل تعلق می‌گیرند، چنانچه نمی‌توان گفت که خدا قادر است بردانستن، و قادر است بر ندانستن، و قادر است بر پادشاهی و عدم آن، و قادر است بر عزت و عدم آن، و توان گفت خدا قادر است بر آمرزیدن و نیامرزیدن، و قادر است بر آفریدن و نیافریدن، و روزی دادن و روزی ندادن، و نتوان گفت که اراده کرده که عالم باشد، و رب باشد، و قدیم باشد، و عزیز باشد، و حکیم باشد، و مالک باشد، و عالم باشد، و قادر باشد، زیرا که اینها از

صفات ذاتند و قدیم اند، و اراده، تعلق به حوادث می‌گیرد.
و توان گفت: که اراده کرده که خلق نماید و روزی دهد و بیامرزد و ثواب دهد و عقاب کند، زیرا که اینها صفات فعل اند و حادث اند.
و در این مطالب مجال سخن بسیار است، و برای فرق میان صفات ذات و صفات فعل، گویا همین کافی باشد.

والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم



رساله

تحقیق مسأله بداء

تألیف

علامه مجلسی

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله خيرة الوری

و بعد: چون در مسأله «بداء» نزاع عظیمی میان علمای خاصه و عامه به هم رسیده، و منشأ تشیع مخالفان بر شیعه گردیده، و در اکثر مسائل توحید، امامیه در تنزیه جناب مقدس ایزدی اهتمام نموده اند، و بر ایشان تشنیعات و الزامات کرده اند، مانند رؤیت و زیادتی صفات و جبر و امثال اینها، ایشان در این مسأله بر شیعه افتراها بسته اند، و به گمان فاسد خود تدارک بعضی از تشنیعات کرده اند. لهذا ضرور شد که چند کلمه در تحقیق مذهب امامیه — رضوان الله علیهم — در این باب نوشته شود، که موجب لغزیدن اقدام و سوء فهم خاص و عام نگردد.

و باید دانست که بداء در لغت به معنی ظاهر شدن است، و اطلاق می کنند بر ظاهر شدن رأیی بعد از آن که خلاف آن ظاهر شده باشد، مثل آن که کسی اراده امری کند به گمان مصلحتی، بعد از آن خلاف آن مصلحت بر او ظاهر شود و آن را ترک کند، و در فارسی تعبیر از آن پشیمانی می کنند.

و اهل سنت بدا را بر این معنی حمل کرده اند و به شیعه نسبت داده مایه^۱ تشیع ساخته اند، و شیعه از این امر تبری نموده اند. و احادیث برخلاف این، متواتر از ائمه — علیهم السلام — آورده شده^۲، و اعتقاد ایشان آن است که محال است که حق تعالی

۱. در نسخه ای ماده.

۲. چنانچه ذکر خواهد شد.

امری را نداند و آخر بر او ظاهر شود، یا از اراده پشیمان شود.

اما در تحقیق بدا خلاف کرده اند، بعضی گفته اند: بدا به معنی نسخ است، که حق تعالی در زمانی حکمی را مقرر فرماید، و بعد از آن در زمانی دیگر آن حکم را برطرف کند. و یهود این معنی را انکار کرده اند. و این معنی متضمن پشیمانی و اختلاف علم نیست، بلکه در هر زمانی مصلحت در حکمی از احکام می باشد، چون مصلحت متبدل شد حکم نیز متبدل می شود. مثل آن که در اُمت حضرت موسی — علیه السلام — شکار در روز شنبه حرام بود برای مصلحتی، در زمان حضرت عیسی — علیه السلام — چون آن مصلحت برطرف شد حکم نیز تغییر یافت و شکار شنبه حلال شد. و بعضی گفته اند: که بدا در امور تکوینی، مانند نسخ است در احکام شرعی چنانچه نسخ آن است که حکمی از شارع رسد و گمان کنیم که آن حکم مستمر خواهد بود، بعد از آن، آن حکم منسوخ گردد و حکم دیگر مقرر شود.

همچنین در امور تکوینی اگر امری به حسب علل و اسباب و قرائن احوال چنان نماید که مستمر خواهد بود، بعد از آن برطرف شود و نوع دیگر شود آن را بدا می گویند. مثل آن که اسماعیل فرزند بزرگتر حضرت امام جعفر صادق — علیه السلام — بود و مردم را به ظاهر حال، گمان آن بود که بعد از حضرت، او امام خواهد بود، بعد از آن که او به رحمت الهی واصل شد مردم دانستند که امامت او که گمان کرده بودند، برطرف شد، و امامت برای حضرت امام موسی — علیه السلام — ثابت شد. و می گویند که این را برای این بدا می گویند که برایشان امری ظاهر شد که بیشتر ظاهر نبود، و معانی دیگر نیز گفته اند که ذکر آنها چندان فایده ندارد.

و آنچه از احادیث اهل بیت — علیهم السلام — بر این شکسته ظاهر شده آن است که: چون یهود و بعضی از اهل سنت قائل بودند به آن که حق تعالی هر چیز که در روز اول مقدر و مقرر فرموده تغییر نمی یابد، و خدا هر چه کرده در روز اول کرده، و می گفتند: «یَدَ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»^۳ یعنی: دست خدا بسته است دیگر کاری نمی تواند کرد.

و بعضی از حکما می‌گفتند: که حق تعالی جمیع مخلوقات را به یک دفعه خلق کرده، و ما که در زمان داخلیم پیش ما ماضی و مستقبل و حال می‌باشد، اما پیش خدا که از زمان خارج است اینها نمی‌باشد، و تشبیه می‌کنند به رشته [ای] که الوان مختلفه داشته باشد و موری که بر آن راه رود، گاهی در ریمان سیاه، و گاه در ریمان سفید است، و کسی که خارج از ریمان است همه نزد او حاضر است، و به این سبب قائل شده‌اند که در هیچ امر تغییر ممکن نیست، و عالم را با زمان و زمانیات قدیم می‌دانند. و بعضی از ایشان قائل‌اند: که حق تعالی عقل اول را آفرید، و عقل اول، عقل دوم و فلک اول را، و همچنین تا عقل دهم. و عقل دهم مدبر عالم است.

لهذا ائمه — علیهم السلام — ردّ اقوال ایشان کرده‌اند، چنانچه حق تعالی فرموده است «کَلَّ یوم هوفی شأنٌ؟» تا بدانند که خدا مدبر عالم است، و هر ساعت انواع تصرفات در هر مخلوقی می‌نماید، و به دعا و تصدّق و خیرات و مبرات و صله ارحام، عُمر و روزی و سایر تقدیرات تغییر می‌یابد، و لهذا وارد شده که «ما عَظَّمَ الله بمثل البداء»^۴ یعنی: تعظیم خدا نشده به چیزی مانند قائل شدن به بدا، زیرا که خدا را صاحب اختیار در ملک خود می‌داند و مدبر و متصرف در خلق خود می‌داند، و در امور خود به جناب او متوسّل می‌شود.

و ایضاً از آیات و اخبار ظاهر می‌شود که خدا را دو لوح هست: یکی لوح محفوظ که مطابق علم خدا است و در آن تغییری نمی‌رود، و دیگری لوح محو و اثبات که در آن محو بعضی امور و اثبات امری به عوض آن می‌شود. چنانچه فرموده است که «یَمْحُو الله ما یشاء و یشبّه و عنده ام الکتاب»^۵ یعنی: محو می‌کند خدا آنچه را می‌خواهد، و ثابت می‌گرداند آنچه را می‌خواهد، و نزد او است ام الکتاب یعنی: نامه که اصل و مادر همه نامه‌ها و کتابها است، که لوح محفوظ باشد یا لوح محو و اثبات. و فرموده است که «هو الذی خلقکم من طین ثم قضی أجلاً و أجل مستمى»^۶

۴. سوره رحمن: ۲۹.

۵. اصول کافی ۱/۱۴۶، ح ۱. توحید صدوق ص ۳۳۳، ح ۲. بحار الانوار ۴/۱۰۷، ح ۲۰.

۶. سوره رعد: ۳۹.

عنده^۷» او است خداوندی که مقدر کرده است اجلی، واجل نامبرده نزد او هست، یکی اجل واقعی حتمی است که در لوح محفوظ است، و دیگری اجل معلق است که در کتاب محو و اثبات است.

مثل آن که در لوح محو و اثبات نوشته شده است که عمر زید، سی سال است، یعنی: اگر حال او متوسط باشد و کارهای بسیار نیک کند و کارهای بسیار بد نکند مصلحت در آن است که عمر او سی سال باشد، پس اگر تصدقات کرد وصله رحم کرد، خدا امر می فرماید که ملائکه، سی سال را محو کنند و چهل سال را به جای او بنویسند. یا آن که قطع رحم کرد، یا قسم ناحق خورد، خدا می فرماید که سی سال را محو کنید و عمرش را بیست سال بنویسید. مانند آن که بلا تشبیه، طبیعی ملاحظه مزاج شخصی کرد، و حکم کرد که موافق این مزاج می باید چهل سال عمر کند. بعد از آن، آن شخص بعضی از مقویات مانند فاد زهر و عرق چینی خورد، طیب بعد از آن اگر بگوید که پنجاه سال عمر باید کرد، یا اگر قصدهای بیجا و تصرفات ناموافق کرد و مزاج را ضعیف کرد، و حکم بعد از آن کرد که عمر این [شخص]، زیاده از سی سال نخواهد شد، کسی حکیم را نسبت به دروغ و خطا نسبت نمی دهد، زیرا که حکم اول موافق ظاهر حال او بود.

اما در لوح محفوظ اگر خدا داند که او تصدق یا صلّه رحم خواهد کرد عمر او چهل [سال] نوشته شده خواهد بود، و اگر داند که قطع رحم خواهد کرد یا قسم دروغ خواهد خورد عمر او سی [سال] نوشته شده خواهد بود.

و اما فایده این دو لوح به قدر عقل قاصر ما چند چیز است:

اول: آن که ملائکه مطلع شوند بر لطف خدا نسبت به عباد، و تأثیر اعمال خیر و شر در اعمال و آجال و ارزاق و غیر ذلک، و موجب مزید معرفت ایشان گردد.

دوم: آن که مردم به اخبار انبیاء و رسل و اوصیاء — علیهم السلام — بدانند که اعمال ایشان را در این قسم امور، این قدر مداخلیت هست، پس باعث شود بر ترغیب

ایشان در خیرات و صرف همت ایشان از شرور و سیئات و لهذا مروی است که «ما عِبَدَ اللهَ بمثلِ البَداءِ»^۸ یعنی: عبادت خدا را چیزی باعث نمی‌شود مثل بدا.

سوم: آن که گاهی انبیاء و اوصیاء خبر می‌دهند از کتاب محو و اثبات برای مصلحتی چند:

اول: ترغیب عباد به خیرات، مثل آن که حضرت عیسی — علیه السلام — خبر داد که در آن شب داماد خواهد مُرد و نمرد، و بعد از آن در زیر فراش او ماری ظاهر شد که سنگی در دهان داشت، برای تصدقی که کرده بود^۹. و حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — خبر از مردن یهودی داد مثل این به سبب تصدق ظاهر شد^{۱۰}.

دوم: امتحان بندگان و شدید گردانیدن تکلیف ایشان تا ثوابشان عظیم‌تر باشد، مثل آن که پیغمبری یا امامی خبری از کتاب محو و اثبات دهد، و بعد از آن تغییر یابد و فرماید: که بدا شد، تا آن که ضعیف الایمان و قوی الایمان ممتاز شوند.

و احادیثی که واقع شده است که چیزی که به انبیاء و اوصیا رسد در آن بدا نمی‌شود^{۱۱}، شاید مراد آن باشد که آنچه بعنوان حتم به ایشان رسد و ایشان به حتم خبر دهند، در آن بدا نمی‌باشد. و خبر ایشان دو بابت است، بعضی را تقیید به حتم می‌فرمایند، و بعضی را نه، چنانچه فرموده اند که ظهور قائم — علیه السلام — از امور محتوم است، و سفیانی از امور محتوم است، و صیحه آسمانی از امور محتوم است. لهذا حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — فرمود که اگر نه آیه «یحمو الله ما یشاء و یثبت» می‌بود هر آینه خبر می‌دادم از آنچه واقع شود تا روز قیامت^{۱۲}.

و هر گاه ایشان خود فرموده باشند که در بعضی از خبرهای ما احتمال بدا هست، و از احادیث ایشان ظاهر شود که اخبار ایشان محتوم و غیر محتوم می‌دارد اگر

۸. عبارت روایت در اصول کافی ۱/۱۴۶، ح ۱، و در بحار ۴/۱۰۷، ح ۱۹: «ما عبد الله عز وجل بشيء

مثل البداء» و شاید معنی این باشد که اعتقاد به بدا بالاترین عبادات است.

۹. بحار الانوار ۴/۹۴ از امامی شیخ صدوق.

۱۰. بحار الانوار ۴/۱۲۱ — ۱۲۲ از کافی.

۱۱. بحار الانوار ۴/۱۲۲.

۱۲. بحار الانوار ۴/۱۱۸، ح ۵۲ از تفسیر عیاشی.

چیزی فرمایند و به عمل نیاید یا تأخیری در آن شود متضمن کذب نخواهد بود به شرطی، بلکه خبر ایشان مشروط خواهد بود به شرطی. یا مراد آن خواهد بود که در کتاب محو و اثبات چنین نوشته شده است.

و از فضیل منقول است که به حضرت امام محمد باقر—علیه السلام—عرض کردم که خروج قائم—علیه السلام—را وقتی هست؟ حضرت سه مرتبه فرمود: که دروغ گفتند آنها که وقت قرار می‌دهند بدرستی که موسی—علیه السلام—چون به نزد خدا رفت ایشان را سی روز وعده کرد، پس چون ده روز اضافه شد قوم او گفتند: موسی وعده ما را خلف کرد و کردند آنچه کردند پس اگر حدیثی به شما بگوییم و چنان شود که گفتیم، بگویید راست گفت، و اگر خلاف آن بشود بگویید راست گفت خدا، تا دو برابر ثواب داده^{۱۳}.

سوم: از مصالح تسلی شیعیان و عدم یأس اهل ایمان است، چنانچه در قصه نوح—علیه السلام—خبر داد ایشان را به فرج بعد از زمانی، و چند مرتبه در آن تأخیر شد، و چنانچه ائمه ما—علیهم السلام—شیعیان را به فرج امیدوار می‌ساختند و جراحتهای که در سینه‌های ایشان از جور مخالفان به هم می‌رسید به مردم به وعده‌های دولت حق دوا می‌کردند. و اگر در آن روز ایشان را خبر می‌دادند که قیام قائم—علیه السلام—و انتقام از مخالفان بعد از هزار سال دیگر یا زیاده خواهد بود ایشان مأیوس می‌شدند، بلکه اکثر ایشان از دین برمی‌گشتند. لهذا در زمان حضرت صادق—علیه السلام—شیعیان صباحاً و مساءً منتظر فرج بودند و ثواب می‌یافتند و امیدوار بودند و بر دین ثابت می‌ماندند.

چنانچه علی بن یقطین روایت کرده است که حضرت امام موسی—علیه السلام—فرمود که دو یست سال است که شیعه را به آرزو تربیت می‌کنند.

و یقطین پدر علی چون از شیعیان بنی عباس بود، و علی پسرش از شیعیان اهل بیت—علیهم السلام—بود، یقطین به پسرش گفت که چرا دولت بنی عباس را که خبر دادند واقع شد، و فرج شما را که خبر می‌دهند واقع نمی‌شود؟

علی بن یقطین گفت آنچه به ما و شما گفتند هر دو از یک جا بود، و هر دو را ائمه — علیهم السلام — خبر دادند، ولیکن وعده شما رسیده بود، شما را که خبر دادند زود واقع شد، و وعده فرج ما هنوز نرسیده است، ما را به آرزو و امید نگاه می دارند و راضی می سازند، اگر به ما می گفتند که فرج شما نخواهد بود مگر تا دویست سال یا سیصد سال، هر آینه دلها سنگین می شد و اکثر مردم از اسلام برمی گشتند، ولیکن گفتند: بسیار نزدیک است و زود خواهد شد، برای تألیف دلهای مردم، و برای نزدیک گردانیدن فرج^{۱۴}.

و در توحید و عیون الاخبار روایت کرده است که حضرت امام رضا — علیه السلام — گفت: یا سلیمان مروزی که چه انکار می کنی از بدا، و حال آن که حق تعالی می فرماید که: «أولای ذکر الانسان أنا خلقناه من قبل ولم یک شیئاً^{۱۵}» آیا نمی بیند آدمی که ما خلق کردیم او را از پیش و نبود هیچ چیز. و می فرماید: «هو الذي یبدؤ الخلق ثم یعیده^{۱۶}» اوست که ابتدا کرد خلق را، پس اعاده می فرماید آن را و فرمود که: «بدیع السماوات والارض^{۱۷}» فرمود که: نوپدید آورنده آسمانها و زمین.

و فرمود که: «یزید فی الخلق ما یشاء^{۱۸}» زیاده می کند در خلق آنچه می خواهد، و فرمود که: «بدأ خلق الانسان من طین^{۱۹}» ابتدا کرد آفریدن آدمی از گل. و فرمود که: «آخرون مرجون لامرالله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم^{۲۰}» و دیگران هستند که تأخیر شده است کار ایشان برای امر خدا که یا عذاب کند ایشان را یا قبول کند توبه ایشان را و ببخشد برایشان. و فرمود که «وما یعمر من معمر ولا ینقص من

۱۴. بحار الانوار ۱۳۲/۴ از شیخ کلینی.

۱۵. سوره مریم: ۶۷.

۱۶. سوره روم: ۲۷.

۱۷. سوره بقره: ۱۱۷ و انعام: ۱۰۱.

۱۸. سوره فاطر: ۱.

۱۹. سوره سجده: ۷.

۲۰. سوره توبه: ۱۰۶.

عمره الا في كتاب^{۲۱}» و عُمر نمی یابد عمر یا بنده، و کم نمی شود از عمر او مگر در کتابی نوشته است.

سلیمان گفت: آیا در بدا چیزی از پدران خود روایت نموده ای؟

حضرت گفت: بلی پدرم مرا خبر داد از حضرت صادق — علیه السلام — که خدا را دو علم است: یکی علم مخزون پنهان، که نمی داند آن را به غیر از خودش، و از آن علم، بدا ناشی می شود. و علمی هست که تعلیم کرده است به ملائکه و رسولان، پس دانایان از اهل بیت پیغمبر تو آن را می دانند.

سلیمان گفت: می خواهم از کتاب خدا چیزی بیرون آوری که دلالت کند بر

بدا.

گفت: خدا به پیغمبرش گفت: «فتول عنهم فما أنت بملوم^{۲۲}» یعنی: اعراض کن از ایشان و بیرون رو از میان ایشان پس تو محل ملامت نیستی، و این را در وقتی فرمود که اراده کرد که ایشان را هلاک کند، پس تغییر داد و فرمود که «و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین^{۲۳}».

سلیمان گفت: زیاده بفرما، فدای تو شوم.

حضرت فرمود که: خبر داد مرا پدرم از پدراناش که رسول خدا — صلی الله علیه و آله — گفت که: خدا وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبراناش که خبر ده فلان پادشاه را که در فلان وقت او را قبض روح خواهم کرد، آن پیغمبر آمد و او را خبر داد، آن پادشاه بر روی تخت به دعا مشغول شد و چندان تضرع کرد که از تخت به زیر افتاد و گفت: پروردگارا مرا آن قدر مهلت بده که کودک من بزرگ شود و امور خود را به او گذارم.

پس خدا وحی کرد بسوی آن پیغمبر که برو به نزد آن پادشاه و او را اعلام کن که من أجل او را به تأخیر انداختم و بر عمرش پانزده سال افزودم.

۲۱. سورة فاطر: ۱۱.

۲۲. سورة الذاریات: ۵۴.

۲۳. سورة الذاریات: ۵۵.

پیغمبر گفت: پروردگارا تو می‌دانی که من هرگز دروغ نگفته‌ام. خدا وحی کرد که تو بنده منی و آنچه فرمایم می‌باید اطاعت کنی برو و پیام مرا به او برسان و خدا سؤال کرده نمی‌شود از آنچه کند.

پس حضرت امام رضا — علیه السلام — با سلیمان گفت که: گمان دارم که در باب انکار بدا شبیه یهودان شده [ای].

گفت: پناه به خدا می‌برم از این که شبیه به ایشان باشم مگر ایشان چه می‌گویند؟

فرمود: ایشان می‌گویند که دست خدا بسته است، و مراد ایشان آن است که از امر عالم فارغ شده است و دیگر چیزی احداث نمی‌کند، پس خدا در ردّ ایشان گفت: «غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعَنُوا بَمَا قَالُوا»^{۲۴} دست ایشان بسته است، و ملعون شدند به سبب آنچه گفتند.

و شنیدم که گروهی از پدرم موسی بن جعفر — علیهما السلام — سؤال کردند از بدا، فرمود: مردم چرا انکار می‌کنند بدا را، و آن که خدا امر گروهی را موقوف دارد تا حکم دیگر در حق ایشان بکند.

سلیمان گفت: مرا خبر نمی‌دهی که سوره «انا أنزلناه في ليلة القدر» در چه چیز نازل شد؟

فرمود: که ای سلیمان خدا مقدر می‌فرماید در شب قدر و آنچه می‌باشد از این سال تا سال دیگر از زندگی یا مردن یا خیر و شر یا روزی، پس آنچه خدا در آن شب مقدر نماید محتوم است.

سلیمان گفت: الحال فهمیدم فدای تو شوم، پس زیاده بگو.

فرمود، که: ای سلیمان، از امور، امری چند هست نزد حق تعالی که آنچه را می‌خواهد پیش می‌اندازد، و آنچه را می‌خواهد پس می‌اندازد، ای سلیمان بدرستی که امیر المؤمنین — علیه السلام — می‌گفت: علم دو علم است، علمی که خدا تعلیم کرده

است به ملائکه و رسل، پس آن البته می‌شود، و خدا دروغ خود و ملائکه و پیغمبران خود را ظاهر نمی‌کند. و علمی هست که نزد او مخزون است و احدی از خلق خود را بر آن مطلع نگردانیده، آنچه را خواهد پیش می‌اندازد، و آنچه را خواهد پس می‌اندازد، و آنچه را خواهد محو می‌کند، و آنچه را خواهد اثبات می‌کند.

پس سلیمان با مأمون گفت: بعد از امروز انکار بدا و تکذیب به آن نخواهم کرده‌ان شاء الله تعالی ۲۵.

پس حضرت در اول این حدیث انکار بدا و ابطال قول یهود و بعضی از حکما نمود که می‌گویند: همه چیز در روز اول شده، به یک دفعه شده، و تدریج و تقدیم و تأخیر در ایجاد اشیاء نمی‌باشد، زیرا که آن قول منشأ انکار بدا شده.

و اما آن که حضرت فرمود که: علمی که به ملائکه و انبیاء و رسل رسیده در آن بدا نیست و البته می‌شود، شاید مراد آن باشد که آنچه به ایشان خبر داده شده به عنوان حتم و ایشان به حتم خبر دهند در آن تغییر نمی‌باشد، و تغییر از علم محتوم ناشی می‌شود که در غیب مکنون است، یعنی آنچه را به غیر حتم به ایشان خبر دهند واقعه‌ش از ایشان مستور است تا در وقتی که مصلحت باشد به ایشان وحی نماید.

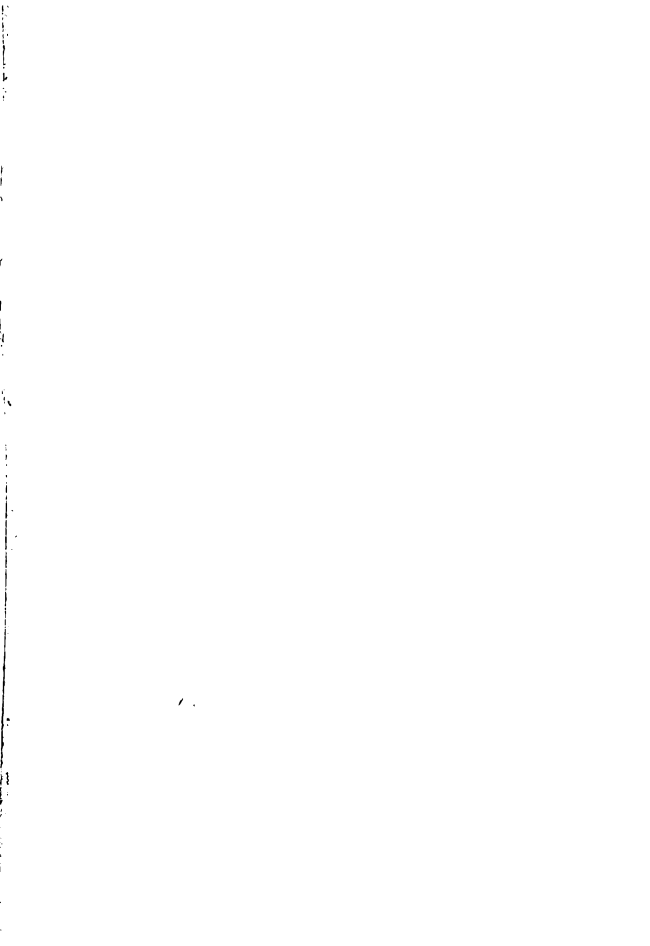
و تفصیل کلام در این مسئله مستدعی نقل مذاهب و ایراد اخبار بسیار است که این رساله گنجایش ایراد آنها ندارد، و در کتاب بحار الانوار ۲۶ و شرح صحیفه کامله ۲۷، فی الجملة بسطی داده شده.

والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم، والحمد لله أولاً و آخراً، وصلى الله على سيد المرسلين، و محقق حقائق الاولين و الآخرين محمد و أهل بيته الطاهرين المعصومين المقدسين.

۲۵. بحار الانوار ۹۵/۴-۹۶ از عيون اخبار الرضا. و توحيد صدوق ۴۴۳-۴۴۵.

۲۶. بحار الانوار ۹۲/۴-۱۳۴.

۲۷. الفرائد الطريقة في شرح الصحيفه ص ۲۹-۳۳.



رساله حبر و تفویض

تألیف

علامه مجلسی

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

اما بعد: شيخ صدوق محمد بن بابويه قمی — رحمه الله — در کتاب توحید و کتاب عیون اخبار الرضا — علیه السلام — به سند صحیح روایت کرده است از «سلیمان جعفری عن ابي الحسن الرضا — علیه السلام — قال: ذکر عنده الْجَبْرُ والتفویض، فقال: ألا أُعطیکم فی هذا أصلاً لا تختلفون فیهِ ولا یُخاصِمَکُم^۱ سنیهِ أحدٌ الا کَسَرْتُموه؟ قلنا: إنَّ رأیت ذلك».

یعنی: سلیمان جعفری از حضرت امام رضا — علیه السلام — روایت کرد که مذکور شد نزد آن حضرت مذهب جبر و تفویض، پس حضرت فرمود: که آیا ببخشم به شما در این باب اصلی و قاعده [ای] کلی که در آن باب اختلاف نکنید، و مخاصمه نکند در آن باب باشما احدی از مخالفان مگر او را در هم شکنند و حجت او را باطل گردانید. گفتیم: اگر مصلحت دانی شفقت خواهی کرد.

«فقال: ان الله عزوجل لم یُطع باکراه، ولم یُعص بغلبة، ولم یَهْمَل العبادَ فی ملکہ، هو المالك لِمَا مَلَکَهُمْ، والقادر علی ما أقدَرَهُمْ علیهِ، فان ائتمَر العبادَ بطاعته لم یکن الله عنها صَادَاً ولا منها مَناعاً، وان ائتمروا بمعصيته، فشاء أن یحولَ بینهم و بین ذلك فَعَلَ، وان لم یَحِلْ وفعلوه فلیس هو الذي أدخلهم فیهِ. ثم قال — علیه السلام —: مَنْ یَضْبِطْ حدودَ هذا الکلام فقد خَصِمَ من خالفه^۲».

۱. در توحید: ولا تخصمون.

۲. توحید صدوق ص ۳۶۱، ح ۷. عیون اخبار الرضا ۱/ ۱۴۴، ح ۴۸. بحار الانوار ۵/ ۱۶، ح ۲۲.

یعنی: پس حضرت فرمود: بدرستی که خدای عزوجل اطاعت کرده نمی‌شود به اکراه، که خدا جبر کند ایشان را بر طاعت، و معصیت کرده نشده است به غلبه، که نتواند ایشان را از معصیت باز داشتن، و ایشان برخداوند خود غالب شده باشند، و مهمل نگذاشته است بندگان را در ملک خود، او است مالک هر چیز که تملیک ایشان کرده است، و اوست قادر بر آنچه ایشان را بر آن قادر گردانیده است اگر فرمان پذیر شوند بندگان به طاعتی، نیست خدا صرف کننده از آن و نه منع کننده از آن، و اگر اراده معصیتی کنند، پس خواهد که حائل شود میان ایشان و میان آن معصیت [که] می‌کنند، و اگر حائل نشود و بکنند، پس خدا ایشان را در آن کار داخل نکرده است. پس حضرت فرمود: هر که ضبط کند حدود این کلام راه به تحقیق که در مخاصمه و مباحثه بر مخالفان خود غالب می‌گردد. این است ترجمه لفظ این حدیث شریف.

و شیخ کراچکی — طاب ثراه — در کتاب کنزالفوائد روایت کرده است که حسن بصری عریضه به خدمت حضرت امام حسن مجتبی — علیه السلام — نوشت که نزدما اختلاف شده است در تقدیر اعمال و در استطاعت عباد، حضرت نوشتند که آنچه من و پدرانم به آن قائلیم آن است که هر که ایمان ندارد به تقدیر خدا در هر خیر و شر، کافر است، و هر که گناهان را به خدا نسبت دهد فاجر است. پس مضمون حدیث گذشته را نوشتند، و در آخر این را زیاده کردند که بلکه حجت خود را برایشان تمام کرد که به ایشان شناسانید آنچه را از ایشان طلبید، و ایشان را راه داد بسوی کردن آنچه از ایشان طلبید، و نکردن آنچه ایشان را از آن نهی کرد، و خدا را است حجت بالغه کامله بر خلق و السلام.^۳

بدان که مسأله جبر و اختیار از اقطاعات مسائل دینیّه است و مشاجره و منازعه در این مسأله میان فرق اهل اسلام بسیار شده، و در آن اقوال بسیار هست و آنچه مشهور است دو قول است:

أول: مذهب اشاعره که قائل اند که اعمال عباد به قدرت حق تعالی واقع

می‌شود، خواه طاعت و خواه معصیت، و می‌گویند: قدرت و اختیار بنده کاسب است، یعنی: مقارن فعل می‌باشد و هیچ تأثیر در آن فعل ندارند، و چون به حسن و قبح عقلی قائل نیستند قبیح نمی‌دانند که خدا ایشان را جبر کند بر کفر و معصیت، و بعد از آن ایشان را عقاب کند.

دوم: مذهب معتزله است که ایشان بنده را در فعل خود مستقل می‌دانند، و می‌گویند: فعل به قدرت و اراده بنده واقع می‌شود، و خدا را در فعل او دخلی نیست به غیر آن که او را آفریده، و اسباب فعل را به او داده، و امر و نهی کرده، و لطفی چند کرده که بنده را به طاعت نزدیک می‌گرداند، و اکثر علمای امامیه به این مذهب قائل شده‌اند. و از کلام بعضی از ایشان ظاهر می‌شود که ایشان محال می‌دانند تأثیر خدا را در اعمال عباد.

و اشاعره را جبریه می‌گویند، زیرا که به جبر قائل شده‌اند، و معتزله را تفویضیه می‌گویند که قائل اند به آن که خدا اعمال را به عباد تفویض کرده و در آن دخل نمی‌کنند.

و در احادیث بسیار وارد شده است که جبر و تفویض هر دو باطل است، و امری در میان این دو امر حق است^۴. و در تحقیق امر بین امرین سخن بسیار است. بعضی گفته‌اند مراد آن است که در همه احوال عباد جبر نیست و در همه تفویض نیست، بلکه آدمی در صحت و مرض و خواب و بیداری و تذکر و فراموشی و امثال اینها مجبور است و در اعمالی که تکلیف به اینها متعلق است مختار است.

و جمعی گفته‌اند تفویض بُحت نیست که حق تعالی جمیع اسباب فعل را به قدرت عبد گذاشته باشد، و جبر بُحت نیست که همه را خود به عمل آورده باشد، بلکه اسباب بعیده و آلات و ادوات فعل را مانند اعضاء و جوارح و آب برای وضو، و جامه برای ستر عورت او آفریده و اسباب قرب را به قدرت او گذاشته. و این دو وجه بسیار بعید است، زیرا که به جبر به یکی از این دو معنی، هیچ یک از مسلمانان قائل نشده‌اند

که نفی آن باید کرد.

و از احادیث اهل بیت - علیهم السلام - یکی از دو وجه ظاهر می شود.

اول: آن که جبر که مذهب اشعریه است باطل است، و تفویض به این معنی که خدا قادر نیست بر آن که بنده را از اراده خود برگرداند و میان او و فعل او مانع شود باطل است بلکه شرک است، چنانچه مذکور شد که از کلام بعضی از معتزله ظاهر می شود. و امر بین امرین آن است که حق تعالی بندگان را قدرت و اختیار داده برای مصلحت تکلیف، و قادر است بر آن که ایشان را از اراده خود برگرداند، و ایشان را از افعال ایشان باز دارد.

دوم: آن که قدرت و اراده عباد و توفیق و خذلان رب العباد هر دو دخیل اند در وجود فعل، و لیکن توفیق و خذلان هیچ یک، بنده را مضطر در فعل و ترک نمی گرداند. چنانچه اگر آقایی غلام خود را مأمور گرداند که فردا فلان کار بکن و آن کار را درست به او بفهماند و بگوید که اگر بکنی صد دینار به تومی دهم، و اگر نکنی تورا صد چوب می زنم، اگر آقا به همین اکتفا کند و بنده قادر بر آن فعل باشد و آقا داند که به محض این آن بنده این کار را نخواهد کرد، و بعد از وقت فعل صد چوب بزند، هیچ یک از عقلا، او را ملامت نمی کنند بر آن عقوبت، و نمی گویند که او را مجبور ساخت بر نکردن آن عمل. و اگر آقا اکتفا به آن نکند و بار دیگر او را بطلبد و بگوید مبادا نکنی و ساعت دیگر کسی را بفرستد که او را نصیحت کن که ترک نکند، و چون شب شود او را نوازشی بکند و نویدها بدهد، تا آن که در روز دیگر آن بنده آن عمل را به جا آورد و در وقت عمل کسی او را جبر نکند، هیچ عاقل نمی گوید که او را جبر کرد بر عمل، و او مستحق مزد نیست. بلا تشبیه هدایا و الطاف و توفیقات جناب مقدس الهی نسبت به عباد چنین است. و ایشان نه به فعل آنها مجبور بر فعل می شوند، و نه به ترک آنها مجبور بر ترک.

و اما آن که چنان نسبت به بعضی به عمل می آید و نسبت به دیگران به عمل نمی آید، آن نیز به حسن اختیار و صفای طوئیت و خلوص نیت ایشان بر می گردد. این مضمون و تشبیه در نامه [ای] که حضرت امام علی نقی - علیه السلام - در تحقیق این مسأله به سوی اهل

اهواز نوشته مذکور است.^۵

و ایضاً کلینی روایت کرده است: که روزی مردی از حضرت صادق علیه السلام — سؤال کرد که آیا جبر کرده است خدا بندگان را بر معاصی؟ فرمود: نه، گفت: پس امر را به ایشان گذاشته است؟ فرمود: نه. گفت: پس چه کرده است؟ فرمود که: لطفی از پروردگار تو در میان هست.^۶

و در حدیث دیگر روایت کرده است که آن حضرت فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است میان این دو امر، راوی گفت: آن امر چیست؟ فرمود: مثل این، آن است که مردی را دیدی که معصیتی می‌کند و او را نهی کردی و ترک نکرد، پس او را گذاشتی و او به جا آورد آن معصیت را، پس چنان نیست که چون تو او را منع نکردی و او آن معصیت را کرد و تو او را امر کرده باشی به آن معصیت.^۷

پس حدود آن کلام که حضرت فرموده این تفصیل است که در آن فقرات شریفه منظوم و مندرج است و در فقره اول که فرمود: اطاعت کرده نشده به اکراه، اشاره بر مذهب جبریه فرموده، و در آن که معصیت کرده نشده به غلبه، اشاره بر مذهب معتزله نموده، زیرا که اگر خدا قادر نباشد که ایشان را از معصیت صرف نماید، پس مشیت و قدرت ایشان بر مشیت و قدرت خدا غالب شده خواهد بود، و این عین شرک است. لهذا در حدیث وارد شده که قَدَرِیّه می‌گویند که هر چه شیطان می‌خواهد واقع می‌شود، و هر چه خدا می‌خواهد واقع نمی‌شود و آن که خدا بندگان را مُهْمَل نگذاشته، اشاره است به نفی تفویض، دیگر که از بعضی احادیث ظاهر می‌شود که خدا مردم را در نصب خلیفه و در احکام شرعیّه برأی خود نگذاشته چنانچه مخالفان می‌گویند، بلکه جمیع احکام را بیان کرده، و امام هر عصر را مبین آن احکام گردانیده، و ممکن است که اشاره به نفی تفویض دیگر باشد که گذشت. یعنی: چنان نیست که بعد از امر و نهی دست از بندگان برداشته باشد، و هدایت و خذلان الهی شامل حال ایشان نشود.

۵. بحار الانوار ۲۰/۵، از احتجاج.

۶. اصول کافی ۱/۱۵۹، ح ۸.

۷. اصول کافی ۱/۱۶۰، ح ۱۳.

و آن که او است مالک آنچه تملیک ایشان کرده، و قادر بر آنچه ایشان را برآن قادر گردانیده، اشاره است به نفی قول اهل تفویض، که ایشان بنده رامستقل می‌دانند، یعنی: قدرتی که به ایشان بخشیده هر وقت که خواهد از ایشان صرف می‌تواند کرد، و حایل میان ایشان و اعمال و ارادات ایشان می‌تواند شد.

و در فقرات آخر حدیث توضیح امر بین امرین، به نحوی که مذکور شد فرموده است: که هرگز ایشان را از طاعت مانع نمی‌گردد، و گاه حایل می‌شود میان ایشان و معصیت، اگر مستحق این لطف باشند، و اگر مستحق نباشند و نکنند، ایشان به اختیار خود معصیت را می‌کنند، [و] نمی‌توان گفت که چون خدا لطف نکرده و مانع ایشان نشده او ایشان را در معصیت افکنده.

و از این کلمات شریفه بعد از تأمل، جواب اکثر شبهات هر دو طرف ظاهر می‌شود، مثل آن که جبری می‌گویند که اگر ایشان در عمل مستقل باشند شریک خدا خواهند بود در ملک او.

جواب آن است که ما ایشان را مستقل نمی‌دانیم، بلکه خدا را قادر می‌دانیم که ایشان را صرف نماید از اعمال ایشان، و هر گاه خدا ایشان را مالک گردانیده باشد و قدرت داده باشد شریک او نخواهند بود.

و تفویضیه می‌گویند که اگر ایشان مستقل نباشند عقاب ایشان قبیح خواهد بود.

جواب آن است که هدایت و خذلان منافات با اختیار ایشان ندارد، چنانچه در مثال مذکور معلوم شد. و باید که اکثر ناس در فهم این مسأله غامضه به همین اکتفا نمایند، و تفکر بسیار در شبهات این مسأله ننمایند که موجب لغزش قدمها است، و عقول علیه را در سلوک این سبیل خطرناک است، و ائمة اطهار—صلوات الله علیهم—از تفکر در آن نهی بسیار فرموده‌اند.

چنانچه خاصه و عامه از حضرت امیرالمؤمنین—علیه السلام—روایت کرده‌اند که مردی از آن حضرت سؤال کرد از قدر، فرمود: دریای عمیقی است در آن فرو مرو، باز پرسید، حضرت فرمود: خانه تاریکی است داخل شو، باز پرسید، حضرت

فرمود که: سرّ خدا است تفحص در آن مکن، باز پرسید فرمود: چون به جدّ داری مجمل بدان که امری است میان دو امر نه جبر است و نه تفویض^۸. و در حدیث دیگر فرمود که: قدرِ سرّی است از اسرار خدا و پنهان است از خلق خدا و مهر خدا بر آن زده است و در علم خدا گذاشته است، و حق تعالی علم آن را از عباد برداشته است، و از مدارک ایشان برتر گردانیده است، و آن دریایی است ذخّار، مَوَاج و مخصوص خدا است و عمقش ما بین آسمان و زمین است، و عرضش ما بین مشرق و مغرب است، و سیاه است مانند شب تار، و مار و ماهی بسیار در آن هست و در قعر آن دریا آفتاب روشنی هست که سزاوار نیست که بر آن مطلع گردد مگر خدای یگانه یکتا، پس کسی که اراده کند که اطلاع بر آن به هم رساند با خدا مضایقه کرده است در حکم او، و منازعه کرده است در سلطنت او، و پرده راز او را دریده است و به غضب الهی گرفتار می شود و جای او جهنم است^۹.

به این جا ختم کردیم سخن را، والحمد لله أولاً و آخراً، و صلی الله علی سید المرسلین

محمّد و آله الا طهرین

۸. بحار الانوار ۵/ ۱۱۰، ح ۳۵.

۹. بحار الانوار ۵/ ۹۷، ح ۲۳.

رساله دفع شبهه حدیث حبل و معرفت

تألیف

علامه مجلسی

تحقیق

ستید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله خيرة الوری

شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است که «ستة أشياء ليس للعباد فيها صنعة: المعرفة، والجهل، والرضا، والغضب، والنوم، واليقظة»^۱.

یعنی: شش چیز است که بندگان را در آن صنعتی و کاری نیست: شناختن، و نادانی، و راضی بودن، و خشمناک گردیدن، و خواب و بیداری.

بدان که در معرفت و جهل اشکالی وارد است که موهّم آن است که کفار و ارباب مذاهب باطله در کفر خود معذور باشند، و جوابش به چند وجه ممکن است:

اول: آن که گوئیم که جمیع علوم و معارف از جانب حق تعالی افاضه می شود، بعضی به استعداد نفوس ایشان و افاضه علم بر آنها به قدر استعداد و قابلیت، و بعضی به توسط انبیاء و اوصیاء — علیهم السلام —، و آنچه بر خلق واجب است آن است که خود را در معرض فیضان علم به در آورند و از اغراض باطله خالی گردانند و طالب حق گردند، و چون حق تعالی برایشان افاضه کند باید که اقرار کنند و به ظاهر انکار نکنند، چنانچه حق تعالی در حق جمعی از کفار می فرماید که «جحدوا بها و استيقنّتها أنفسهم»^۲ یعنی: انکار کردند آنها را و یقین داشت به آنها نفسهای ایشان و مؤید این وجه آنچه ابن بابویه — رحمه الله — در کتاب توحید از عبدالرحیم روایت کرده

۱. اصول کافی ۱/۱۶۴. بحار الانوار ۵/۲۲۱، ح ۲.

۲. سورة نمل: ۱۴.

است که نوشتیم به خدمت حضرت صادق یا باقر — علیهما السلام — و سؤال کردم از معرفت؟

در جواب نوشتند که: بدان که معرفت از صنع و کار خدا است در دل و آفریده شده است، و انکار صنع خدا است در دل آفریده شده است، و بندگان را در این دو چیز صنعتی نیست، و ایشان را در این دو چیز اختیار هست از جهت کسب کردن، پس به سبب خواهش ایشان ایمان را اختیار معرفت کردند، پس بودند به این جهت مؤمنان و عارفان، و به سبب خواهش ایشان کفر را اختیار جحود و انکار کردند، پس بودند به این جهت کافران و انکار کنندگان و گمراهان، و این به سبب توفیق خدا است مرایشان را و وا گذاشتن آنها که وا گذاشته است ایشان را، پس به اختیار و اکتساب، خدا عقاب می‌کند ایشان را و ثواب می‌دهد ایشان را^۳.

مؤلف گوید: پس از این حدیث ظاهر شد که افاضه علم از جانب خدا است و کسب از بنده است که خود را مستعد و قابل افاضه گرداند، پس اگر طالب ایمان شد و خود را از اغراض باطله خالی کرد و در طلب و سعی تقصیر نکرد البته حق تعالی حق را بر او افاضه می‌کند، چنانچه فرموده است که «والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا»^۴ و اگر طالب باطل است و در مقام شک و شبهه است و طالب حق نیست در جهل می‌ماند.

و ممکن است که اعتقادات باطله نیز به سوء اختیار او بر او فائض شود، و به سوء اختیار خود معاقب باشد، چنانچه قاتل که ضربت می‌زند حق تعالی قبض روح مقتول می‌کند، و قاتل به سبب تحصیل اسباب موت معاقب است، و اول به عقل اقرب و از شبهات ابعد است.

دوم: آن که مراد از معرفت، شناخت خدا و اقرار به وجود خالق باشد، و این معرفت موافق اخبار بسیار، فطری است و همه کس را در بدو فطرت و ابتدای شعور

۳. توحید صدوق ص ۲۲۷. بحار الانوار ۵/ ۲۲۱، ح ۳.

۴. سوره عنکبوت: ۶۹.

حاصل است، و لهذا هیچ کس را به خاطر نمی آید که اول زمان معرفت او، کیی بوده، و هر که انکار کند از روی مکابره انکار می کند.

چنانچه حق تعالی می فرماید «وَلَنُؤْتِيَنَّهُم مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۵ اگر از ایشان پرسشی کی آفریده است آسمانها و زمینها را هر آینه می گویند خدا.

چنانچه زراره روایت کرده است از حضرت صادق — علیه السلام — در تفسیر آیه میثاق که حضرت فرمود که: خدا مشافهه^۶ ایشان را خطاب کرد روز اول که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»^۷ و ایشان گفتند: بلی، پس آن حالت را از یاد ایشان برد و اقرار را در سینه ایشان ثابت گردانید، و اگر آن نمی بود هیچ کس نمی دانست که آفریننده و روزی دهنده او کیست و این است معنی قول خدا «وَلَنُؤْتِيَنَّهُم مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۸.

و برقی روایت کرده است که صفوان از حضرت امام موسی — علیه السلام — پرسید که آیا مردم را در معرفت استطاعتی هست؟ فرمود: نه، نیست مگر تطول و انعام خدا. پرسید که آیا بر معرفت ثواب دارند؟ فرمود: همچنان که اصل معرفت به تفضل [است] ثوابش را نیز به تفضل می دهد.^۹

سوم: آن که جمیع اصول دین مراد باشد، و غرض آن باشد که کسی در هدایت کسی چندان مداخلت نمی دارد، چنانچه حق تعالی خطاب به حضرت رسالت — صلی الله علیه و آله — فرمود که «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»^{۱۰} تو هدایت نمی کنی کسی را که دوست داری بلکه خدا عقلی داده و حجتها در آفاق و انفس ظاهر کرده است بر وجود و علم و کمالات خود، و پیغمبرانی فرستاده و ایشان را به معجزات ممتاز

۵. سوره لقمان: ۲۵.

۶. سوره اعراف: ۱۷۲.

۷. توحید صدوق ص ۳۳۰ — ۳۳۱. بحار الانوار ۵/۲۲۳، ح ۱۳.

۸. محاسن برقی ص ۲۸۱. بحار الانوار ۵/۲۲۳، ح ۱۲.

۹. سوره قصص: ۵۶.

گردانیده، پس هر که هدایت یابد به آنچه خدا به او داده، و برای او از حجت ظاهر گردانیده هدایت می یابد نه به گفته ها و کرده های مردم.

و مراد به آن که جهل از جانب خدا است جهل به بعض امور است، مانند جمعی که در امامت بر ایشان حجتی قائم نشده باشد ایشان مستضعف اند و خدا ایشان را معذور می دارد، بلکه جمعی که از قبیل مجانین باشند و معرفت حق تعالی نیز ایشان را حاصل نباشد معذور خواهند بود.

چهارم: آن که مراد سوای معرفة الله باشد که به گفته انبیاء و رسل معلوم می شود و خدا این امور را به مردم نگذاشته، بلکه خود را به ایشان شناسانیده و پیغمبران و اوصیا برای تکمیل ایشان فرستاده که عقاید خود را برایشان القا کنند و به عبادات و ریاضات ایشان را به اعلاى درجات ایمان برسانند.

چنانچه از طریقه انبیا — علیهم السلام — ظاهر می شود که اولاً ایشان را تکلیف تکلم به کلماتین^{۱۰} می کردند و عبادات تعلیم ایشان می نمودند، و به تدریج ایشان را به هر درجه که قابل بودند از درجات ایمان می رسانیدند.

پنجم: آن که مراد از معرفت، کمال معرفت باشد، و مراد به جهل مقابل آن یعنی: مردم را در تکمیل معارف عباد اختیاری نیست، و کمال معرفت و ایمان و یقین به توفیق و تأیید رب العالمین می شود، و این معنی از احادیث بسیار و تجارب بی شمار معلوم است.

ششم: آن که مراد از معرفت دانستن احکام شرعی باشد و غرض ردّ براهل سنت باشد که ایشان را اعتقاد آن است که احکام دین را به دون اخذ از ائمه هدی به عقل مخلوط به هوی می توان دانست، و این معنی بعید است.

هفتم: آن که این احادیث چون موافقتی با مذهب اشاعره دارد محمول بر تقیّه باشد. و این از سابق بعید تر است.

و تفصیل کلام و ایفاء حق مقام در این حدیث شریف که لغزشگاه افهام است

محتاج به بسط طویل الذیلی است که مجال به آن وفا نمی‌کند، و از ائمه هدی
 —علیهم السلام— نهی از تفکر در فروع مسأله قضا و قدر که این از جمله آنها است وارد
 شده، لهذا به همین قدر اکتفا نمود.

هدانا الله وسائر اخواننا المؤمنين الى الصراط المستقیم

ترجمه چهارده حدیث اربع به نام زمان علیه السلام و رساله رجعت

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَعُتْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ

اما بعد: چنین گوید فقیر خاکسار، محمد باقر بن محمد تقی — حشرهما الله تعالى مع الائمة الابرار — که چون... این ذره بی مقدار توفیق یافت که اخبار حضرات ائمه اطهار — صلوات الله عليهم اجمعین — را در ضمن بیست و پنج مجلد از کتاب بحار الانوار جمع نموده، وعموم طلبه علوم دینیہ را از کتاب مذکور انتفاع عظیم حاصل گردید، و در آثنای جمع احادیث دو حدیث به نظر قاصر رسید که ائمه اهل بیت — عليهم السلام —... شیعیان را بشارت [به فرج] فرموده اند، به خاطر فاتر رسید که ترجمه این دو حدیث صحیح شریف را با دوازده حدیث دیگر که مشتمل است بر احوال شریف حضرت سید الانبیاء خاتم اوصیاء، و نقاوہ از کیا، و شفیع روز جزاء، و مخزن اسرار انبیاء، أعني: صاحب الزمان و خليفة الرحمن — عليه وعلى آبائه الصلوة والسلام — بوده باشد...

حدیث اول

[خروج قومی در آخر الزمان و طلب نمودن حق را]

شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی، که از اعظم محدثین است در کتاب غیبت به سند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام محمد بن علی باقر علوم الانبیاء والمرسلین — صلوات الله — علیه فرمود:

كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاقِبِهِمْ، فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوهُ، فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا، وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ، فَتِلَا هُمْ شُهَدَاءُ^۱».

یعنی: گویا می بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم نمایند و مردم را به آن دعوت کنند، پس از ایشان قبول نکنند، پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند. پس چون این را ببینند شمشیرهای خود را بر دوشهای خود بگذارند و جهاد کنند، پس مردم به دین حق درآیند، پس ایشان به این راضی نشوند تا آن که بر ایشان پادشاه والی شوند، و پادشاهی در میان ایشان بماند و به کسی ندهند مگر به صاحب شما، یعنی: حضرت صاحب الزمان — صلوات الله علیه، و هر که با ایشان کشته شود در جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد...

حدیث دوم [علائم قبل از ظهور]

باز شیخ نعمانی در کتاب مذکور به سند معتبر از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق — صلوات الله و سلامه علیه — روایت کرده است که آن حضرت فرمود که روزی حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب — صلوات الله و سلامه علیه — خبر می دادند از وقایعی که بعد از آن حضرت به ظهور آید تا ظاهر شدن قائم آل محمد — صلوات الله علیه —.

پس حضرت سید الشهداء حسین بن علی — صلوات الله و سلامه علیه — فرمودند که یا امیرالمؤمنین چه وقت، حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان پاک خواهد کرد؟ حضرت امیرالمؤمنین — صلوات الله و سلامه علیه — فرمودند که: خدای تعالی زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام، بسیار بر زمین ریخته شود، بعد

بسیار است، بدرستی که الله تعالی ^۱مُروفرستاد «الم ذلك الكتاب» را پس حضرت محمد — صلی الله علیه وآله — اظهار پیغمبری خود نمود، تا آن که نور حقیقت او هویدا شد، از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس را به تفصیل بیان نمود در حدیث طولانی که راوی اختصار کرده است، پس فرمود که:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِخُرَاسَانَ وَعَلَبَ عَلَى أَرْضِ كُوفَانٍ وَمِلَّتَانٍ وَجَارَ جَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانَ، وَقَامَ مِثْلَ قَائِمٍ بِجِيلَانَ وَأَجَابَتْهُ الْأَبْرُ وَالْذَّلِيلُ، وَظَهَرَتْ لَوْلَدِي رَايَاتُ الشَّرِكِ مُتَفَرِّقَاتٍ فِي الْأَقْطَارِ وَالْحُرُمَاتِ^۲، وَكَانُوا بَيْنَ هُنَاتٍ وَهَنَاتٍ إِذَا خَرَبَتِ الْبَصْرَةُ وَقَامَ أَمِيرُ الْأَمْرَةِ.

فحکى عليه السلام حكاية طويلة، ثم قال: إِذَا جُهِزَتِ الْأُلُوفُ، وَصَفَّتِ الصُّفُوفُ، وَقَتَلَ الْكَبِشُ الْخُرُوفَ، هُنَاكَ يَقُومُ الْآخِرُ وَيَتَوَرُّ الثَّائِرُ وَيَهْلِكُ الْكَافِرُ. ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُومُ وَالْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرَفُ وَالْفَضْلُ، وَهُوَ مِنْ وَلَدِكَ يَا حُسَيْنُ، لَا أَيْنَ مِثْلُهُ يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ فِي دَرَسِيرٍ^۳ يَظْهَرُ عَلَى الثَّقَلَيْنِ وَلَا يُتْرَكُ فِي الْأَرْضِ الْأَذْنَيْنِ^۴، طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَلَحِقَ أَوَانُهُ وَشَهِدَ إِمَامَتَهُ^۵».

یعنی: هرگاه خروج کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان، بگذرد از جزیره بنی کاوان که در حوالی بصره است، و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند اهل آبر، که در حوالی استراباد است، و دیلم که قزوین و حوالی آن است، و ظاهر شود از برای فرزند من علّمهای ترکان و متفرق شوند در اطراف عالم و در مکانهای شریف، و جنگها و فتنه های عظیم ایشان را روی دهد در وقتی که جنگ کنند در بصره، و برخیزد پادشاه پادشاهان.

پس حکایت طولانی بیان فرمودند که راوی از میان انداخته است. پس فرمودند آنگاه که تهیه شود چندین هزار لشگر، و برکشیده شود صفها، و بکشد قوچ فرزند خود را، در این هنگام دیگری پادشاه شود و طلب خون آن کشته بکند و کافران را هلاک گردانند. پس بعد از زمانی قائم آل محمد — صلوات الله و سلامه علیه — که

۲. در مصدر: والجنات.

۴. در مصدر: دمین.

۳. در مصدر: في دريسين باليين.

۵. غیبت نعمانی ص ۲۷۵، ح ۵۵.

عالمیان در آرزوی اویند ظاهر شود، امامی که مردم قدرش را ندانند یا پی به مکانش نبرند، او راست شرف و فضیلت برعالمیان، و او از فرزندان تو است یا حسین، وصف او نمی‌توان کرد، مثل او کجا به هم می‌رسد.

ظاهر شود در میان دورکن کعبه معظمه با جماعتی اندک، و برجن و انس غالب گردد، و مردم دون، یعنی کافران و ظالمان را از زمین براندازد، و خوشا حال کسی که زمان او را دریابد و به روزگار دولت او برسد و در خدمتش حاضر گردد...

حدیث سوم

[تفسیری راجع به حروف مقطعه اول سُورِ قرآن]

شیخ محمد بن مسعود عیاشی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است از ابی لبید مخزومی، که حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — بعد از آن که مدت ملک شقاوت اساس بنی عباس را بیان فرمود گفت:

«يَا بَالْبِيدِ اِنَّ فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمُقَطَّعَةِ لَعِلْمًا جَمًّا، اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اَنْزَلَ «الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ» فَقَامَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى ظَهَرَ نُورُهُ وَتَبَيَّنَتْ كَلِمَتُهُ، وَوُلِدَ يَوْمَ وَلَدَ وَقَدَّمَ مِنَ الْأَلْفِ السَّابِعِ مِائَةَ سِتَّةٍ وَثَلَاثِ سِنِينَ، ثُمَّ قَالَ: وَبَيَّنَّاهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ إِذَا عَدَدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكَرَّرٍ، وَلَيْسَ مِنْ حُرُوفِ مُقَطَّعَةٍ حَرْفٌ يَنْقُضِي إِلَّا وَقِيَامُ قَائِمٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ انْقِضَائِهِ. ثُمَّ قَالَ: الْاَلِفُ وَاحِدٌ، وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ، وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ، وَالصَّادُ ثَمَانُونَ، فَذَلِكَ مِائَةٌ وَاحِدٌ وَسِتُّونَ، ثُمَّ كَانَ بَدْءُ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ «الْم اللَّهُ» فَلَمَّا بَلَغَتْ مُدَّتُهُ قَامَ قَائِمٌ وَلِدَ الْعَبَّاسُ عِنْدَ «الْمِص» وَيَقُومُ قَائِمُنَا عِنْدَ انْقِضَائِهَا بِ«آل» فَافْهَمُ ذَلِكَ وَعَيْهَ وَآكُتْمُهُ»^۶

یعنی: به تحقیق که در حروف مقطعه که در اول سوره‌های قرآنی است علم

و کلمه حقّ اسلام او، ثابت و محکم شد، و در روزی که متولد شد از هزار هفتم از خلق آدم صد و سه سال گذشته بود. پس گفت که بیان این در کتاب خدا هست در حروفهای مقطعه اول سوره ها، هرگاه بشماری بی تکرار، و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آن که نزد منتهی شدن آن، یکی از بنی هاشم خروج می کند. پس فرمود که ألف، یکی است و لام، سی است و میم، چهل است و صاد، نود است، پس این، صد و شصت و یک می شود، پس بود ابتدای خروج حضرت امام حسین بن علی — علیهما السلام — در «آلّم الله». پس چون مدتش تمام شود خروج کند اَوّل پادشاهان بنی عباس نزد «المص» و خروج می کند قائم اهل بیت — علیهم السلام — نزد منقضی شدن این حروف بـ«الر» پس بفهم و نگاه و پنهان دار.

مترجم گوید: که این حدیث از جمله احادیث مشکله است و چندین وجه از اشکال دارد، و تا حال نشنیده ام که کسی حلّ این حدیث کرده باشد، و این حقیر را وجهی چند به خاطر قاصر رسیده است که در کتاب بحار الانوار^۷ ذکر کرده ام، و یک وجهش را در این رساله ایراد می نمایم.

اول باید دانست که حساب ابجد چنانچه از کتب معتبره حساب معلوم می شود به چندین وجه در زمان سابق مقرر بوده، و بنای این حدیث بر حساب ابجد اهل مغرب است که سابقاً در میان عرب شایع بوده است، و ابجد ایشان چنین است: صغفص قرشت ثخذ ظغش^۸. یعنی صاد را شصت می گیرند، و ضاد را نود می گیرند، و سین را سیصد، و ظا را هشتصد، و غین را نهصد، و شین را هزار، و باقی حروف با مشهور موافق اند. پس بدان که اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — از جمیع فواتح بیرون آوردند، به آن که مکررها را بیندازی، یعنی از «الم» و «الر» و «حم» و غیر اینها که مکرر واقع شده است یکی را حساب کنی و حروف مبسوطه را با زُبر و بیّنات حساب کنی، مثل آن که الف را سه حرف بگیرد و لام را سه حرف و همچنین.

۷. بحار الانوار ۳۸۳/۹۲.

۸. در نسخه آستانه چنین است: صغفص قرشت ثخذ ضظغ.

پس ألف لام میم، ألف لام میم صاد، ألف لام را، ألف لام میم را، کاف ها
یا عین صاد، طاهّا، طاسین، یاسین، صاد، حامیم، حامیم عین سین قاف، قاف نون،
حرفهای ایشان را که می شماری صدوسه می شود.

و از خلق حضرت آدم — علیه السلام — تا ولادت شریف حضرت سیدالبشر
موافق این حدیث معتبر، شش هزار و صدوسه سال گذشته بود، واول هر هزار سال مبدأ
تاریخ است، و از اول هزار و هفتم، صدوسه سال گذشته بود، و عدد این حروف نیز
صدوسه است چنانچه دانستی.

پس فرمود که «الم» که در اول سورة بقره است اشاره است به بعث
سید المرسلین — صلی الله علیه وآله وسلم —، و چون حضرت فرمود که نزد انقضای
هر یک از فواتح سور، خروج یکی از بنی هاشم می شود، واول دولت بنی هاشم از
حضرت عبدالمطلب بود، پس از اول ظهور دولت عبدالمطلب تا ظهور دولت خاتم انبیاء
— علیه وآله الصّلاة و الثّناء — نزدیک به هفتاد و یک است که عدد الم است به حساب
ابجد و به حساب ترتیب قرآن.

و بعد از «الم» البقرة «الم» آل عمران است، و آن اشاره است به خروج
حضرت امام حسین — علیه السلام — است، زیرا که از ابتدای رواج امر رسالت تا
خروج آن حضرت قریب به هفتاد و یک بوده.

و دیگر به حسب ترتیب سور قرآنی «المص» است، و آن اشاره است به خروج
بنی عباس که باز از بنی هاشم بودند و هر چند خروجشان باطل بود و به حساب ابجد،
مغاره صدوسی و یک است، و از اول بعثت تا اوائل ظهور دولت ایشان صدوسی و یک
بود هر چند تا بیعت ایشان بیشتر بود، و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سورة
اعراف باشد، پس با بیعت ایشان نیز موافق می آید.

و توضیح این که بنای حساب «المص» بر ابجد مغاره است [که] در ضمن
حدیثی که در بحار الانوار^۹ از معانی الاخبار نقل شده است حاصل می شود.

و اما آن که قیام قائم آل محمد — علیهم السلام — نزد «آلر» است فقیر را چنین به خاطر می‌رسد که مراد این باشد که پنج «آلر» که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد، به قرینه آن که در «آلم» که یکی مراد بود جزء آیه بعد راضم فرموده در هر دو موضع، و در «آلر» چون مراد همه بود بیان نفرمود. و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج می‌شود، که تقریباً از سنه تحریر این رساله که سنه هزار و هفتاد و هشت از هجرت است شصت و پنج سال مانده باشد، چون مبدأ این تاریخ از اوائل بعثت بوده.

امید که حق تعالی در این زودی دیده جمیع مؤمنان را به غبار موکب همایون آن حضرت — صلوات الله و سلامه علیه — منور گرداند، بمحمد وآله الطاهرین.

حدیث چهارم

[چگونگی ازدواج نرجس خاتون با امام حسن عسکری — علیه السلام —]

دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی — رحمه الله علیهما — در کتابهای غیبت به سند معتبر روایت کرده‌اند از بشر بن سلیمان برده فروش، که از فرزندان ابویوب انصاری، و از شیعیان امام علی نقی و امام حسن عسکری — صلوات الله علیهما — و همسایه ایشان بوده در شهر سُرْمَن رَای، گفت که روزی کافور، خادم حضرت امام علی نقی — علیه السلام — به نزد من آمد و مرا طلب نمود، چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم، فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — تا حال، و پیوسته محلّ اعتماد ما بوده اید، و من تو را اختیار می‌کنم و مشرف می‌گردانم به فضیلتی که به سبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما، و تو را بر رازی پنهان مطلع می‌گردانم و به خریدن کنیزی می‌فرستم.

پس نامه پاکیزه نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی، و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دو یست و بیست اشرفی بود، فرمودند که بگیر این نامه و این زر را و متوجه بغداد شو، و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر

شو، پس کشتیهای اسیران به ساحل رسد^{۱۰}، جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهی دید، و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس، و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد، پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمر بن یزید نام دارد، و در تمام روز تاهنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد، و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است، و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن بر آن، و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر می شود، پس بدان که به زبان رومی می گوید که وای پرده عفتم دریده شد.

پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی می دهم به قیمت این کنیز و عفت او، مرا در خریدن راغب تر گردانیده، پس آن کنیز به لغت عربی به آن شخص خواهد گفت که اگر مانند حضرت سلیمان بن داوود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی که من رغبت به تو نخواهم کرد، مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده. پس آن برده فروش گوید: که من برای تو، چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی شوی و آخر از فروختن تو چاره نیست. پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل می کنی، و البته باید که مشتری به هم رسد که دل من به او میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم.

پس در این وقت تو برو به نزدیک صاحب کنیز و بگو که با من نامه هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است به لغت فرنگی و خط فرنگی، و در آن نامه، کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است، این نامه را به آن کنیز بده که بخواند، اگر به صاحب این راضی شود، من وکیل از جانب آن بزرگوار که این کنیز را از برای او خریداری نمایم.

بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد، و آنچه فرمود همه را به عمل آوردم، پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به

عمر بن یزید، که مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به او فروشی خود را هلاک می‌کنم، پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آن که به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی — علیه السلام — به من داده بودند، پس زر را دادم و کنیز را گرفتم، و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد به حجره که در بغداد گرفته بودم، و تا به حجره رسید نامه امام علی نقی — علیه السلام — را بیرون آورد و می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌چسباند و بر سر و روی می‌گذاشت و بر بدن می‌مالید.

پس من از روی تعجب گفتم که می‌بوسی نامه را که صاحبش را نمی‌شناسی؟ کنیز گفت: که ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان اوصیای پیغمبران گوش خود به من سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار، تا احوال خود را برای تو شرح کنم.

بدان که من ملیکه، دختر یثوعای فرزند قیصر، پادشاه روم، و مادرم از فرزندان شمعون بن حتمون الصفا، وصی حضرت عیسی — علیه السلام — است، تو را خبر دهم به امری عجیب.

بدان که جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم، پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی — علیه السلام — از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر، و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس، و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبائل چهار هزار نفر، و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع گردانیده بود، و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند، و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیا قرار دادند، و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد.

پس چون کشیشان انجیل‌ها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند، و پایه‌های تخت خراب شد، و تخت بر زمین افتاد، و پسر برادر ملک از تخت درافتاد و بیهوش شد. در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد، و اعضای ایشان بلرزید، پس بزرگ ایشان به جدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که به سبب آن، نحوستها روی نمود، که دلالت می‌کند بر این که دین مسیحی به

زودی زایل گردد.

پس جدم این امر را به فال بد دانست، و گفت به علما و کشیشان، که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را جاهای خود قرار دهید، و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را به او تزویج نمایم، تا سعادت این برادر دفع نحوست آن برادر بکند. پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند، همین که شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود، و نحوست این برادر مثل نحوست آن برادر بود، و سر این کار را ندانستند که این از سعادت دیگر است نه از نحوست دو برادر.

پس مردم متفرق شدند، و جدم غمناک به حرمرسا بازگشت، و پرده‌های خجالت درآویخت. پس چون شب شد و به خواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون، و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند، و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان، سربلندی می نمود، و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود.

پس حضرت رسالت پناه محمدی - صلی الله علیه و آله - با وصی و دامادش علی بن ابی طالب - علیه السلام - و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را به نور قدوم خویش منور ساختند، پس حضرت مسیح به قدم ادب به استقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافتند، و دست در گردن مبارک آن حضرت درآورد. پس حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - فرمود که یا روح الله، آمده‌ام که ملیکه، فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادت‌مند خود خواستگاری نمایم، و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری - علیه السلام -، فرزند آن کسی که تونامه اش را به من دادی. پس حضرت عیسی - علیه السلام - نظر افکند به سوی شمعون و گفت که شرف دو جهانی به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد - صلوات الله علیهم أجمعین - . شمعون گفت: قبول کردم، پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خطبه انشاء فرمود، و با حضرت مسیح - علیه السلام - مرا به امام حسن عسکری - علیه السلام - عقد بستند، و فرزندان حضرت رسالت با

حواریان گواه شدند.

پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن، آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم، و این گنج یگانه را در سینه پنهان داشتم، و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل می شد، و سرمایه صبر و قرار مرا به باد فنا می داد، تا به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد، و هر روز چهره ام کاهی می شد و بدنم می کاهید، و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر می گردید. پس در شهرهای روم طیبیی نمائد مگر آن که جدم برای معالجه من حاضر کرد، و از دوی درد من سؤال نمود و هیچ سود نمی داد.^{۱۱}

پس چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی به من گفت: ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزویی در دنیا هست که برای توبه عمل آورم؟ گفتم ای جد من، درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از مسلمانان که در قید زندان تواند رفع نمایی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشایی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش به من عافیتی ببخشد. پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم، و اندک طعامی تناول نمودم، پس جدم خوشحال و شاد شد، و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت.

پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا - علیها الصلاة والسلام - بدیدن من آمده، و حضرت مریم - علیها السلام - با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند، پس مریم - علیها السلام - به من گفت که این خاتون، بهترین زنان و مادر شوهر تو است امام حسن عسکری - علیه السلام - .

پس من به دامن مبارکش ذی لایق بستم و گریستم، و شکایت کردم که امام حسن - علیه السلام - به من جفا می کند و از دیدن من ابا می نماید، پس آن حضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آن که به خدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی، و اینک خواهرم مریم، دختر عمران بیزاری می جوید به سوی خدا از دین تو،

اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم — علیها السلام — از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن بدیدن تو آید، پس بگو «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». پس چون به این دو کلمه طیبه تلفظ نمودم، حضرت سیده النساء مرا به سینه مبارک خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تومی فرستم.

پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان می راندم و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت را می بردم، چون شب آینده درآمد و خواب رفتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید، گفتم ای دوست من، بعد از آن که دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی؟

فرمود: که دیر آمدن من به نزد تو نبود مگر برای آن که تو مشرک بودی، اکنون که مسلمان شدی هر شب به نزد تو خواهم بود تا آن زمان که خدا ما و تو را به ظاهر به یکدیگر برساند، و این هجران را به وصال مبدل گرداند. پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا، به شربت وصال دوا نفرماید.

بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی؟

گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد، پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز به هیأتی که تو را نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو، چنان کردم، طلایعه لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند، و آخر کار من آن بود که دیدی، و تا حال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه روم. و مرد پیری که در غنیمت، من به حصه او افتادم از نام من سؤال کرد، گفتم نرجس نام دارم، گفت این نام کنیزان است.

بشر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی نیک می دانی. گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت به من داشت، و می خواست مرا بریاد گرفتن آداب حسنه بدارد، زن مترجمی را که زبان فرنگی و زبان عربی هر دو

می‌دانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می‌آمد و لغت عربی به من می‌آموخت، تا آن که زبانم به این لغت جاری شد.

بشر گوید: که چون او را به سُرْمَن رای بردم و به خدمت حضرت امام علی نقی — علیه السلام — رسانیدم، حضرت به کنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی به تو نمود عزت دین اسلام را و مذلت دین نصاری و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او — علیهم السلام — را؟

او گفت: که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر می‌دانی از من. پس حضرت فرمود: که می‌خواهم تو را گرامی دارم، کدام یک بهتر است نزد تو این که ده هزار اشرفی به تو بدهم یا تو را بشارتی بدهم به شرف ابدی؟ گفت: بلکه بشارت ابدی را می‌خواهم و مال را نمی‌خواهم.

حضرت فرمود که بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود، و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. گفت که این فرزند از کی به عمل خواهد آمد؟ گفت از آن کسی که حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — تو را برای او خطبه کرد، پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او تو را به عقد کی در آوردند؟ گفت به عقد فرزند تو امام حسن — علیه السلام —. حضرت فرمود که آیا او را می‌شناسی؟ گفت از آن شبی که به دست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته است که او به دیدن من نیاید.

پس حضرت، کافور، خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن، چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیزی است که می‌گفتم، حکیمه خاتون او را در برگرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد.

پس حضرت فرمود: که ای دختر رسول خدا، ببر او را به خانه خود و واجبات و سنتها را به او بیاموز، که او زن حضرت امام حسن عسکری، و مادر حضرت صاحب الزمان — صلوات الله علیهما — است.^{۱۲}

حدیث پنجم

[چگونگی ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام]

مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ أبو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالی شأن به سندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون - رضی الله عنها - که روزی حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - به خانه من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند، پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست به خدمت شما بفرستم.

فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود، زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آن که پر از جور و ستم شده باشد. گفتم که پس بفرستم او را به نزد شما. فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب.

حکیمه گوید که جامه های خود را پوشیدم و به خانه برادرم امام علی نقی - علیه السلام - رفتم، و چون سلام کردم و نشستم بی آن که من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتداء فرمود و گفت ای حکیمه، نرجس را بفرست برای فرزندم. گفتم ای سید من از برای همین مطلب به خدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم، فرمود که ای بزرگوار صاحب، برکت خدا خواست که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند، و بهره عظیمی از خیر و سعادت به تو کرامت کند که تو را واسطه چنین امری گردانید.

حکیمه گفت که بزودی به خانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت^{۱۳} و عفاف را در خانه خود واقع ساختم، و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر، به خانه خورشید انور، یعنی والد مطهر بردم، و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود، و ماه برج خلافت امام حسن عسکری - علیه السلام - در

امامت، جانشین او گردید، و من پیوسته بعادت زمان پدر، به خدمت آن امام البشر می‌رسیدم.

پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من، پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم، گفتم تویی خاتون و صاحب من، هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی، بلکه من تو را خدمت می‌کنم و منت بر دیده خود می‌نهم. چون حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - این سخن از من شنید گفت خدا تو را جزای خیر دهد ای عمه، پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب، پس صدا زدم به کنیز خود که بیاور جامه های مرا تا بروم. حضرت فرمود که ای عمه، امشب نزد ما باش، که در این شب متولد می‌شود فرزندی گرامی بر خدا، که حق تعالی به او زنده می‌گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت، بعد از آنکه مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت. گفتم: از کی به هم می‌رسد ای سید من، و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی‌یابم. فرمود که از نرجس به هم می‌رسد نه از دیگری. پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچ گونه اثر حملی نیافتم، برگشتم و عرض کردم. حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح می‌شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد، مثل او مثل مادر موسی - علیه السلام - است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید، زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می‌شکافت برای طلب حضرت موسی - علیه السلام -، و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است به حال موسی - علیه السلام -.

و در روایت دیگر آن است که حضرت فرمود: که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی‌باشد در پهلوی می‌باشد، و از رحم نمی‌آییم، بلکه از ران مادران فرود می‌آییم، زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم، و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده^{۱۴}. حکیمه گفت که به نزد نرجس رفتم و این احوال را به او گفتم، گفت ای خاتون، هیچ اثری در خود مشاهده نمی‌نمایم، پس شب در آن جا ماندم و افطار کردم و

نزد نرجس خوابیدم، و در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم و او به حال خود خوابیده بود، و هر ساعت حیرتم زیاده می‌شد، و در این شب پیش از شبهای دیگر به نماز تهجد برخاستم و نماز شب ادا کردم، و چون به نماز وتر رسیدم، نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب به جا آورد، چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود، نزدیک شد که در دلم شکی پدید آید از وعده که حضرت فرموده بود، ناگاه حضرت امام حسن - علیه السلام - از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است.

در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم، او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم، حضرت آواز دادند که سوره «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» بر او بخوان، پس از او پرسیدم که چه حال داری؟ گفت: ظاهر شد، آنچه مولایم فرموده بود. پس من شروع کردم به خواندن سوره انا أنزلناه في ليلة القدر، شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی می‌کرد در خواندن، و بر من سلام کرد من ترسیدم، حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی، که حق تعالی خود ما را به حکمت گویا می‌گرداند، و ما را در بزرگی حجت خود ساخته در زمین.

پس چون کلام حضرت امام - علیه السلام - تمام شد نرجس از دیده من غایب شد، گویا پرده ای میان من و او حائل گردید، پس دویدم به سوی حضرت امام حسن - علیه السلام - فریاد کنان. فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید، چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد، و حضرت صاحب الامر - علیه السلام - را دیدم که روی به قبله به سجده افتاده به زانوها، و انگشتان سبابه را به آسمان بلند کرده و می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَّ أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». پس یک یک امامان را شمرد تا به خودش رسید، پس فرمود که: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي وَعْدِي، وَاتِّمِّمْ لِي أَمْرِي، وَثَبِّتْ وَطْأَتِي، وَأَمْلَأْ الْأَرْضَ بِبِي عَدْلًا وَقِسْطًا» یعنی: خداوند اوعده نصرت که به من فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن، و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان، و پرکن زمین را به سبب من از عدل و داد.

و در روایت دیگر چنان است که چون حضرت صاحب — علیه السلام — متولد شد نوری از او ساطع گردید و به آفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدم که از آسمان به زیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و بدن آن حضرت می مالیدند و پرواز می کردند.^{۱۵} پس حضرت امام حسن — علیه السلام — مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا در بگیر و به سوی من بیاور، پس چون برگرفتم، او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم، و بر ذراع راستش نوشته بود که «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» یعنی: حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید، به درستی که باطل مضمحل شدنی است و ثبات و بقا ندارد.

حکیمه گفت: که چون آن فرزند سعادت مند را به نزد پدر بزرگوارم بردم، همین که نظرش بر پدر افتاد سلام کرد، پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید، و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید، و بر کف دست چپ او را نشانید، و دست مطهر بر سر آن سرور می مالید و گفت: ای فرزند سخن بگو به قدرت الهی.

پس حضرت صاحب الامر — علیه السلام — استعاذه فرمود و گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُتِمِّكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^{۱۶} این آیه کریمه موافق احادیث معتبره^{۱۷} در شأن آن حضرت و آباء بزرگوار او نازل شده است، و ترجمه ظاهر لفظش این است که می خواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین، و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین، و بنماییم به فرعون و هامان... و لشکرهای ایشان از آن امامان، آنچه را حذر می کردند.

۱۵. بحار الانوار ۵/۵۱، ح ۱۰.

۱۶. سوره قصص: ۵-۶.

۱۷. بحار الانوار ۵۴/۵۱، ح ۳۵.

برگشتیم به ترجمه حدیث: پس حضرت صاحب الامر—علیه السلام—صلوات فرستاد بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمؤمنین و جمیع امامان —علیهم الصلاۃ والسلام— تا پدر بزرگوار خود. پس دراین حال مرغان بسیار نزدیک سر آن حضرت پیدا شدند، پس به یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت کن و هر چهل روز یک مرتبه به نزد ما بیاور، مرغ آن حضرت را گرفت و به سوی آسمان پرواز کرد، و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند، پس حضرت امام حسن —علیه السلام— فرمود که سپردم تو را به آن کسی که مادر موسی به او سپرد موسی را.

پس نرجس خاتون گریان شد، حضرت فرمود: که ساکت باش که شیراز غیر پستان تو نخواهد خورد و به زودی به سوی توش برمی گردانند^{۱۸}، چنانچه حضرت موسی —علیه السلام— رابه مادرش برگردانیدند، چنانچه حق تعالی فرموده است: که پس برگردانیدیم موسی را به سوی مادرش تا دیده مادرش به او روشن گردد.

حضرت حکیمه فرمود: که این چه مرغ بود که صاحب را به او سپردید؟ فرمود که این روح القدس است که موکل است به ائمه —علیهم السلام— ایشان را موفق می گرداند از جانب خدا و از خطا نگاه می دارد و ایشان را به علم زینت می دهند. حکیمه گفت: که چون چهل روز گذشت به خدمت آن حضرت رفتم دیدم که طفلی در میان خانه راه می رود، گفتم ای سید من این طفل دو ساله است؟ حضرت تبسم نمود و فرمود: که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نما می کنند، یک ماهه ایشان مانند یک ساله دیگران است، و ایشان در شکم مادر سخن می گویند، و قرآن می خوانند، و عبادت پروردگار می کنند، و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان می برند، و هر صبح و شام بر ایشان نازل می شوند. پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یک مرتبه به خدمت او می رسیدم در زمان حضرت امام حسن عسکری —علیه السلام—، تا آن که چند روزی قبل از وفات آن حضرت او را ملازمت

کردم به صورت مردی کامل، مشاهده کردم. او را نشناختم به فرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا می‌فرماید که نزد او بنشینم؟ فرمود که این فرزند نرجس است، و خلیفه من است بعد از من، وعن قریب من از میان شما می‌روم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمایی.

پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — به عالم قدس ارتحال نمود، و من حضرت صاحب الامر — علیه السلام — را هر صبح و شام ملازمت می‌نمودم، و از هر چه سؤال می‌کردم مرا خبر می‌دهد، و گاه هست که می‌خواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب می‌فرمود.^{۱۹}

و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب — علیه السلام — مشتاق لقای آن حضرت شدم و رفتم به خدمت حضرت امام حسن — علیه السلام — و پرسیدم که مولای من کجاست؟ فرمود که سپردیم او را به آن کس که از ما و تو، به او احق و اولی بود، چون روز هفتم شود بیا به نزد ما، چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم، بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم، چون ماه شب چهارده، و بر روی من می‌خندید و تبسم می‌فرمود. پس حضرت آواز دادند که فرزند مرا بیاور، چون به خدمت آن حضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند، حضرت صاحب — علیه السلام — شهادتین فرمود، و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه — علیهم السلام — فرستاد و بسم الله گفت، و آیه که گذشت تلاوت نمود.

پس حضرت امام حسن — علیه السلام — فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه خدای تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است. پس ابتدا کرد و صحف آدم را به زبان سریانی خواند، و کتاب ادريس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهيم و تورات موسی و زبور داوود و انجیل عیسی و قرآن جدّم محمد مصطفی — صلوات الله علیه و علیهم اجمعین — همه را خواند، پس قصه های پیغمبران یاد کرد.

پس حضرت امام حسن — علیه السلام — فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را به من عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را به سرا پرده های عرش رحمانی بردند. پس حق تعالی به او خطاب فرمود که مرحبا به تو ای بنده من که تو را خلق کرده ام برای یاری دین خود، و اظهار امر شریعت خود و تویی هدایت یافته از بندگان من، قسم به ذات مقدس خود می خورم، که به اطاعت تو ثواب می دهم و به نافرمانی تو عقاب می کنم مردم را، و به سبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم، و به مخالفت تو عذاب می کنم. ای دو ملک برگردانید او را به سوی پدرش، و از جانب من او را سلام برسانید، و بگویید که او در حفظ و حمایت من است، او را از شر دشمنان حراست و محافظت می نمایم، تا هنگامی که او را ظاهر گردانم، و حق را به او برپا دارم، و باطل را به او سرنگون سازم، و دین حق برای من خالص باشد^{۲۰}.

و از نسیم، خادم امام حسن — علیه السلام — منقول است که در ساعتی که حضرت صاحب الامر — علیه السلام — متولد شد عطسه کرد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ» پس فرمود که ظالمان گمان می کنند که حجت الهی را باطل و ضایع می توانند کرد، وقتی که رخصت فرماید حق تعالی ما را در سخن گفتن، هر آینه شکها برطرف شود و چون یک شب از ولادت آن حضرت گذشت به خدمت آن حضرت رفتم و عطسه کردم فرمود که یرحمک الله، من خوشحال شدم، پس فرمود که می خواهی تو را در عطسه بشارتی بدهم؟ گفتم: بلی، فرمود: که امان است از مرگ تا سه روز^{۲۱}.

حدیث ششم

[سؤالات سعد بن عبدالله از امام زمان — علیه السلام — در محضر امام

عسکری — علیه السلام —]

شیخ صدوق محمد بن بابویه و غیر او از اکابر محدثین — رضوان الله علیهم — به

سند معتبر از سعد بن عبدالله قمی روایت کرده اند که او گفت: روزی مبتلا شدم به مباحثه بدترین نواصب، و بعد از مناظرات بسیار گفت: وای بر تو و اصحاب تو، شما گروه روافض، مهاجران و انصار را طعن می کنید، و انکار محبت پیغمبر نسبت به ایشان می نمایید، اینک ابوبکر به سبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود، و از بس که پیغمبر او را دوست می داشت در شب غار، او را با خود برد، چون که می دانست که او بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود که مبدا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از آن حضرت معطل شود، و حضرت علی بن ابی طالب را بر جای خود خوابانید برای آن که می دانست که اگر کشته شود ضرری به امور مسلمانان نمی رسد، و من از این سخن جوابها گفتم و ساکت نشد.

پس گفت: ای گروه روافض، شما می گوید که عمر و ابوبکر منافق بودند، و حکایت شب عقبه و دثبا انداختن را دلیل خود می آورید، بگو که اسلام ایشان، از روی طوع و رغبت بود یا از روی جبر و اکراه؟ با خود فکر کردم که اگر گویم که از طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد، و اگر بگویم که از جبر و اکراه بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند. از جواب او ساکت شدم و دیگر برگشتم، و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سؤال از مسائل مشکله، و این دو مسأله را درج کردم که به خدمت حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — بفرستم با احمد بن اسحاق که وکیل آن حضرت بود در قم. چون او را طلب کردم گفتند متوجه سُرْمَن رَأی شد، من از عقب او روان شدم، چون به او رسیدم و حقیقت حال را گفتم، گفت: خود با من بیا و از حضرت سؤال کن، با او رفیق شدم تا به در دولت سرای آن حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم. رخصت فرمود، داخل شدیم، و احمد بن اسحاق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود، و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هریک را یکی از شیعیان مهر زده به خدمت آن حضرت فرستاده بود.

چون نظر بر روی مبارک آن حضرت انداختیم روی آن حضرت مانند ماه شب چهارده بود از حسن و صفا و نور و ضیاء، و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود مانند

مشتی، در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود، و نزد آن حضرت اناری بود از طلا که به جواهر گرانها و نگینها مرصع کرده بودند، و یکی از بزرگان بصره به هدیه برای آن حضرت فرستاده بود، و در دست حضرت نامه بود و کتابت می فرمودند و آن طفل مانع می شد، آن انار را می انداختند و آن طفل متوجه آن می شد و خود کتابت می فرمودند. پس أحمد همیان خود را گشود و نزد آن حضرت گذاشت، حضرت به آن طفل فرمود که اینک هدایا و تحفه های شیعیان تو است بگشا و متصرف شو.

حضرت صاحب الامر - علیه السلام - فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاک است دراز کنم به سوی مالهای حرام و هدیه های رجز و باطل؟ پس حضرت صاحب - علیه السلام - فرمود که ای پسر اسحاق بیرون آور آنچه در همیان است تا ما حلال و حرام را از هم جدا کنیم.

پس اسحاق یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب - علیه السلام - فرمود: که این از فلان است که در فلان محله قم می باشد، و شصت و دو اشرفی در این کیسه است، چهل و پنج دینارش از قیمت ملکی است که از پدر، میراث به او رسیده است و فروخته است، و چهارده دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است، و از کرایه دکان سه دینار است.

حضرت امام حسن - علیه السلام - فرمود که راست گفتی ای فرزند، بگو که چه چیز در میان این حرام است تا بیرون کند؟

فرمود که در این میان یک اشرفی است به سکه ری، که به تاریخ فلان زده اند، و تاریخش بر آن نقش است، و نصف نقشش محوشده است، و یک دینار مقرض شده ناقصی هست که یک دانک و نیم است، و حرام در این کیسه همین دو دینار است. و وجه حرمتش این است که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را در نزد جولایی که از همسایگان او بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود، و مدتی بر آن گذشت و دزد آن را ربود، و آن مرد چون گفت که این را دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریک تر از آن که دزد برده بود به همان وزن، و داد که

آن را بافتند و فروخت، و این دو دینار قیمت آن جامه^{۲۲} است و حرام است.
چون کیسه را احمد گشود دودینار به همان علامتها که حضرت صاحب الامر
— علیه السلام — فرموده بود پیدا شد، برداشت و باقی را تسلیم نمود.
پس صرة دیگر بیرون آورد حضرت صاحب — علیه السلام — فرمود که این مال
فلان است که در فلان محله قم می باشد و پنجاه اشرفی در این صرة است و ما دست به
این دراز نمی کنیم، پرسید که چرا؟ فرمود: که این اشرفیها قیمت گندمی است که در
میان او و برزگانش مشترک بود، و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت، و مال آنها
در آن همیان است.

حضرت امام حسن — علیه السلام — فرمود که راست گفתי ای فرزند.
پس گفت به احمد که بردار این کیسه ها را و وصیت کن که به صاحبانش
برسانند که ما نمی خواهیم، و اینها حرام است. بعد از آن فرمود که آن جامه که آن
پیرزن برای ما فرستاده بیاور. احمد گفت: که آن را در میان خورجین پنهان کرده بودم
فراموش کردم برخاست که بیاورد، پس حضرت به جانب من التفات نمودند و فرمودند:
که ای سعد به چه مطلب آمده؟ گفتم: شوق ملازمت تو مرا آورده است. فرمود که آن
مسائلی که داشتی چه شد؟ گفتم حاضر است، فرمود: که از نور چشم من پرس آنچه
می خواهی، و اشاره به حضرت صاحب الامر — علیه السلام — فرمود. گفتم ای مولای من و
فرزند مولای من، روایت به ما رسیده است که حضرت پیغمبر — صلی الله علیه و آله —
طلاق زنان خود را به اختیار حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — گذاشت، حتی آن که
در روز جمل حضرت امیررسولی فرستاد به نزد عایشه، و فرمود که اسلام و اهل اسلام را
هلاک کردی به آن غش و فریبی که از تو صادر شد، و فرزندان خود را به جهالت و
ضلالت به هلاکت انداختی، اگر دست از این عمل برمی داری خوب، و الاً تو را طلاق
می گویم. این چه طلاق بود که بعد از وفات پیغمبر به آن حضرت مفوض بود؟
حضرت صاحب — علیه السلام — فرمود که حق سبحانه و تعالی شأن زنان پیغمبر

را عظیم گردانیده بود، و ایشان را به شرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود، حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - به حضرت امیر - علیه السلام - فرمود که این شرف برای ایشان باقی است تا مطیع خدا باشند، و هریک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو و از این شرف بینداز.

بعد از آن پرسیدم که یابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان به حضرت موسی - علیه السلام - می فرماید که «فَاَخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى»^{۲۳} که ترجمه ظاهر لفظش این است که بکن نعلین خود را به درستی که تو در وادی پاکیزه، که طوی نام دارد. به درستی که اتفاق علما است که نعلین آن حضرت از پوست مرده بود. لهذا خدا امر فرمود که بکند. حضرت فرمود که هر که این سخن را می گوید بر موسی - علیه السلام - افترا بسته، و او را با رتبه نبوت جاهل دانسته است، زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه؟ اگر نماز جایز بود، پوشیدن در آن بقعه نیز جایز خواهد بود، هر چند که آن مکان، مقدس و مطهر باشد، و اگر نماز در آن جایز نبود، پس موسی - علیه السلام - حلال و حرام را نمی دانست، و جاهل بود به چیزی که در آن نماز نمی توان کرد، و این قول کفر است. گفتیم: پس شما مطلب الهی را بفرمائید.

فرمود که موسی در وادی مقدس بود، گفت: خداوند من محبت را برای تو خالص گردانیده ام، و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام، و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود، و آمده بود که برای ایشان آتش ببرد^{۲۴}. حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل به در کن، اگر محبت تو از برای ما خالص است، و دل تو از خیال دیگران مطهر است، و در وادی مقدس ما ثابت قدمی.

پس نعلین کنایه از این محبتها است، چنانچه بعضی مؤید این نقل کرده اند که در عالم خواب چیزها به مثالها به نظر می آید. کفش مثالی زن است، و کسی که خواب می بیند که کفش او را دزد برد زنش می میرد یا از او دور می شود.

۲۳. سوره طه: ۱۲.

۲۴. در نسخه آستانه: چیزی برد.

سعد گفت که دیگر پرسیدم از تأویل «کهیص»؟

فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا به حضرت زکریا خبر داده، و بعد از آن به حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — اعلام فرموده است، و سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدسهٔ آل عبا را به او تعلیم نماید که در شتادند به آنها پناه برد، جبرئیل آمد و اسماء ایشان را تعلیم آن حضرت نمود. پس حضرت زکریا — علیه السلام — چون نام محمد و علی و فاطمه و حسن — علیه السلام — را یاد می‌کرد غم او برطرف می‌شد، و چون نام مبارک حضرت امام حسین — علیه السلام — را یاد می‌کرد گریه^{۲۵} بر او مستولی می‌شد و ضبط خود نمی‌توانست کرد.

روزی مناجات کرد که خداوند! چرا نام آن چهار بزرگوار را بر زبان می‌رانم غمهای من زایل می‌شود و مسرور می‌گردم، و نام آن عالی‌مقدار را که ذکر می‌کنم غمهای من به هیجان می‌آید، و مرا از گریه طاقت نمی‌ماند.

پس خداوند عالم قصهٔ شهادت و مظلومیت آن جناب را به زکریا وحی فرمود، و گفت «کهیص» پس «کاف» اشاره به کربلا است، و «ها» هلاک عترت طاهره، سید انبیاء است، و «یا» یزید است که کشنده و ظالم ایشان است، و «عین» عطش و تشنگی ایشان است در آن صحرا، و «صاد» صبر ایشان است.

چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد، و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بی‌قراری شد، و مرثیه بر مصیبت آن حضرت می‌خواند و می‌گفت: الهی آیا دل بهترین خلقت را به مصیبت فرزندش به درد خواهی آورد، آیا بلای چنین مصیبتی را به ساحت عزت او راه خواهی داد؟ آیا به علی و فاطمه جامهٔ این مصیبت را خواهی پوشانید؟ آیا چنین درد و المی را به منزل رفعت و جلال ایشان درخواهی آورد. بعد از این سخنان می‌گفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیدهٔ من به او روشن شود، و چون چنین فرزندی کرامت فرمایی مرا فریفتهٔ محبت او گردان، پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان به درد

آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش به درد خواهد آمد.

پس حق تعالی یحیی را به او کرامت فرمود، و مانند حضرت امام حسین علیه السلام - به شهادت فایز گردید، و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود، و حمل حضرت امام حسین علیه السلام نیز شش ماه بود.

پس عرض کردم که بفرما دلیل چیست بر این که اُمت برای خود امام اختیار نمی‌توانند کرد؟ فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد؟ گفتم: امامی که موجب صلاح ایشان باشد. فرمود که چه می‌دانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال این که از ضمیر او خبر ندارند، گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر، مفسد ظاهر شود، و از همین علت است که مردم نمی‌توانند برای خود امام تعیین نمایند. پس فرمود که به جهت تأیید این مطلب، برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آن را قبول کند، بگو که پیغمبرانی که خدا به خلق فرستاده، و ایشان را مؤید از میان خلق برگزیده، و کتابها بر ایشان فرو فرستاده و ایشان را مؤید به وحی و عصمت گردانیده، و علم‌های هدایت اُمت اند، و اختیار ایشان از جمیع اُمت بهتر است^{۲۶} و موسی و عیسی از جمله ایشانند، آیا جایز است که با وفور عقل و کمال علم ایشان یک کسی را از میان اُمت اختیار کنند به خوبی^{۲۷} عقل خود، و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود، و ایشان گمان برند که او مؤمن است؟ گفتم: نه. فرمود: که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود به طور برد، که همه را مؤمن می‌دانست و مخلص و معتقد می‌شمرد ایشان را، و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند، چنانچه خدا حال ایشان را بیان فرموده. پس هرگاه برگزیده خدا، کسی را اختیار کند به گمان اینکه اصلح اُمت است، و افسد اُمت ظاهر شود، پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام الناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارد، و مهاجران و انصار که بر سرابر مردم اطلاع ندارند، پس می‌باید که امام از جانب کسی منصوب شود که عالم به ضمائر

۲۶. در نسخه آستانه: اختیار جمیع اُمت را از ایشان بهتر می‌دانند.

۲۷. در نسخه گوهرشاد: بحولی.

و خفیات امور است.

بعد از آن به اعجاز فرمود: که ای سعد خصم تومی گفت که حضرت رسول ابوبکر را برای شفقت به غار برد، چون که می دانست که او خلیفه است مبادا کشته شود، چرا نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر — صلی الله علیه و آله — فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود، و این سی سال را به عمر چهار خلیفه قسمت کرده اید، پس به گمان فاسد شما این هر چهار خلیفه به حق اند؟ پس اگر این معنی باعث بردن به غار بوده، بایست که همه را با خود ببرد، و بنابر آن که تومی گویی، آن حضرت در باب آن سه خلیفه دیگر تقصیر کرده، و شفقت بر ایشان را ترک کرده، و حق ایشان را سبک شمرده.

و آنچه خصم تو از تو پرسید که اسلام ابوبکر و عمر از روی طوع بود یا کراهت؟، چرا نگفتی که از روی طوع بود، از برای طمع دنیا، زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند، و ایشان از روی تورات و کتابهای خود احوال محمد را بر ایشان می خواندند، و می گفتند که او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد، و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت التصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری خواهد کرد، و از کفر و عناد می گفتند که پیغمبر نیست اما به دروغ دعوی خواهد کرد. چون حضرت دعوی رسالت فرمود، ایشان از روی گفته یهود، به ظاهر کلمتین گفتند از برای طمع این که شاید ولایتی و حکومتی حضرت به ایشان بدهد و در باطن کافر بودند، و چون در آخر مایوس شدند با منافقان بر بالای عقبه رفتند، و دهانهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد، و دُبها را انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند. پس خدا جبرئیل را فرستاد، و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد، و ضرری نتوانستند رسانید، و حال ایشان، مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — از روی طمع به ظاهر بیعت کردند که حضرت به هر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد، و چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و به جزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند.

سعد گفت: که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن — علیه السلام — برای

نماز برخاستند، و حضرت صاحب الامر - علیه السلام - با ایشان برخاستند، و من برگشتم احمد بن اسحاق را در راه دیدم که گریان می آید. گفتم: چرا دیر آمدی؟ و سبب گریه چیست؟ گفت: آن جامه که حضرت فرموده، پیدا نشد. گفتم: باکی نیست برو به حضرت عرض کن. پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد می فرستاد، گفت: همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر رویش نماز می کرد.

سعد گفت: که حمد الهی کردیم، و چند روز که در آنجا بودیم هر روز به خدمت حضرت می رفتیم، و حضرت صاحب الامر - علیه السلام - را نزد حضرت ملازمت می کردیم. پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم به خدمت آن حضرت رفتیم، احمد در خدمت ایستاد و گفت: یا بن رسول الله رفتن نزدیک شده، و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است، از خدا سؤال می کنم که صلوات فرستد بر جدّت مصطفی، و بر پدرت مرتضی، و بر مادرت سیده النساء، و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت، و بر ائمه طاهرین پدران، و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندت، و از خدا طلب می نمایم که شأن تو را رفیع گرداند، و دشمن تو را منکوب گرداند، و این آخر دیدن ما نباشد جمال تو را.

چون این را گفت حضرت گریست چندان که قطرات گریه از روی مبارکش فروریخت و فرمود: ای پسر اسحاق در دعا زیاده مطلب که در این برگشتن، به جوار رحمت الهی خواهی رفت. احمد چون این را شنید، بی هوش شد، و چون به هوش آمد و گفت: از تو سؤال می نمایم به خدا و به حرمت جدّت که مرا مشرف سازی به جامه که کفن خود کنم. حضرت دست به زیر بساط کردند سیزده درهم به در آوردند، و فرمودند: که این را بگیر و از غیر این زر خرج خود مکن، و کفن که طلبیدی به تو خواهد رسید، و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمی کند.

سعد گفت: که چون برگشتیم و به سه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد، و بیماری صعبی او را عارض شد که از خود مأیوس شد، و چون به حلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم، احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان می بود، و بعد

از زمانی گفت که همه بروید و مرا تنها بگذارید، ما هر یک به جای خود برگشتیم، چون صبح شد چشم گشودم. کافور، خادم حضرت امام حسن — علیه السلام — را دیدم که می‌گوید خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحاق، و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند، از غسل و کفن احمد فارغ شدیم، برخیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی‌تر بود نزد امام و پیشوای شما، این را گفت و از نظر ما غایب شد، پس برخاستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه الله تعالی.^{۲۸}

حدیث هفتم

[وقایع بعد از وفات امام حسن عسکری — علیه السلام — و مورد نظر قرار

گرفتن امام زمان — علیه السلام — از طرف خلفای جور]

محمد بن بابویه قمی — رحمه الله علیه — روایت کرده است از أبوالادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — می‌کردم، و نامه‌های آن حضرت را به شهرها می‌بردم. پس روزی در کوفتی که در آن مرض به عالم بقا ارتحال فرمودند به خدمت آن جناب رفتم. نامه چند نوشتند به مدائن، و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد، و صدای شیون از خانه من خواهی شنید، و مرا در آن وقت غسل دهند. أبوالادیان گفت که ای سید، هر گاه که این واقعه هائله روی دهد امر امامت با کیست؟ فرمود که هر که جواب نامه‌های مرا از تو طلب کند او امام بعد از من است. گفتم دیگر علامتی بفرما. گفت هر که بر من نماز کند او جانشین من است. گفتم دیگر بفرما. فرمود که هر که بگوید که در همین چه چیز است او امام شما است، مهابت حضرت مانع شد که کدام همین است.

پس بیرون آمدم و نامه‌ها را به اهل مدائن رسانیدم، و جوابها گرفته برگشتم، و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم، و صدای نوحه و شیون شنیدم که از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود.

۲۸. بحار الانوار ۵۲/۷۸-۸۸ از اکمال صدوق، و از کتاب دلائل الامامة طبری، و از کتاب احتجاج

چون به در خانه آمدم، جعفر را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان برگرد او برآمده اند و او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت می گویند. من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امام نوع دیگر شده است، این فاسق کی اهلیت امامت دارد، زیرا که بیشتر او را می شناختم که شراب می خورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت. پیش رفتم و سلام کردم و تعزیت و تهنیت گفتم، و هیچ سؤال از من نکرد. در این حال عقید، خادم، بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که ای سید برادر تو را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن، جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند، و چون به صحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — را کفن کرده اند و بر روی نعش گذاشته اند.

پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند، چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون پیچیده موی، گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عموپس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو. جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد، و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد، و آن حضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی — علیه السلام — دفن کردند. و متوجه من شد و فرمود که ای بصری، بده جواب نامه ها که با تو است، پس نامه ها را تسلیم کردم، و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن — علیه السلام — فرموده بود ظاهر شد، و یک علامت مانده است. پس بیرون آمدم. حاجز و شاء به جعفر گفت — برای آن که حجت بر او تمام کند که او امام نیست — کی بود این طفل؟ گفت والله که من او را هرگز ندیده بودم و نمی شناختم.

در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن — علیه السلام —، چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست؟ مردم اشاره کردند به سوی جعفر. پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند: با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامه ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا ما تسلیم نمائیم، جعفر برخاست و گفت: که مردم از ما علم غیب می خواهند. در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر — علیه السلام — و

گفت: با شما نامهٔ فلان شخص و فلان و فلان هست، و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست، و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند. آن جماعت نامه ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که تو را فرستاده است که نامه ها و مالها را بگیری او امام زمان است، و مراد حضرت امام حسن عسکری — صلوات الله و سلامه علیه — همین همیان بود.

پس جعفر کذاب رفت به نزد معتمد که خلیفه جور آن زمان بود، و این وقایع را نقل کرد، معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل، کنیز حضرت امام حسن — علیه السلام — را گرفتند که آن طفل را به ما نشان ده و انکار کرد، از برای دفع مظنهٔ ایشان گفت: حملی دارم از آن حضرت، به این سبب او را به ابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند، به ناگاه عیبید الله بن یحیی وزیر، مرد، و صاحب الزنج در بصره خروج کرد، و ایشان به حال خود درماندند، و کنیزک از خانه قاضی به خانه خود بازگشت^{۲۹}.

و شیخ طوسی — رحمه الله علیه — به روایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتمد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود، و امر کرد که هریک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را بکشیم، و سبک بار به تعجیل برویم به سامره، و خانه حضرت امام حسن عسکری — علیه السلام — را به ما نشان داد و گفت: چون به در خانه می رسید، غلام سیاهی بر آن در نشسته است، پس داخل خانه شوید و هر که را در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید.

پس چون به خانه حضرت رسیدیم، در دهلیز غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت، پرسیدیم، که در خانه کسی هست؟ گفت: صاحبش، و هیچ گونه ملتفت نشد به جانب ما، و از ما پروایی نکرد.

پس داخل خانه شدیم، خانه پاکیزه دیدیم، در مقابل پرده ای مشاهده کردیم که هرگز از آن پاکیزه تر ندیده بودیم که گویی الحال از دست کارگر به درآمده، و در خانه

هیچ کس نبود. چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی به نظر درآمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده، و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است، و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده، نیکوترین مردم به حسب هیأت و مشغول نماز است، و هیچ گونه به سوی ما التفات ننمود.

أحمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود در آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بی هوش شد، و بعد از ساعتی به هوش باز آمد، پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز به دین منوال گذشت.

من متحیر شدم، و زبان به عذرخواهی گشودم و گفتم: معذرت می‌خواهم^{۳۰} از خدا و از توای مقرب درگاه خدا، والله که ندانستم که نزد کی می‌آیم، و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه می‌کنم به سوی خدا از این کردار. پس به هیچ وجه متوجه گفتار من نشد، و مشغول نماز بود، ما را هیبتی عظیم در دل به هم رسید، و برگشتیم و معتقد انتظار ما می‌کشید و به دربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را به نزد او ببرند.

در میان شب رسیدیم و داخل شدیم، و تمام قصه را حکایت کردیم، پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرفی گفتید؟ گفتیم: نه. پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه به دیگری نقل کرده‌اید هر آینه همه را گردن بزنم، و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او^{۳۱}.

و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشگریان خلیفه عباسی که گفت: من همراه بودم که سیما، غلام خلیفه بِسْرَمَن رأی آمد، و در خانه حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - راشکست بعد از فوت آن حضرت. پس حضرت صاحب الامر - صلوات الله و سلامه علیه - از خانه بیرون آمد و تبرزین در

۳۰. در نسخه آستانه: می‌طلبم.

۳۱. بحار الانوار ۵۱/۵۲ - ۵۲ از کتاب غیبت نعمانی.

دست داشت و به سیما گفت: که چه می‌کنی در خانه من؟ سیما بر خود بلرزید و گفت: جعفر کذاب می‌گفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تو است ما بر می‌گردیم، پس از خانه بیرون آمد.

علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد، من پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است؟ گفت: که تو را خبر داد؟ گفتم: یکی از لشکریان خلیفه، گفت: هیچ خبر در عالم مخفی نمی‌ماند^{۳۲}.

حدیث هشتم

[وقایع بعد از ظهور حضرت حجت علیه السلام]

شیخ معتمد، حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است به سند معتبر از مفضل بن عمر که گفت: سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام—که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور آن می‌کشند و امیدوار فرج او هستند—یعنی: مهدی صاحب الزمان—علیه السلام—وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست؟ فرمود که حق تعالی ابا نموده از این که برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند. پس فرمود: که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در أمر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است، و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است، و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است.

مفضل گفت: ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت؟ فرمود: که بی خبر ظاهر گردد، و نامش بلند شود، و امرش هویدا گردد، و از آسمان منادی به اسم و کنیه و نسب ندا کند، تا آن که حجّت شناخت او بر خلق تمام شود، با آن حاجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه‌ها و احوالش را بیان کرده ایم، و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیه جدّ

اوست، تا آن که مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمی‌دانستیم. پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند، چنانچه حق تعالی به پیغمبرش وعده داده است که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^{۳۳} یعنی: حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق، تا او را غالب گرداند بر همه دینها، و هر چند کراهت داشته باشند آنها که به خدا شرک می‌آورند. و در آیه دیگر فرموده است که «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»^{۳۴} یعنی: قتال کنید با کافران تا آن که در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا. پس فرمود: که والله ای مفضل بردارد از جمیع ملت‌ها و دینها اختلاف را و همه دین به یک دین حق برگردد، و از هیچ کس به غیر دین حق قبول نکنند، چنانچه حق تعالی فرموده است که «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۳۵} یعنی: هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند، و او در آخرت از زیان کاران باشد.

مفضل پرسید که آیا در ایام غیبت، آن حضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود؟ و کی با او سخن خواهد گفت؟ فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن، و امر و نهیش بیرون خواهد آمد به سوی معتمدان و نمایان آن حضرت که به شیعیانش برسانند. والله ای مفضل، گویا می‌بینم آن حضرت را که داخل مکه شود، و بُرد حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — را در بر، و عمامه زردی بر سر داشته باشد، و در پاهایش دو نعلین حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — و در دستش عصای آن حضرت بوده باشد، و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد، و به این هیئت بیاید به نزد خانه کعبه، تنها و بی رفیق. پس چون شب در آید و دیده‌ها به خواب رود جبرئیل و میکائیل و صف‌صفت از ملائکه بر او نازل شوند.

پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است، و امر تو جاری است، پس حضرت صاحب الامر — علیه السلام — دست بر روی مبارک کشد و گوید:

۳۳. سوره توبه: ۳۳.

۳۴. سوره انفال: ۳۹.

۳۵. سوره آل عمران: ۸۵.

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که وعده ما را راست گردانید، و زمین بهشت را به ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم، پس نیکو مزدی است مزد کارکنان برای خدا. پس بایستد میان رکن حجرالاسود و مقام ابراهیم، و به صدای بلند آواز کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من، و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید به سوی من.

پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند به ایشان، در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم، و بر هر حالی که بوده باشند، پس بشنوند همه به یک آواز، پس همگی متوجه به خدمت آن حضرت شوند، و به یک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت در ما بین رکن و مقام. پس عمودی از نور بلند شود از زمین به سوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد، و آن نور در میان خانه های مؤمنان در آید و جانهای ایشان به اوفر ج یابد، اما ندانند که قائم آل محمد — علیه السلام — ظاهر گردیده است.

پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که به طی الارض از اطراف عالم به خدمت آن حضرت ظاهر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند، پس پشت به کعبه دهد، و دست خود را بگشاید مانند دست موسی — علیه السلام — از نور عالم را روشن کند، پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است.

پس اول کسی که دستش را بیوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد، پس سایر ملائکه بیعت نمایند، پس نجیبان جن به شرف بیعت برسند، پس سیصد و سیزده تن نقبا به مبايعت سرافراز گردند. آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است؟ و چه جماعت اند اینها که با اویند؟ پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شد. گویند که هیچ یک از اصحابش را می شناسید؟ گویند که نمی شناسیم هیچ یک را مگر چهار کس از اهل مکه، و چهار کس از اهل مدینه که اینها را به نام و نسب می شناسیم، و این بیعت در اوّل طلوع آفتاب باشد، پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی به آواز بلند ندا کند که اهل

آسمانها و زمینها، بشنوند که ای گروه خلائق این مهدی آل محمد است و به نام و کنیه جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را به امام حسن پدرش امام یازدهم، و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی —علیهم السّلام—، با او بیعت نمایند تا هدایت یابید، و مخالفت امر او ننمایید که گمراه می‌شوید.

پس اول کسی که آن ندا را لبیک می‌گوید و اجابت می‌کند ملائکه اند، پس مؤمنان جن، پس سیصد و سیزده نفر نقبا می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم، و هیچ صاحب گوش از خلائق نمی‌ماند مگر آن که آن صدا را می‌شنود، و متوجه می‌شوند خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها.

پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب طلوع کند شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیاس ظاهر شده است، و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه، با او بیعت نمایند تا هدایت یابید، و مخالفت نکنید که گمراه شوید، پس ملائکه و جن و نقبا، همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطان است. گویند که شنیدیم اما باور نکردیم، پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد به ندای آخر از راه برود، و در تمام آن روز حضرت صاحب —علیه السلام— پشت به کعبه داده گوید که هر که خواهد که نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون، پس نظر کند به من که علم و کمال همه، با من است، و هر که خواهد که نظر کند به محمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین —علیهم السلام— پس نظر کند به من، و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه، نزد من است، و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر می‌دهم، و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران می‌خواهد بیاید و از من بشنود.

پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند، امت آدم و شیث گویند این است والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است، و خواندند بر ما از آن صحف آنچه نمی‌دانستیم. پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود —علیهم السلام— را، پس علمای آن ملت‌ها همه شهادت دهند که این است آن کتابها به نحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته، و آنچه از

ما فوت شده بود و به ما نرسیده بود همه را بر ما خواند، پس بخواند قرآن را به نحوی که حق تعالی بر حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — نازل ساخته بی آن که تغییر و تبدیل شده باشد، چنانچه در قرآنهای دیگر شده.

پس در این حال شخصی بیاید به خدمت آن حضرت که رویش به جانب پشت برگشته باشد و بگوید که ای سید منم بشیر، امر کرد مرا ملکی از ملائکه که به خدمت تو بیایم و تورا بشارت دهم به هلاک شدن لشکر سفیانی. پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را از برای مردم نقل کن.

بشیرگوید: که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم، مدینه را خراب کردیم و منبر را درهم شکستیم و استرهای ما، در میان مسجد مدینه سرگین انداختند، پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم، و اهلش را به قتل رسانیم. چون به صحرای یبدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیه است، آخر شب فرود آمدیم، پس صدایی از آسمان آمد که بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را، پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهار پایان و اموال و اسباب فرو برد، و کسی و چیزی بر روی زمین نماند به غیر از من و برادرم. ناگاه ملکی به نزد ما آمد و روهای ما را به پشت برگردانید چنانچه می بینی. پس با برادرم گفت که ای نذیر برو به سوی سفیانی ملعون در دمشق، و او را بتربسان به ظاهر شدن مهدی آل محمد — علیه السلام —، و خبر ده او را که لشکر تورا حق تعالی در بیدا هلاک گردانید، و با من گفت که برو ای بشیر و ملحق شو به حضرت مهدی — علیه السلام — که در مکه است و او را بشارت ده به هلاک شدن ظالمان و توبه کن، پس حضرت دست بر روی بشیر بمالد و به حالت اول برگردد، و با حضرت بیعت کند، و در لشکر آن سرور بماند.

مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد؟

فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد، چنان که مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد.

مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود؟

فرمود: که بلی والله ای مفضل، و آن حضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت، ما بین نجف و کوفه، وعدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن، و به روایت دیگر چهل و شش هزار از جن، و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد.

مفضل پرسید: که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد؟ فرمود که اول ایشان را به حکمت و موعظه نیکو به حق دعوت نماید، پس اطاعتش نمایند، و شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود.

مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد؟

فرمود: که خراب می‌کند و از بنایی که حضرت ابراهیم و اسماعیل —علیهما السلام— گذاشته بودند بنا می‌کند و از نو می‌سازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب می‌کند، و مسجد کوفه را خراب می‌کند و از اساس اولش بنا می‌کند، و قصر کوفه را خراب می‌کند که هر که آن را بنا نهاده، ملعون است.

مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود؟

فرمود که نه ای مفضل، بلکه شخصی را از اهل بیت خود در آن جا جانشین خواهد کرد، و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آن حضرت را به قتل رسانند، پس حضرت باز به سوی ایشان معاودت نماید. پس بیایند به خدمت آن حضرت، سر در زیر افکنده و گریان تضرع کنند و گویند که ای مهدی آل محمد توبه می‌کنیم، توبه ما را قبول فرما، پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت ترسانند، و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید، باز آن والی را بکشد. آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا به سوی ایشان برگرداند که به ایشان بگویند که برگردند به حق، هر که ایمان بیاورد او را ببخشید، و هر که ایمان نیاورد به قتل رسانید، پس چون عسکر فیروز اثر به سوی مکه باز کردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد، بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد.

مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟ فرمود: که پایتخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود، و مجلس دیوان و

حکمش مسجد کوفه خواهد بود، و محلّ جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهل خواهد بود، و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود.

مفضل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود؟ فرمود: بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آن که در کوفه یا در حوالی کوفه باشد، یا دلش مایل به سوی کوفه باشد، و در آن زمان جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد، و در آن زمان شهر کوفه وسعتش به قدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد، و قصرهای کوفه به کربلای معلی متصل گردد، و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محلّ آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد، و حق تعالی آن زمین مقدّس را بسیار بلند مرتبه گرداند، و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی بایستد و بخواند خدای را هر آینه به یک دعا، مثل هزار مرتبه ملک دنیا به او عطا کند.

پس حضرت صادق — علیه السلام — آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل به درستی که بقعه های زمین با یکدیگر تفاخر کردند، پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد، حق تعالی وحی فرمود که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا به درستی که آن بقعه مبارکه ای است که در آن جانندای «آتی انا الله» از شجره مبارکه به موسی رسید، و آن همان مکان بلندی است که مریم و عیسی را در آن جای دادم، و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین — علیه السلام — را بعد از شهادت شستند. در همان موضع حضرت عیسی روح الله، بعد از ولادت غسل دادند و خود در آن جا غسل کرد، و آن بهترین بقعه ای است که حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — از آن جا عروج نمود، و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آن جا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم — علیه السلام —.

مفضل پرسید که ای سید، پس مهدی دیگر به کجا متوجه خواهد شد؟ فرمود: که به سوی مدینه جدم رسول خدا — صلی الله علیه و آله —، و چون وارد مدینه شود امر عجیب از او به ظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران شود. پس از آن جا حضرت مهدی — علیه السلام — متوجه کوفه شود، و در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار از جن، و سیصد و سیزده تن از نقبا.

مفضل پرسید که زورا که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود؟ فرمود که محلّ لعنت و غضب الهی خواهد بود، وای بر کسی که در آن جا ساکن باشد، از عَلمهای زرد و عَلمهای مغرب، و از عَلمهایی که از نزدیک و دور متوجه آن می‌گردد، والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده است، و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده و گوشها نشنیده باشد، و طوفانی که بر اهلس نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود. والله که یک وقتی چنان آباد شود بغداد که گویند دنیا همین است، و گویند که خانه‌ها و قصرهایش بهشت است، و دخترانش حورالعین است، و پسرانش ولدان بهشتند، و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر، و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول، و حکم به ناحق، و گواهی ناحق، و شراب خوردن، و زنا کردن، و مال حرام خوردن، و خون ناحق ریختن آن قدر که در تمام دنیا آن قدر نباشد، پس خدا خراب کند آن را به این فتنه‌ها و لشگرها به مرتبه‌ای که اگر کسی گذرد نشان دهد که این جا، زمین آن شهر است.

پس خروج کند جوان خوشرویی حسینی^{۳۶} به جانب دیلم و قزوین، و به آواز فصیح ندا کند که به فریاد رسید این آل محمد مضطرّ بیچاره را که از شما یاری می‌طلبید، پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا از طالقان، چه گنجها؟ نه از نقره و نه از طلا، بلکه مردی چند مانند پاره‌های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بریابوهای اشهب سوار، همه مکمل و مسلّح، و پیوسته بکشند ظالمان را تا به کوفه درآید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد. پس در کوفه ساکن می‌شود و به اواخر می‌رسد که حضرت مهدی — علیه السلام — و اصحابش به نزدیک کوفه رسیده‌اند، به اصحاب خود می‌گوید که بیایم برویم و ببینیم که این مرد کیست؟ و چه می‌خواهد؟ والله که خود می‌داند که مهدی آل محمد است، اما مطلبش آن است که به اصحابش ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را.

پس حسینی در برابر حضرت مهدی — علیه السلام — می ایستد و می گوید که اگر راست می گویی که تویی مهدی آل محمد، کجاست عصای جدت رسول خدا — صلی الله علیه و آله — و انگشتر او و بُرد و زره او که فاضل می نامیدند، و عمامه اش که سحاب می گفتند، و اسبش که یربوع نام داشت، و ناقه اش که غضبا می گفتند، و استرش که دلدل می گفتند، و حمارش که یعفور می نامیدند و براق، و کومصحف امیرالمؤمنین — علیه السلام — که بی تغییر و تبدیل جمع کرد؟

پس همه را حضرت مهدی — علیه السلام — حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح، و ترکه هود و صالح، و مجموعه ابراهیم، و صاع یوسف، و کیل و ترازوی شعیب، و عصای موسی، و تابوت موسی، و زره داوود، و انگشتر سلیمان و تاج او، و اسباب عیسی، و میراث جمیع پیغمبران. پس حضرت مهدی — علیه السلام — عصای حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — را برسنگ صلیبی نصب کند، در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه او باشند.

پس حسینی گوید: که الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا، پس حضرت مهدی — علیه السلام — دست دراز کند که سید حسینی و جمیع لشکرش بیعت نمایند، به غیر از چهل هزار نفر از زیدیه، که با لشکر او باشند و مصحف ها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود، پس حضرت مهدی — علیه السلام — هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز، پس فرماید که همه را به قتل رسانند.

مفضل پرسید که دیگر چه کار خواهد کرد؟ فرمود که لشکرها بر سفیانی خواهد فرستاد، تا آن که او را بگیرند، و در دمشق بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند.

پس حضرت امام حسین — علیه السلام — ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا، و هیچ رجعتی از این خوش تر نیست. پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب — علیه السلام — و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یک

رکنش در بحرین و یک رکنش در صنعاى یمن و چهارم در مدینه طیبه، و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی می دهد زیاده از آفتاب و ماه. پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله - با هر که ایمان آورده است به آن حضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان، و هر که در جنگهای آن حضرت شهید شده باشد. پس زنده می کنند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک می کردند در حقیقت او یا رد گفته او می نمودند و می گفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و به خواهش خود سخن می گوید، و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد، و همه را به جزای خود می رساند. و همچنین برمی گردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر - علیه السلام - و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند، و هر که آزار ایشان کرده تا آن که پیش از آخرت به عذاب و خواری دنیا مبتلا گردند، و در آن وقت ظاهر می شود تأویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ» تا آخر آیه.

مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست؟ حضرت فرمود که مراد اول و دومی است.

مفضل پرسید که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و امیرالمؤمنین - علیه السلام - با حضرت صاحب الامر - علیه السلام - خواهند بود؟ فرمود: که بلی ناچار است که ایشان جمیع روی زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را، و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها، تا آن که هیچ موضعی از زمین نماند مگر ایشان طی نمایند و دین خدا را در آن جا بر پا دارند. پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را، که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ایستاده باشیم و به آن حضرت شکایت نمایم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفاکار بعد از وفات آن حضرت، و آنچه به ما رسانیدند از تکذیب و رد گفته ها و دشنام دادن و لعن کردن ما، و ترسانیدن ما را به کشتن و به در بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول به شهرهای ملک خود و شهید کردن ما به زهر، و محبوس گردانیدن ما.

پس حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - گریان شود و فرماید که ای

فرزندان، نازل شده است به شما آنچه به جد شما بیش از شما واقع شده.

پس ابتدا کند حضرت فاطمه — علیها السلام — و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چندان که حجتها برایشان اقامه کردم سود نداد، و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک، عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار، و آب دهان خود را بر آن انداخت و پاره کرد، و من به سوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان به تو کردم، و ابوبکر و عمر به سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند، خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین — علیه السلام — غصب کردند. پس آمدند که او را به بیعت ببرند، او ابا کرد، هیزم بردر خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند. من صدا زدم که ای عمر، این چه جرأتست که برخدا و رسول می‌نمایی، می‌خواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی؟ عمر گفت: که بس کن ای فاطمه که محمد — صلی الله علیه و آله — حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند. علی را بگو که بیاید و بیعت کند، و اگر نه آتش می‌اندازیم در خانه و همه را می‌سوزانیم.

پس من گفتم: خداوندا به تو شکایت می‌کنم این که پیغمبر تو از میان رفته، و امتش همه کافر شده‌اند و حق ما را غصب می‌کنند، پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار، خدا، پیغمبری و امامت هر دو را به شما نداده است، پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در، بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه، از من سقط شد و من فریاد می‌کردم که وا ابتاه، و رسول الله، دختر تو فاطمه را دروغگو می‌نامند و تازیانه بر او می‌زنند و فرزندش را شهید می‌کنند، و خواستم که گیسو بگشایم امیرالمؤمنین — علیه السلام — دوید و مرا به سینه خود چسباند و گفت: ای دختر رسول خدا، پدرت رحمت عالمیان بود، به خدا قسم می‌دهم تو را که مقنعه از سرنگشایی و سر به آسمان بلند نکنی، و الله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد، پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم.

پس حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — شکایت کند که چندین شب با حسین به خانه مهاجر و انصار رفتم از آنهایی که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان

گرفته بودی، و از ایشان طلب یاری کردم، همه وعده یاری کردند، و چون صبح شد هیچ یک به نصرت من نیامدند، بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت: که به درستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند، پس صبر کردم از برای خدا، و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده، تا آن که مرا شهید کردند به ضربت عبدالرحمن بن ملجم.

پس حضرت امام حسن — علیه السلام — برخیزد و شکایت کند که ای جد بزرگوار چون خبر شهادت پدرم به معاویه رسید، زیاد ولدالزنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه، و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستد. پس به مسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم، و ایشان را به جنگ معاویه خواندم به غیر از بیست کس کسی جواب نگفت، پس رو به آسمان کردم و گفتم: خداوند! تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمانبرداری من مقصر شدند، خداوند! تو بفرست برایشان بلا و عذاب خود را، پس از منبر فرود آمدم، و ایشان را گذاشتم و به جانب مدینه روان شدم. پس آمدند به نزد من و گفتند: اینک معاویه لشکرها را به انبار و کوفه فرستاده و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بی گناه را کشته اند، بیا تا با ایشان جهاد کنیم. پس گفتم به ایشان، که شما را وفایی نیست، و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم: که به نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم، آخر نشد به غیر آنچه من ایشان را خبر داده بودم.

پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی — علیهما السلام — با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدایی که با او شهید شدند، پس چون حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — نظرش بر او افتد بگیرد و جمیع اهل آسمانها و زمینها به گریه آن حضرت گریان شوند، و حضرت فاطمه نعره ای بزنند که زمین بلرزد، و حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — و امام حسن — علیه السلام — از جانب راست حضرت

رسول بایستند و حضرت فاطمه -علیها السلام- از جانب چپ آن حضرت. پس حضرت امام شهید نزدیک آید، حضرت رسول او را به سینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین، دیده تو روشن باد و دیده من درباره تو روشن باد، و از جانب راست امام حسین -علیه السلام- حمزه سید الشهداء باشد، و از جانب چپ او جعفر طیار، و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین -علیه السلام- برداشته بیاورند فریاد کنند و حضرت فاطمه -علیها السلام- آیه تلاوت کند که ترجمه ظاهر لفظش این است که آن روز که به شما وعده می دادند، امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده، و هر آنچه کرده است از کار بد، آرزو می کند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد.

پس حضرت صادق -علیه السلام- بسیار گریست و فرمود: که روشن مباد دیده ای که نزد ذکر این قصه گریان نگرود. مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن برایشان؟ فرمود که ثواب غیرمتناهی اگر شیعه ما باشند.

مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد؟ فرمود که حضرت فاطمه -علیها السلام- برخیزد و بگوید که خداوند، وفا کن به وعده ای که با من کرده ای در باب آنها که بر من ظلم کردند، و حق مرا غصب کردند، و مرا زدند و به جزع آوردند به ستمهایی که بر جمیع فرزندان من کردند. پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی، و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است همگی خروش برآورند، پس نماند احدی از کشندگان و ستمکاران بر ما، و آنها که راضی بودند به ستمهای ما مگر آن که هزار مرتبه آن روز کشته شوند.

مفضل گوید گفتم ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما در آن روز زنده خواهید شد. فرمود که مگر نشنیده اند سخن جدّ ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرّر خبر داده ایم از رجعت، مگر نشنیده اند این آیه را «وَلَنُذِيقَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنٰی دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»^{۳۷} یعنی البته بچسانیم

به ایشان از عذاب پست تریش از عذاب بزرگ تر. و فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگ تر عذاب قیامت است.

پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند می گویند که معنی رجعت آن است که پادشاهی به ما برگردد و مهدی ما پادشاه شود، وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا به ما برگردد. پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است. ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن، هر آینه در فضیلت ما شک نکنند، مگر نشنیده اند این آیه کریمه را که «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ»^{۳۸} تا آخر که ترجمه اش گذشت، والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است، و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است، و فرعون و هامان اول و دومی است.

پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین — علیهما السلام — و پدرم امام محمد باقر — علیه السلام — پس شکایت کنند به جد خود رسول خدا — صلی الله علیه و آله — آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است.

پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی به من رسیده است.
پس برخیزد فرزندم امام موسی — علیه السلام — و شکایت کند به جدش از هارون الرشید.

پس برخیزد علی بن موسی الرضا — علیهما السلام — و شکایت کند از مأمون.
پس برخیزد امام محمد تقی — علیه السلام — و شکایت کند از مأمون و غیر او.
پس برخیزد امام علی النقی — علیه السلام — و شکایت کند از متوکل.
پس برخیزد امام حسن عسکری — علیه السلام — و شکایت کند از معتزل.

پس برخیزد مهدی آخر الزمان، همانم جدش حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه، در روزی که پیشانی نورانش در جنگ اُحد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند، و ملائکه در دور و کنار او باشند تا

بایستند نزد جدّ امجدش و بگویند که مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی، و نام و نسب و کنیه مرا از برای ایشان بیان کردی، پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند، و گفتند که متولّد نشده است و نیست و نخواهد بود، یا گفتند که مرده است و اگر می بود این قدر غایب نمی ماند، پس صبر کردم از برای خدا تا حال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم.

پس حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — فرماید که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوُّهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^{۳۹} و گوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^{۴۰} پس بخواند «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبِئْسَ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا»^{۴۱}.

مفضل پرسید: که چه گناه داشت حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — که حق تعالی می فرماید که تا بیا مرزد از برای تو الله — تعالی — آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است، و بعد از این چه خواهد شد؟

حضرت صادق — علیه السلام — فرمود که ای مفضل رسول خدا دعا کرد که خداوند ا گناهان شیعیان برادر من، علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای من اند، گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بارکن و مرا در میان پیغمبران به سبب گناه شیعیان رسوا مکن، پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد، و همه را از برای آن حضرت آمرزید.

پس مفضل بسیار گریست و گفت: ای سید من اینها فضل خدا است بر ما به برکت شما امامان ما.

حضرت فرمود: که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان

۳۹. سورة الزمر: ۷۴.

۴۰. سورة توبة: ۳۳.

۴۱. سورة فتح: ۱.

خالص، و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه می جویند، پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند، پس ما هیچ فایده به حال ایشان نمی توانیم رسانید، زیرا که حق تعالی می فرماید که شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند.

مفضل پرسید که آن آیه که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خواهند خواند که «لِيُظْهَرَهُ عَلَى الَّذِينَ كُفِرُوا» مگر آن حضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند؟ فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند، بلکه این در زمان مهدی - علیه السلام - و رجعت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خواهد بود، و آن آیه نیز در آن زمان به عمل خواهد آمد که «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَ يَكُونَ الذِّمِّيُّ كُلَّهُ لِلَّهِ»^{۴۲}.

پس حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که پس برگردد حضرت مهدی - علیه السلام - به سوی کوفه و حق تعالی از آسمان به شکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند، چنانچه بر حضرت ایوب بارید، و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر.

مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن بر ذمه او باشد چگونه خواهد شد؟

حضرت فرمود: که اول مرتبه حضرت مهدی - علیه السلام - ندا کند در تمام عالم که هر که قرضی به یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید، پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یک دانه خردل.^{۴۳}

۴۲. سوره انفال: ۳۹.

۴۳. مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۹-۱۹۲. بحار الانوار ۱/۵۳-۳۵.

حدیث نهم

[خبر دادن پیغمبر اکرم به ظهور ائمه معصومین و دعای آنها]

شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی به سند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد تقی — علیه السلام — که آن حضرت روایت نمود از آباء طاهرين خود از حضرت امام حسین — صلوات الله عليهم اجمعین — که آن حضرت فرمود که روزی رفتم به خدمت جدّم سید انبیاء — صلی الله علیه و آله — و ابی بن کعب در خدمت آن حضرت بود، چون داخل شدم فرمود که مرحبا به توای زینت آسمانها و زمینها.

ابی گفت که: چگونه غیر از تو یا رسول الله زینت آسمانها و زمینها تواند بود؟ حضرت فرمود که: ای ابی، به حق آن خداوندی که مرا به راستی به خلق فرستاده است که رتبه حسین — علیه السلام — در آسمان بزرگتر است از زمین، و در جانب راست عرش نوشته است که او چراغ راه هدایت است، و کشتی نجات امت است، و پیشوای خلق است، و در او سستی و ضعف نیست، فخر است، و علم است، و ذخیره نجات عالیشان است.

و به درستی که حق سبحانه و تعالی در صلب او نطفه ای طیب و مبارک پاکیزه ترکیب داده، و او را داعیی تلقین فرموده است، که هیچ مخلوقی خدا را به آن دعاها نخواند مگر آن که الله — تعالی — او را در قیامت با آن حضرت محشور گرداند، و در آخرت شفاعت خواه او باشد، و حق تعالی غمهای او را زایل گرداند، و راه دین و دنیا را بر او واضح گرداند، و قرضش را ادا کند، و کارش را آسان کند، و او را بر دشمن غالب گرداند، و پرده عیبهای او را نبرد.

ابی گفت که آن دعا کدام است یا رسول الله؟

فرمود: که می‌گویی هرگاه که از نماز فارغ شوی در حالتی که نشسته باشی «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَسُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَأَرْضِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ أَنْ تَشْتَجِبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا سَأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ عُسْرِي يُسْرًا».

چون این دعا را بخوانی خدا کارهای تورا آسان گرداند، و سینه تورا به علم و معرفت بگشاید، و تورا شهادت لاله آلا الله در وقت مردن تلقین کند.

ابی گفت: یا رسول الله آن چه نطفه است؟

فرمود: که آن نطفه ای است که در صلب حبیب من حسین است. فرمود که مثل آن نطفه، مثل ماه است که به آن نطفه علوم و معارف الهی ظاهر گردد، و هر که تابع او شود به صلاح آید، و هر که او را گم کند و پیروی او ننماید در کوی ضلالت فرو رود. پرسید که اسمش چیست؟ و دعایش کدام است؟ فرمود: که نامش علی است، و دعایش اینست «يَا دَائِمُ يَا دَائِمُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ يَا فَارِجَ الْهَمِّ وَيَا بَاعِثَ الرُّسُلِ وَيَا صَادِقَ الْوَعْدِ» هر که این دعا بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن الحسین — علیهما السلام — محشور گرداند، و آن حضرت قائد او باشد به سوی بهشت.

ابی پرسید که یا رسول الله آیا او را خلفی و وصی هست؟ فرمود: که بلی از برای او است میراثهای آسمانها و زمین. پرسید که چه معنی دارد میراثهای آسمانها و زمین؟

فرمود: که حکم به حق کردن در میان مردم، و تأویل و تفسیر احکام الهی، و بیان آنچه خواهد شد بعد از او تا روز قیامت. ابی پرسید که چه نام دارد؟ فرمود که نامش محمد است، و به درستی که ملائکه انس می یابند به او در آسمانها، و در دعاهای خود می گوید که «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ لِي عِنْدَكَ رِضَاوٌ وَوُدٌّ فَأَغْفِرْ لِي وَلِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوَانِي وَشِيعَتِي — و اگر دیگری بخواند به جای شیعی و شیعة آل محمد بخواند — وَطَيْبٌ مَا فِي صُلْبِي» پس حق تعالی مرتب ساخته است در صلب او نطفه مبارک پاکی از جمیع بدبها، و خبر داد مرا جبرئیل که خدای عزوجل این نطفه را طیب و نیکو گردانیده و نزد خود او را جعفر نامیده و او را هدایت کننده و هدایت یافته، و راضی به قضای الهی و پسندیده جناب خود گردانیده و خدا را به این دعا می خواند.

«يَا دَائِمُ يَا دَائِمُ يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لَشِيعَتِي — اگر دیگر بخواند بجای لشیعی لشیعة علی بن ابی طالب علیه السلام بخواند — مِنَ النَّارِ وَقَاءً وَلَهُمْ عِنْدَكَ رِضَاٌ، وَاعْفِرْ ذُنُوبَهُمْ، وَيَسِّرْ أُمُورَهُمْ، وَأَقْصِ دُيُوبَهُمْ، وَاسْتَرْعِزْهُمْ، وَهَبْ لَهُمُ الْكِبَارَةَ الَّتِي

بِتَنَكُّ وَيَبْتَهِمُ يَا مَنْ لَا يَخَافُ الضَّيْمَ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ غَمٍّ فَرَجًا».

هر که این دعا را بخواند خدای عزوجل او را حشر کند در قیامت و رو سفید با جعفر بن محمد — علیهما السلام — به سوی بهشت، ای ابی به درستی که خدا به وجود آورده است از او نطفه پاک و مبارک نیکویی که حق تعالی رحمت خود را بر او نازل ساخته، و او را نزد خود موسی نام کرده.

ابی گفت یا رسول الله گویا که ایشان همه یکدیگر را وصف می‌کنند و هر یک از دیگری متولد می‌شوند، و میراث علم از یکدیگر می‌برند، و هر یک فضیلت دیگری را بیان می‌کنند، فرمود که وصف کرده است ایشان را برای من جبرئیل از جانب پروردگار عالیشان. ابی پرسید که او را دعایی هست به غیر از دعای پدرانش؟ فرمود که بلی می‌گوید در دعایش «يَا خَالِقَ الْخَلْقِ، وَيَا بَاسِطَ الرِّزْقِ، وَيَا فَالِقَ الْحَبِّ وَالْتَّوْبِ وَبَارِئِ التَّسْمِ وَمُخْيِي الْحَوَى وَمُمِيتِ الْأَحْيَاءِ وَدَائِمِ الثَّبَاتِ أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ»

هر که این دعا را بخواند خدا حاجاتش را برآورد، و در قیامت او را با موسی بن جعفر — علیهما السلام — محشور گرداند.

و به درستی که حق تعالی در صلب او ترکیب کرده است نطفه مبارک پاکیزه و پسندیده، و نزد خود او را علی نام کرده، و پسندیده خدا است در علم او و حکم او، و او را حجتی برای شیعیانش گردانیده که در قیامت به او حجت خود را تمام کند و در دعایش اینست:

«اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي الْهُدٰى وَتَبَشِّيْ عَلَيَّ وَاحْشُرْنِيْ عَلَيَّ اَمِنَا اَمِنْ مَنْ لَا خَوْفَ عَلَيَّ وَلَا حُزْنَ وَلَا جَزَعًا اِنَّكَ اَهْلُ التَّقْوٰى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ».

و به درستی که خدای عزوجل در صلب او ترکیب داده است نطفه مبارک طیب پاکیزه پسندیده، و نام کرده او را محمد بن علی، و او شفاعت کننده شیعیان است، و وارث علم جلال الهی است، و علامت یبته راه هدایت است، و حجت ظاهره پروردگار است، و در حین ولادت خواهد گفت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و می‌گوید در دعای خود «يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا مِثَالَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا خَالِقَ إِلَّا أَنْتَ تُفْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَتُبْقِي أَنْتَ حَلَمْتَ غَمَّنَ عَصَاكَ وَفِي الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ» هر که این دعا را

بخواند حضرت امام محمد تقی — علیه السلام — شفاعت او کند در روز قیامت.
 والله — تعالی — در صلب او نطفه قرار داده است که ظلم کننده و فساد کننده نیست، و نیکوکار و مبارک و طیب و طاهر است، و او را نزد خود علی بن محمد نام کرده است، و خلعت سکنه و وقار بر او پوشانیده، و علوم خود را به او سپرده، و هر راز پنهانی را بر او آشکار گردانیده، و هر که او را ملاقات کند و رازی در سینه اش باشد از آن راز خبر می دهد و دشمنش را به او می شناساند و در دعایش می گوید: «يَا نُورُ يَا بُرْهَانُ يَا مُبِينُ يَا رَبِّ اكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ، وَ أَسْأَلُكَ التَّجَاةَ يَوْمَ يُفْتَحُ فِي الصُّورِ» هر که این دعا را بخواند حضرت امام علی النقی — علیه السلام — در قیامت شفیع و کشاننده او باشد به سوی بهشت.

و به تحقیق که حق تعالی در پشت او نطفه ای قرار داده و او را نزد خود حسن نام کرده، و او را نوری گردانیده در شهرها، و جانشین خود گردانیده در زمین و موجب عزت گردانیده برای امت جتش، و راهنمایی گردانیده برای شیعیانش، و شفاعت خواهی گردانیده برای ایشان نزد پروردگارش، و عذابی گردانیده برای هر که مخالفت او کند، و حجتی گردانیده برای هر که ولایت و محبتش را به جان قبول کند، و برهانی گردانیده برای هر کس که او را امام خود داند و در دعای خود می گوید: «يَا عَزِيزُ الْعِزِّ يَا عَزِيزُ اعْزِزْنِي بِعِزِّكَ، وَ اَيِّدْنِي بِتَصْرِكَ وَ اَبْعِدْ عَنِّي هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَ اَذْفَعْ عَنِّي بِدْفِعِكَ، وَ اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ خَلْقِكَ، يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا قَرُّدُ يَا صَمَدُ» هر که این دعا را بخواند خدا او را با آن حضرت محشور گرداند، و از آتش جهنم او را نجات دهد هر چند مستحق جهنم شده باشد.

والله — تعالی — در پشت او قرار داده است نطفه پاکیزه طایب طاهر مطهری که راضی باشد به او هر مؤمنی که خدا در روز اُلسَت پیمان ولایت آن حضرت را از او گرفته است، و کافر شود به او هر منکری که در آن روز قبول پیمان نکرده، پس او است امام پرهیزکار و پاکیزه کردار، خوشنود کننده ابرار و پسندیده پروردگار، و هدایت کننده و هدایت یافته، حکم می فرماید به عدالت، و امر می نماید به حق، و خدا را تصدیق می نماید و خدا تصدیق او می نماید در هر چه گوید.

و خروج می‌کند از مکه در وقتی که دلالت‌ها و علامت‌های او ظاهر شده باشد، او را گنج‌ها هست نه از طلا و نه از نقره، بلکه اسبان نفیس فربه، و مردان شجاع صاحب علامت، که خدا بگرد آورد ایشان را از برای او از شهرهای دور به عدد اهل بدر سیصد و سیزده کس، و با او صحیفه‌ای به مهری سربسته، که در آن صحیفه عدد اصحابش و نام‌های ایشان، و نسب‌های ایشان، و شهرهای ایشان، و طبیعت‌های ایشان، و صفتهای ایشان و کنیت‌های ایشان نوشته است، ایشان جمعی باشند که چه بسیار جد و اهتمام در طاعت آن حضرت داشته باشند.

ابی پرسید که دلالت‌ها و علامت‌های آن حضرت کدام است یا رسول الله؟ فرمود که او را عَلَمی هست که چون هنگام خروج آن حضرت شود آن عَلَم بی سبب گشوده شود و بلند گردد، و خدا آن عَلَم را گویا گرداند، پس ندا کند آن حضرت را که بیرون بیا ای دوست خدا، پس بکش دشمنان خدا را، و او را دورایت و علامت هست، و او را شمشیری هست در غلاف که چون وقت خروجش می‌شود شمشیر خود، از غلاف کنده می‌شود و ندا می‌کند آن حضرت را که بیرون بیا ای ولی خدا، پس جایز نیست تو را که بنشیني از جهاد دشمنان خدا. پس خروج کند و بکشد دشمنان خدا را هر جا که بیاید ایشان را، و حدود الهی را برپا دارد و به حکم خدا حکم کند. و چون بیرون آید، جبرئیل از جانب راست او باشد و میکائیل از جانب چپ او باشد، و در روزی بر شما ظاهر شود آنچه من خبر داده‌ام اگر چه بعد از مدتی باشد و امور خود را به خدا می‌گذارم.

یا ابی خوشا حال کسی که او را ملاقات نماید، و بهشت از برای کسی است که او را دوست دارد، و سعادت‌مند کسی که به امامت او قائل باشد، و خدا شیعیان را از هلاکت نجات بخشد، و به اقرار به خدا و رسول و جمیع ائمه — علیهم السلام — خدا درهای بهشت از برای ایشان بگشاید. صفت این امامان در زمین مانند صفت مشکی است که بوی خوشش همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر نشود، و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نور یخشنده‌ای است که هرگز نورش زایل نگردد.

ابی گفت یا رسول الله چگونه است حال وصف کردن ایشان از جانب خدا؟

فرمود که حق سبحانه و تعالی دوازده صحیفه مهر کرده از آسمان فرستاد، و نام هر امامی بر مهرش نقش است و وصفش و احکامش در صحیفه اش نوشته است.^{۴۴}

حدیث دهم [علائم ظهور آن حضرت]

محمد بن بابویه و شیخ طوسی — رحمه الله علیهما — به سندهای معتبر از علی ابن موسی الرضا — علیهما السلام — روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که ناچار است شیعیان را از فتنه عظیمی که در آن فتنه بسیاری از شیعیان خاص از دین بدر روند، و آن در وقتی است که سومی از فرزندان من وفات یابد، و بعد از او امام ایشان غایب باشد، و اهل آسمان و زمین بر او بگریند، و چه بسیار از مؤمنان بر او دل سوخته و محزون باشند، و چشمه زلال امامت منبعش از ایشان مخفی باشد و چون نزدیک ظهور او شود در ماه رجب، سه آواز از آسمان به ایشان برسد که نزدیک و دور بشنوند، یک صدا آن که «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» یعنی: البته لعنت الهی ثابت است بر ستمکاران. صدای دوم «أَزَقَةُ الْأَرْقَةِ» یعنی: نزدیک شد آن امری که به نزدیکی وصف می کردند یا نزدیک شدنی بود. صدای سوم بدنی ظاهر شود در پیش قرص آفتاب و صدا رسد که «هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ كَرَفِيَ هَلَاكُ الظَّالِمِينَ» یعنی این امیرالمؤمنین است که برگشته است به دنیا که هلاک کند ظالمان را پس در آن وقت فرج مؤمنان برسد، و مُرده ها آرزو کنند که کاش زنده می بودیم، و خدا سینه های مؤمنان را از کینه های منافقان و غمهای ایشان نجات دهد.^{۴۵}

و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که در روز خروج حضرت قائم آل محمد — علیه السلام — در اوّل روز ملکی ندا کند که بدرستی که حق با علی بن ابی طالب و شیعیان او است، و در آخر روز شیطان ندا کند که حق با فلان و شیعه او است. پس آنها که صاحب یقین نباشند و دلایشان به مرض شک و شبهه مبتلی باشد به

۴۴. بحار الانوار ۳۶/۲۰۴-۲۰۹ از اکمال الدین و عیون اخبار الرضا صدوق.

۴۵. بحار الانوار ۵۲/۲۸۹-۲۹۰ از کتاب غیبت شیخ و امالی شیخ صدوق.

صدای دَوم گمراه شوند، و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث اهل بیت — علیه السلام — را شنیده باشند که ندای دَوم از شیطان است و اعتقاد به گفته ایشان داشته باشند برایمان ثابت بمانند^{۴۶}.

و در احادیث معتبره وارد شده است که آن حضرت در روز شنبه، عاشورای محرم ظاهر شود و پشت بر حجرالاسود اندازد، و اوّل کسی که با او بیعت کند جبرئیل باشد که به صورت مرغی سفید نازل شود و بیعت کند، پس جبرئیل یک پای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر بر بیت المقدس و به آواز فصیح ندایی کند که همه خلایق بشنوند و بگویند «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» یعنی: آمد امر الهی پس طلب زود آمدن آن مکنید^{۴۷}.

و به روایت دیگر آن که بنام و نسب حضرت قائم — علیه السلام — ندا کند جبرئیل ندایی که هر که خواب باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد برخیزد و هر که ایستاده است از دهشت بنشیند^{۴۸}.

و از جمله علامات آن حضرت آن است که به صورت جوانان ظاهر شود که هر ببیند گمان کند که چهل سال از عمر مبارکش گذشته باشد یا کمتر، و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام وفات و پیری بر آن حضرت ظاهر نشود.

و در احادیث بسیار وارد شده است که پنج علامت پیش از خروج مهدی — علیه السلام — هست: صدای آسمانی، و خروج سفیانی، و فرو رفتن لشکرا و برزمین، و کُشتن نفس زکیّه از سادات حسینی در پیش کعبه یا در پشت کوفه، و خروج کردن یمانی از جانب یمین. و در ساعتی که خروج نماید سیصد و سیزده کس از نیکان شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف عالم نزد آن حضرت حاضر باشند، بعضی شب از میان رختخواب خود ناپیدا شوند و صبح در مکه حاضر باشند، و بعضی علانیه برابر سوار شوند و در همان صبح نزد آن حضرت حاضر شوند، و حضرت سیصد و سیزده شمشیر آسمانی

۴۶. بحارالانوار ۵۲/۲۹۲ از کتاب غیبت نعمانی.

۴۷. بحارالانوار ۵۲/۲۹۰ از کتاب غیبت شیخ و ص ۲۸۵ از کمال الدین شیخ صدوق.

۴۸. بحارالانوار ۵۲/۲۹۰ از کتاب غیبت شیخ.

برایشان قسمت نماید که بر هر شمشیری نام آن شخص و نام پدرش و کنیه و نسبش نوشته باشد.

و از جمله علامات ظهور آن حضرت که از اخبار معتبره ظاهر می شود گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک رمضان، و گرفتن ماه در آخرش، هر دو برخلاف عادت و قواعد منجمین، و فرورفتن مردم بر زمین در بیدار چنانچه گذشت، و یکی در مغرب و یکی در مشرق، و ایستادن آفتاب در میان آسمان از اول روز تا اواسط وقت عصر، و طلوع کردن آفتاب از مغرب، و ظاهر شدن ستاره دم دار در طرف مشرق که روشنی دهد مانند ماه، پس خم شود به حدی که نزدیک باشد که هر دو طرفش به یکدیگر برسد، و سرخی که در آسمان ظاهر شود و به اطراف آسمان منتشر گردد، و آتش طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود سه روز یا هفت روز بماند، و عربان بر شهرهایی مستولی شوند، و اهل مصر پادشاه خود را بکشند، و شام خراب شود، و سه عَلم خلافت و پادشاهی در شام بلند شود، و علمهای بنی قیس و عرب داخل مصر شوند، و عَلمهای قبیله کنده از عرب متوجه خراسان شوند، و شصت دروغگو به هم رسند، و باد سیاهی در بغداد در اول روز بلند شود، و زلزله شود که اکثر شهر بر زمین فرو رود، و خوف و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعات و میوه ها بر عراق مستولی شود، و ملخی در وقتش و غیر وقتش نازل شود، و دو طایفه از عجم با هم جنگ کنند و خون بسیار در میان ایشان ریخته شود، و جماعتی از اهل بدعت به صورت میمون و خوک مسخ شوند.

و علامات بسیار است که در کتاب بحار الانوار استیفای ذکر آنها کردیم.^{۴۹}

حدیث یازدهم

[وقایع بعد از ظهور]

شیخ محمد بن بابویه و جعفر بن قولویه و محمد بن ابراهیم نعمانی — رضی الله عنهم — روایت کرده اند از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق — علیه السلام —

که آن حضرت فرمود که گویا می بینم حضرت قائم — علیه السلام — را در نجف کوفه که زره حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — را پوشد، و بر اسب سیاهی سوار شود که میان پیشانی آن اسب سفید باشد، پس اسب را به حرکت درآورد، به نحوی که به اعجاز آن حضرت مردم هر شهر چنان بینند که حضرت با ایشان و در میان شهر ایشان است.

پس علم رسول خدا را بگشاید و برپا کند، چوبش از عمود عرش باشد، و بر سایر اجزایش تمام نصرت و یاری حق تعالی نوشته باشد آن علم را به سوی هیچ جماعت متوجه نسازد مگر آن که خدا ایشان را هلاک گرداند، پس چون آن علم را حرکت دهد هیچ مؤمنی نماند مگر آن که دلش در شجاعت مانند قطعه آهن شود، و بهر مؤمن، خدا قوت چهل مرد را کرامت فرماید، و هیچ مؤمنی در قبرها نماند مگر آن که حق تعالی این فرج را در قبر او بر او داخل گرداند، و مؤمنان در قبرها به زیارت یکدیگر و نندو یکدیگر را به ظهور قائم آل محمد — علیه السلام — بشارت دهند. پس بر آن حضرت نازل شوند سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک از آن ملکی چند که با حضرت نوح — علیه السلام — در کشتی بودند، و از آنها که با حضرت ابراهیم — علیه السلام — بودند در هنگامی که نمرود او را به آتش انداخت، و آنها که با حضرت موسی — علیه السلام — بودند در وقتی که دریا برای او شکافته شد، و آنها که با حضرت عیسی — علیه السلام — بودند در وقتی که خدا او را به آسمان برد، و چهار هزار ملک علامت دار و هزار ملک دیگر که به ردیف یکدیگر نازل شدند و سیصد و سیزده ملک که در جنگ بدر و غیر آن بر حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — نازل شدند، و چهار هزار ملک که به یاری حضرت امام حسین — علیه السلام — نازل شدند.

پس حضرت رخصت نفرمودند که ایشان قتال کنند و الحال ژولیده مو و گردآلوده نزد قبر آن حضرت اند و گریه می کنند بر آن حضرت تا روز قیامت، و سرکرده ایشان ملکی است که او را منصور می گویند هر که به زیارت آن حضرت می رود آن ملائکه او را استقبال می کنند، و هر که وداع می کند او را مشایعت می نماید، و هر که بیمار می شود از زائران، او را عیادت می کنند، و هر که می میرد از ایشان، بر جنازه اش نماز می کنند و برای او استغفار می کنند، و اینها همه در زمین اند و انتظار می کشند که حضرت

قائم آل محمد — علیه السلام — خروج کند و او را یاری کنند^{۵۰}.

اما آنچه از روایات معتبره بسیار که به طرق متعدده، مشایخ عظام روایت نموده اند که معلوم می شود از سیرت و اوصاف آن حضرت — علیه السلام — بعضی را بر سبیل اختصار به حذف اسناد در این رساله مختصر ایراد می نمایم.

به اسانید بسیار منقول است که حق تعالی ذوالقرنین را مخیر گردانید میان ابر ذلول، یعنی بی صوت و صدا، و ابر صعب یعنی با صاعقه و رعد و برق، ذوالقرنین ابر ذلول را اختیار نمود، و ابر با رعد و برق و صاعقه را برای قائم آل محمد — علیه السلام — ذخیره کرد، و حضرت بر آن ابرها سوار خواهد شد و به هفت آسمان و هفت زمین خواهند گردید، و انواع بادهای مسخر او خواهند بود، و در سن پیران و هیئت پیران و هیئت جوانان ظاهر خواهد شد، و قوت بدنش به مرتبه باشد که اگر دست بپندازد به بزرگترین درختان زمین، از ریشه برکند، و اگر در میان کوهها صدایی بزند همه سنگها از هم بریزد، و به مشرق و مغرب عالم بگردد، و هیچ کوه و صحرا و دریا نماند مگر آن که آن حضرت از آنجا عبور نماید و دین حق را در آن جا برپا دارد، و گنجها و معدنهای زمین همه برای او ظاهر گردد، و به هر طرف که متوجه شود یک ماهه راه رعب و ترسش در دلها بیفتد، و هر که را ببندد به صورت بشناسد که مؤمن است یا منافق، نیکوکار است یا بدکردار، و به طریق حکم حضرت داوود و سلیمان — علیهما السلام — به علم واقع در میان مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد، و به هر جا که رود ابری بر سر آن حضرت سایه کند و صدایی از ابر آید که به زبان فصیح که همه خلق بشنوند که این مهدی آل محمد است، زمین را پر از عدل می کند بعد از آن که پر از جور شده باشد. و زمین در زیر پای او و لشکر او پیچیده می شود که مسافتهای بسیار به اندک زمانی طی نمایند، و آن حضرت را سایه نباشد، و چون از مکه بیرون آیند منادی از جانب حضرت ندا کند که هیچ کس آب و توشه با خود برندارد، و سنگ حضرت موسی را که باریک شتر است با خود داشته باشد، و به هر منزل که فرود آیند آن سنگ را نصب کند، دوازده چشمه از

آن جاری شود که هر تشنه ای که از آن بخورد سیراب شود و هر گرسنه که بخورد سیر شود، و چون به نجف اشرف برسند و در آنجا ساکن شوند، پیوسته آب و شیر از آن جا جاری باشد و هر گرسنه از آن بخورد سیر شود و هر تشنه سیراب گردد.

و در روایت دیگر آن است که آب و طعام و علف از سنگ بیرون آید که خود و چهار پایان ایشان بخورند، و عصای حضرت موسی — علیه السلام — با آن حضرت باشد که هر وقت که بپردازد به شکل ازدهایی شود که چون دهان بگشاید، از کام بالا تا کام پایین او، چهل ذراع باشد و هر چه را فرماید فرو برد، و پیراهنی که جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت آورد در وقتی که او را به آتش انداختند و چون پوشید آن را آتش در او تأثیر نکرد، و همان پیراهن بود که حضرت یوسف — علیه السلام — در مصر که آن را گشود حضرت یعقوب — علیه السلام — در شام بویش را شنید، و چون بر رویش انداختند دیده هایش روشن شد، وقتی که حضرت صاحب الامر — علیه السلام — ظاهر شود آن را پوشیده باشد، و انگشتر سلیمان را در دست داشته باشد، و تابوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب و آثار و انبیاء همراه داشته باشد، و هیچ کافری را بر روی زمین نگذارد، و اگر پناه به درختی یا سنگی ببرد و پنهان شود آن درخت و سنگ بگوید که کافر نزد ما است بیا و او را بکش، و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مؤمنان بکشد پس عقلهای ایشان کامل گردد.

و در آن زمان هر شیعه را قوت چهل مرد باشد، و دلهاشان از آهن محکم تر باشد، و اگر همت بندند کوههای آهن را از جا برکنند و همه چیز اطاعت ایشان کنند حتی درندگان زمین و پرندگان هوا. و اگر یکی از اصحاب آن حضرت بر زمین پا بگذارد آن زمین فخر کند بر زمینهای دیگر که یکی از اصحاب قائم آل محمد — علیه السلام — بر روی من پا گذاشته است، و حق تعالی ترس و بیم را از دلهای ایشان بردارد و در دلهای دشمنان ایشان اندازد، و هر یک از ایشان از نیزه گذاراتر و از شیر با جرأت تر باشند، و دشمن را در زیر پا بمالند و خرد کنند، و خدا گوشها و دیده های ایشان را نوری دهد که در هر جا که باشند به جمال شریف آن حضرت نظر کنند و با اوسخن گویند و جواب شنوند و جمیع دردها و بلاها و ضعف و سستی به

برکت آن حضرت از ایشان برطرف شود، و برکات آسمان و زمین زیاد شود و باران آسمانی که از روزی که غضب خلافت امیرالمؤمنین — علیه السلام — کردند قطع شد، نازل گردد. و کینه‌ها از دل‌های مردم برطرف شود، و درندگان و حیوانات با یکدیگر آشتی کنند و ضرر به یکدیگر نرسانند حتی آن که یک زن تنها از عراق به شام برود و همه جا پا بر سبزه و گیاه گذارد و زینتهای او بر سرش باشد، و هیچ دزدی و درنده‌ای او را ضرر نرساند.

و اول که آن حضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی شبیه که کلید داران کعبه اند ببرند و بر کعبه بیاویزد، و ندا کنند که ایشان دزدان خانه خدایند، و فرزندان قاتلان امام حسین — علیه السلام — را بکشد برای آن که به کرده پدران خود راضی بوده اند، و هر که به کار زشتی راضی باشد چنان است که آن کار را خود کرده است، و... رازنده گرداند و انتقام فاطمه زهرا — سلام الله علیها — و ماریه مادر ابراهیم را از او بکشد، و کسی که زکاة ندهد او را گردن بزند، و زمین به نور آن حضرت روشن گردد و تاریکی برطرف شود، و مردم را احتیاج به آفتاب و ماه نباشد، و هریک از شیعیان آنقدر عمر کنند که هزار پسر از هریک به وجود آید، و در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد، و از پشت قبر حضرت امام حسین — علیه السلام — نهری به سوی نجف اشرف جاری سازد که آبش در دریای نجف ریزد و در میانش پلها و آسیاها بسته شود.

و حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — فرمود که گویا می بینم پیر زالی زنبیلی از گندم در سردارد و می برد به نهر کربلا که آسیا کند بی آن که کرایه بدهد. و آن حضرت و عیال آن حضرت در مسجد سهله قرار گیرند، و عمارت‌های مسجدها را خراب کند، و چوب بستی راست کند مانند چوب بستی که در زمان حضرت موسی — علیه السلام — بود، و کنگره‌های مسجدها را خراب کند، و منارها را خراب کند، و شاهراه مسلمانان را شصت ذراع گرداند، و هر مسجدی که در میان راه ساخته باشند برطرف، و هر پنجره و روزنه و ناودان بیت الخلا، که بر شارع گشاده باشند خراب کند، و فلک را خدا امر فرماید که حرکت کند که هر روز برابره روز

باشد، و خانه کعبه را خراب کند و بر اساس حضرت ابراهیم — علیه السلام — بنا کند، و مسجد الحرام و مسجد رسول را خراب کند و به طریقی که در زمان حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — بوده بنا کند، و مقام حضرت ابراهیم — علیه السلام — را به آن جایی که حضرت گذاشته بود و عمر به تعصب جاهلیت تغییر داد برگرداند و جمیع بدعتها را زایل گرداند و جمیع سنتها را بر پا دارد. و شیعیان در آن زمان چندان مستغنی شوند که هر چند گردند فقیری بیابند برای زکات و تصدق نیابند، و جزیه از اهل کتاب قبول نفرماید، و از هیچ کس به غیر از اسلام راضی نشود.

و بسا باشد که شخصی بر بالای سر آن حضرت ایستاده و او امر و نهی فرماید، ناگاه بفرماید که بگردانیدش و پیش آورید، پس بفرماید که او را گردن بزنند به سبب امری که در ضمیر او بر آن حضرت ظاهر شود. و قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — جمع فرمود و آن اشقیا قبول نکردند ظاهر سازد.

و حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — فرمود که گویایم بینم که شیعیان مادر میان مسجد کوفه خیمه ها بر پا کرده اند و مردم را تعلیم قرآن تازه می نمایند. و چون حضرت والی و حاکمی به شهری از شهرها فرستد می فرماید که کتاب تو کف دست تو است هر امری که تو را روی دهد و بر تو مشتبّه شود و حکم الهی را در آن ندانی نظر کن بر کف دست خود که در آن جا به قدرت الهی آنچه خواهی، نوشته است.

و حضرت لشکری به استانبول فرستد، پس چون به خلیج استانبول برسند چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بر روی آبراه روند، چون مردم روم آن حال را مشاهده نمایند گویند که هرگاه لشکرش بر روی آب راه روند خودش چون خواهد بود، پس دوازده شهر را بکشایند و ایشان داخل شوند، و آنچه حضرت امر فرموده باشد به عمل آورند. و چون مردم به خدمت حضرت روند چنین سلام کنند که «السَّلامُ عَلَیْكَ يَا بَقِیَّةَ الله».

و در زمان آن حضرت در مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب طهور و چشمه ای از آب خوردن جاری باشد. و چون قائم — علیه السلام — در کوفه قرار گیرد لشکری به جانب شام فرستد که بنی امیه را بکشند، ایشان بگریزند به جانب فرنگ، اهل فرنگ به ایشان گویند که ما شما را به شهر خود

نمی‌گذاریم تا نصرانی نشوید و به دین ما درنیایید، ایشان به دین نصاری درآیند و چلیپاها به گردن اندازند و داخل شهر فرنگ شوند، چون لشکر قائم آل محمد — علیه السلام — وارد فرنگ شود، نصاری طلب امان و صلح کنند و اصحاب قائم آل محمد — علیه السلام — فرمایند که شما را امان ندهیم تا گریخته‌های ما را ندهید، پس بنی امیه را بگیرند و همه را گردن بزنند.

و چنانچه حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — بعد از نبوت آنچه مردم در جاهلیت کرده بودند عفو فرمود و کسی را بر امور گذشته عقاب ننمود و احکام تازه برایشان جاری ساخت، حضرت صاحب الامر — علیه السلام — نیز چنین خواهد کرد و آنچه پیش از ظهور آن حضرت واقع شده است متعرض نخواهد شد. این مختصری بود از احوال خیر مآل آن معدن رفعت و جلال، و هر که بسط این کلام را در این باب خواهد رجوع نماید به کتاب بحار الانوار^{۵۱}.

حدیث دوازدهم

[رجعت پیغمبر اکرم و ائمه معصومین - علیهم السلام -]

شیخ قطب الدین راوندی و غیر او از حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — روایت کرده‌اند که حضرت امام حسین — علیه السلام — پیش از شهادت، اصحاب خود را خطبه فرمودند که جدّم رسول خدا — صلی الله علیه و آله — روزی به من گفت که ای فرزند زود باشد که تو را ببرند بسوی عراق به زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آن جا ملاقات کرده‌اند و آن را عمورا می‌نامند، و تو در آن زمین شهید شوی، و جماعتی از اصحاب تو، با تو شهید شوند که درد آهن به ایشان نرسد، پس حضرت این آیه را خواندند که «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»^{۵۲} و فرمودند که: چنان که آتش به امر الهی بر ابراهیم سرد شد آتش جنگ بر تو و اصحاب تو سرد شود. پس حضرت امام حسین — علیه السلام — فرمود که بشارت باد شما را، والله که

۵۱. تمام فقرات احادیث این باب مراجعه شود به بحار الانوار ۳۰۹/۵۲ — ۳۹۱.

۵۲. سوره انبیاء: ۶۹.

اگر ایشان ما را بکشند به نزد پیغمبر خود می‌رویم، پس می‌مانم در آن عالم آنچه خدا خواهد، پس اول کسی که زمین شکافته شود و او بیرون آید پیش از قیامت من باشم، بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — و ظاهر شدن قائم اهل البيت — علیه السلام — پس فرود آیند بر من گروهی از آسمان از جانب خداوند عالمیان که هرگز به زمین نیامده باشند پیش از آن، و نازل شوند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل — علیهم السلام — و لشکری چند از ملائکه، و نازل شوند محمد و علی و من و برادرم — علیهم السلام — و جمیع آنها که خدا به امامت برایشان منت گذاشته است سوار شده بر اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده است.

پس حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — علم خود را بجنابان و با شمشیر خود به دست قائم آل محمد — علیه السلام — بدهد، پس ما بعد از آن در زمین آنقدر بمانیم که خدا خواهد، پس حق تعالی بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از شیر. پس حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — به من دهد شمشیر حضرت پیغمبر — صلی الله علیه و آله — را، و بفرستد مرا به مشرق و مغرب عالم، و به هیچ دشمنی از دشمنان خدا نرسم مگر آن که به امر الهی خون او را بریزم، و هر بتی که بر روی زمین باشد بسوزانم تا برسم به هند، و جمیع شهرهای هند را فتح کنم. و حضرت دانیال و حضرت یوشع — علیهما السلام — هر دو زنده شوند و به نزد حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — بیایند و بگویند که راست گفتند خدا و رسول در آنچه به شما وعده دادند.

پس حضرت امیر — علیه السلام — هفتاد کس با ایشان همراه کند و به سوی بصره فرستد که لشکریان بصره را بکشند، پس لشکری به جانب شهرهای فرنگ بفرستد که همه را فتح کنند، پس بکشم من هر جانور حرام گوشتی را تا آن که بر روی زمین به غیر از طیب و حلال گوشتی نباشد، و بر یهود و نصاری و سایر ملتها عرض کنم اسلام را، و مخیر گردانم ایشان را میان مسلمان شدن و کشته شدن، هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و ببخشم، و هر که از اسلام کراهت داشته باشد به حکم خدا خوش را

بریزم، و هیچ یک از ایشان نباشد مگر آن که حق تعالی ملکی بر او نازل گرداند که دست بر رویش بمالد و غبار از رویش پاک کند و زنان و منزلش را در بهشت به او بنماید، و بر روی زمین هیچ کوری و زمین گیری و مبتلایی نماند مگر آن که خدای تعالی دردهاشان را به برکت ما اهل بیت زایل گرداند، و خدای عزوجل برکت خود را از آسمان به زمین فرستد تا آن که هر درختی آنقدر بار بردارد که شاخهایش بشکند، و شما شیعیان میوه زمستان در تابستان و میوه تابستان در زمستان بخورید، چنانچه حق تعالی می فرماید که «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ كَذَبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^{۵۳} یعنی: اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند هر آینه بگشاییم برایشان برکتها از آسمان و زمین، و لکن تکذیب پیغمبران کردند، پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم به کرده های بدایشان.

پس فرمود: که بدرستی که الله — تعالی — ببخشد در آن زمان به شیعیان کرامتی که برایشان در زمین هیچ چیز مخفی نماند تا آن که هر شخصی خبر دهد اهل خانه خود را به هر چه از ایشان صادر شود^{۵۴}.

و در احادیث معتبره وارد شده است که اوّل کسی که در رجعت زنده شود و برگردد حضرت امام حسین — علیه السلام — باشد، و آنقدر در زمین پادشاهی کند که موی ابروهایش بر روی چشم مبارکش بیفتد^{۵۵}.

و در روایات دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه کریمه «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ لَكُمْ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»^{۵۶} که حضرت امام حسین — علیه السلام — بیرون آید با هفتاد کس از اصحابش که با او شهید شده اند و همگی خودهای طلاکار بر سر داشته باشند^{۵۷}.

و در روایات دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند، چنانچه با حضرت موسی — علیه السلام — بودند و همه ایشان به مردم برسانند که این حسین بن علی

۵۳. سورة اعراف: ۹۶.

۵۴. بحار الانوار ۶۱/۵۳ — ۶۳ از کتاب خرائج راوندی.

۵۵. بحار الانوار ۴۶/۵۳ از کتاب اختصاص.

۵۶. سورة اسراء: ۶.

۵۷. بحار الانوار ۸۹/۵۳ از تفسیر عیاشی.

—علیهما السلام— است که خروج کرده است تا آن که مردم به او شک نیاورند و بدانند که دجال و شیطان نیست، و در آن وقت حضرت صاحب الامر—علیه السلام— در میان ایشان باشد. پس چون معرفت حضرت امام حسین—علیه السلام— در دل‌های مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم—علیه السلام— از دنیا رحلت نماید و حضرت امام حسین—علیه السلام— او را غسل دهد و کفن کند و حنوط نماید و نماز کند و در لحد گذارد، زیرا که امام را به غیر از امام دیگری غسل نمی‌دهد و نماز نمی‌کند بر او^{۵۸}.

و به روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین—علیه السلام— بعد از حضرت صاحب الامر—علیه السلام— سیصد و نه سال پادشاهی جمیع روی زمین خواهد کرد، پس چون مدت آن حضرت تمام شود حضرت امیرالمؤمنین—علیه السلام— ظاهر شود و نوبت پادشاهی آن حضرت باشد.

و در اخبار بسیار از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق—علیهما السلام— منقول است که برید عجلی از آن حضرت پرسید که اسماعیل که خدا در قرآن مجید او را به صادق الوعد وصف نموده، آیا اسماعیل پسر ابراهیم است؟ حضرت فرمود که نه، بلکه اسماعیل فرزند حزقیل است. حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث گردانید، پس او را تکذیب کردند پوست سر و ریش را کردند، آنگاه خدا برایشان غضب کرد و سطا طائیل ملک عذاب را فرستاد تا به نزد آن پیغمبر عالی مقدار آمد و گفت خدا مرا فرستاده است که اگر خواهی قوم تو را عذاب کنم به انواع عذابها. اسماعیل گفت که مرا به عذاب ایشان حاجت نیست. خدا وحی کرد به او که چه حاجت داری؟ حاجت خود را عرض کن. حضرت اسماعیل گفت پروردگارا، تو پیمان از ما پیغمبران گرفتی برای خود به پروردگاری و برای محمد—صلی الله علیه و آله— به پیغمبری و برای اوصیای او به ولایت و امامت، و خبر دادی خلقت را به آنچه ستمکاران آن امت با حسین بن علی—علیهما السلام— جگر گوشه آن پیغمبر—صلی الله علیه و آله— بعد از او خواهند کرد و وعده داده‌ای حسین—علیه السلام— را که او را به

دنیا برگردانی تا خود انتقام کشد از هر که بر او ستم کرده و او را شهید کرده، پس حاجت من در درگاه تو آن است که ای پروردگار من، مرا برگردانی به دنیا تا خود انتقام از قوم خود بکشم، پس خدا حاجت او را برآورد و حضرت اسماعیل با حضرت امام حسین - علیه السلام - در رجعت به دنیا برخواهد گشت^{۵۹}.

و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین - علیه السلام - با هفتاد و پنج هزار کس از مردگان در رجعت برخواهد گشت^{۶۰}.

حدیث سیزدهم

[رجعت تمام انبیاء و اوصیاء و خوبان و بدان]

شیخ حسن بن محمد بن جمهور عمی در کتاب واحده روایت کرده اند از عاصم بن حمید که حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - روزی در خطبه خود فرمود که بدرستی که حق تعالی یگانه و فرد و بی همتا است، و دریگانگی خود متفرد است، و در اول آفرینش به کلمه ای تکلم نمود، پس آن کلمه نوری شد و از آن نور جناب مقدس نبوی - صلی الله علیه و آله - و ذریهٔ مرا خلق فرمود. پس تکلم به کلمه ای دیگر نمود و او را روحی گردانید، و در آن نور ساکن کرد، و آن نور را با آن روح در بدنهای ما اهل بیت جا داد، پس ماییم روح برگزیدهٔ خدا و ماییم کلمات تا قات الهی، و خدا به ما حجت خود را بر خلق تمام کرده است. پس ما همیشه در نور سیزی بودیم در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و هیچ صاحب حیاتی در عالم نبود، ما خدا را عبادت می کردیم و تقدیس او می گفتیم، و این حال پیش از آن بود که خدا خلائق را بیافریند. پس خدا عهد و پیمان گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان به ما بیاورند و ما را یاری کنند، و این است معنی آیه کریمه.

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ

۵۹. بحار الانوار ۵۳/۱۰۵.

۶۰. بحار الانوار ۵۳/۱۰۶.

مُصَدِّقُ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ» ۶۱

و مفاد ظاهر لفظش آن است که یاد آور آن وقتی را که گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبرانش که هرگاه به شما بدهم از کتاب و حکمت، پس بیاید به سوی شما پیغمبری که تصدیق نماید آنچه را با شما است از دین و کتاب، هر آینه همه ایمان آورید به او، و هر آینه البته او را یاری کنید.

حضرت فرمود که یعنی ایمان به محمد — صلی الله علیه و آله — بیاورید و وصی او را یاری کنید، و زود باشد که همگی وصی پیغمبر را یاری نمایند، و بدرستی که خدا پیمان مرا با پیمان پیغمبر گرفت که یکدیگر را یاری کنیم، و به تحقیق که من یاری آن حضرت کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم به عهدی که خدا از من گرفته بود به یاری پیغمبرش، و آحدی از پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری نکرده اند، زیرا که پیش از امامت من از دنیا رفته بودند و بعد از این مرا یاری نصرت خواهند داد، و در آن وقت ما بین مشرق تا مغرب عالم همه از من خواهد بود، و خدا همه پیغمبران را از آدم تا محمد — صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین — زنده خواهد کرد، و در پیش روی من جهاد خواهند کرد، و شمشیر بر سر کافران زنده و کافران مرده که خدا ایشان را زنده گردانیده خواهند زد در برابر من.

زهی عجب و چگونه تعجب نکنم از مرده هایی که خدا ایشان را زنده و همه صدا به تلبیه بلند کرده باشند، و فوج فوج آیند و گویند: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ. یعنی اجابت کردیم و به خدمت تو ایستاده ایم ای خواننده مردم از جانب خدا، و در میان کوچه ها و بازارهای کوفه درآیند و شمشیرها بر دوش گذارند و بزنند بر سر کافران و ظالمان اولین و آخرین تا خدا به عمل آورد آن وعده ای را که به اهل بیت رسالت داده در این آیه کریمه که «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» ۶۲ یعنی: وعده داده است

۶۱. سوره آل عمران: ۸۱.

۶۲. سوره نور: ۵۵.

خدا آن جماعتی را که ایمان آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه و جانشین خود گرداند در زمین، چنانچه خلیفه کرد جمعی از نیکان را که پیش از ایشان بودند، و ممکن و ثابت گرداند برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است برای ایشان، و خوف و ترس ایشان را بدل کند به ایمنی که عبادت من بکنند و هیچ گونه شرک به من نیاورند.

حضرت فرمود که یعنی عبادت من کنند با ایمنی، و از احدی از بندگان من نترسند و تقیه نزد ایشان نباشد، بدرستی که مرا است برگشتی بعد از برگشتن و زنده شدنی بعد از زنده شدن، و من صاحب رجعتها و برگشتیهای بسیارم و صاحب صولتها و انتقامهای بی شمارم و صاحب دولتهای عجیبم. منم حصار آهن، منم بنده خدا و برادر رسول خدا، منم امین خدا و خزینه دار علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و صراط خدا و میزان خدا، منم کلمه خدا، و منم اسماء حسناى الهی، و منم امثال علیا، و منم آیات کبری، و منم صاحب بهشت و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن گردانم و اهل جهنم را به جهنم رسانم، با من است تزویج اهل بهشت، به سوی من است بازگشت خلق در قیامت و حساب ایشان با من است، و منم مؤذن در اعراف، و منم که در پیش چشمه آفتاب ظاهر شوم در آخر الزمان، و دابة الارض که خدا در قرآن فرموده منم و در آخر الزمان ظاهر شوم، و عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد من است، و انگشتر سلیمان بر پیشانی مؤمن و کافر گذارم که نقش بنده مؤمن حقاً و کافر حقاً، منم پادشاه مؤمنان و پیشوای متقیان و زبان سخن گویان و خاتم اوصیای پیغمبران و وارث ایشان و خلیفه پروردگار، و منم آن کسی که خدا به او داده است علم مرگهای مردم و بلاهای ایشان را و علم حکم میان خلائق را، و منم آن که خدا مسخر من گردانیده است ابر و رعد و برق و تاریکی و روشنایی بادهای و کوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارگان را، ای گروه مردم پرسید از من از آنچه خواهید^{۶۳}.

و به روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق — علیه السلام — منقول است که

چون شیطان گفت که مرا مهلت ده تا روزی که مردم مبعوث شوند حق تعالی اجابت او نمود و فرمود که تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم، و چون آن روز شود شیطان ظاهر شود با جمیع لشکرش و متابعتش از آن روز که خدا آدم را خلق کرده است تا روز وقت معلوم، و این آخر رجعتهای حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — است.

راوی گفت که مگر آن حضرت را چندین رجعت هست؟

فرمود که بلی آن حضرت را برگشتهاست و هر امامی که در هر قرنی وزمانی بوده است برمیگردد و با او برمیگردند نیکوکاران و بدکارانی که در زمان او بوده است تا خدا مؤمنان را بر کافران استیلا دهد که انتقام خود بکشند، و چون روز وقت معلوم شود حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — برمیگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و با یکدیگر ملاقات کنند در کنار شط فرات در محلی که آن را روحا میگویند نزدیک به کوفه، پس جنگی بکنند که هر گز چنین جنگی نشده باشد از اول تا آخر دنیا. و گویا می بینم اصحاب امیرالمؤمنین — علیه السلام — را که شکست خورند و صد قدم از پس پشت برگردند، و گویا می بینم که پاهای بعضی داخل فرات شود، پس در آن حال، خداوند جبار ابری بفرستد که میان او پر از ملائکه باشد و حضرت رسالت پناه محمد — صلی الله علیه و آله — در پیش ابرآید و حربه ای از نور در دست داشته باشد، و چون شیطان نظرش بر آن حضرت افتد از عقب برگردد، پس اصحابش به او گویند که کجا می روی الحال که ظفر برایشان یافته ای؟ شیطان گوید که من چیزی می بینم که شما نمی بینید من می ترسم از عقاب الهی. پس حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — در رسد و نیزه در میان دو کتفش بزند که او و جمیع اصحابش همه به آن یک ضربت هلاک شوند. پس بعد از آن عبادت خالص در زمین کرده شود، و شرک و کفر از زمین برطرف شود، و حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — چهل و چهار هزار سال در زمین پادشاهی کند، و از هر شیعه هزار پسر از صلب او به هم رسد و هر سال یک پسر، و در آن وقت باغ سبزی که خدا در سوره رحمن فرموده است که «مدهاقتان» نزد مسجد کوفه و حوالی کوفه به هم رسد، و چندان وسعت داشته باشند که

خدا خواهد^{۶۴}.

و احادیث معتبره بسیار وارد شده است در تفسیر آیه کریمه «يَوْمَ نَخْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا»^{۶۵} یعنی روزی که محشور گردانیم از هر اُمتی گروهی از آنها که تکذیب می‌کنند به آیات ما، که این آیه در باب رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور می‌گردانند، چنان که در جای دیگر فرموده محشور می‌گردانیم ایشان را و احدی از ایشان را ترک نمی‌کنیم^{۶۶}.

و در حدیث دیگر منقول است در تفسیر آیه کریمه «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»^{۶۷} که حضرت صادق — علیه السلام — فرمود که این آیه در باب ناصبیان است که در رجعت، فضله بنی آدم خوراک ایشان خواهد بود^{۶۸}.

و احادیث در باب آن که دابة الارض حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — است که نزدیک به قیام قیامت ظاهر خواهد شد از طرف عامه و خاصه مستفیض است. و در بعضی احادیث معراج منقول است که خداوند عالمیان به حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — خطاب فرمود که یا محمد! علی آخر کسی است که قبض روح او خواهیم کرد از امامان، و اوست دابة الارض که با مردم سخن خواهد گفت^{۶۹}.

و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که هر که در رجعت زنده شود عمرش دو برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت زندگانی کرده است.

و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق — علیه السلام — مروی است که حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — با حضرت امام حسین — علیه السلام — رجعت خواهد کرد، و از جمیع بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد کشید. پس خدا زنده کند سی هزار کس را از یاوران او از اهل کوفه، و از سایر

۶۴. بحارالانوار ۵۳/۴۲ — ۴۳ از کتاب اختصاص.

۶۵. سوره نمل: ۸۳.

۶۶. بحارالانوار ۵۳/۵۱، از تفسیر قمی.

۶۷. سوره طه: ۱۲۴.

۶۸. بحارالانوار ۵۳/۵۱ از تفسیر قمی.

۶۹. راجع به احادیث دابة الارض مراجعه شود بحارالانوار ۵۳/۵۲ و ۶۸ و ۱۰۰ و ۱۱۷.

مردم هفتاد هزار کس و در صفین با معاویه و اصحابش که زنده شده اند ملاقات کنند در همان موضعی که در اول ملاقات واقع شده بود و معاویه و اصحابش را همگی به قتل رسانند، پس دیگر زنده شوند و ایشان را با فرعون و آل فرعون به بدترین عذابها معذب گردانند.

پس بار دیگر حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — با حضرت پیغمبر — صلی الله علیه و آله — برگردد و جمیع پیغمبران ظاهر شوند و حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — علم خود را به آن حضرت بدهد و انبیاء همه در زیر علم او باشند و او را خلیفه گردانند در زمین، و سایر امامان عاملان و نایبان آن حضرت باشند در اطراف عالم. و خدا را مردم در زمین بدون تقیه و علانیه عبادت کنند، و حق تعالی به پیغمبرش عطا فرماید چند برابر پادشاهی جمیع اهل دنیا از اول دنیا تا آخر دنیا تا آن که به عمل آید آن وعده ای که در قرآن مجید به آن حضرت فرموده که او را بر جمیع آنها غالب گردانند.^{۷۰}

و در روایت دیگر منقول است که چون نزدیک قیام قائم آل محمد — علیه السلام — بشود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل آن ندیده باشند، پس به آن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان در قبرهاشان بروید، و گویا می بینم ایشان را که از جانب جهنمه آیند و خاک از سرهایشان ریزد.^{۷۱} و در حدیث دیگر مروی است که چون حضرت قائم — علیه السلام — بیرون آید از پشت کوفه با او بیست و هفت کس از مردگان که زنده شده باشند همراه باشند، پانزده نفر از قوم موسی — علیه السلام — که مردم را هدایت به حق می کردند و به حق عدالت می کردند، و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و وصی موسی و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر، پس ایشان یاوران و حاکمان او باشند در شهرها.^{۷۲}

۷۰. بحارالانوار ۵۳/۷۴-۷۵ از کتاب اختصاص.

۷۱. بحارالانوار ۵۳/۹۰ از کتاب ارشاد.

۷۲. بحارالانوار ۵۳/۹۰-۹۱ از کتاب اعلام الوری و ارشاد.

و ایضاً منقول است که چون آن حضرت ظاهر شود به قبر هر مؤمنی، ملکی بیاید و بگوید که امام تو ظاهر شده است اگر می‌خواهی تو را زنده گردانیم که به او ملحق شوی، و اگر خواهی در نعیم پروردگار خود بمان تا روز قیامت^{۷۳}.

و از حضرت امام جعفر صادق — علیه السلام — منقول است که چون حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — رجعت نماید پنجاه هزار سال در رجعت پادشاهی کند، و حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — چهل و چهار هزار سال^{۷۴}.

و در احادیث معتبره وارد شده است که سؤال کردند از آن حضرت از تفسیر این آیه «إِنَّ الَّذِي قَرَّصَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ» یعنی آن کسی که قرآن را بر تو واجب کرده است تو را برمی‌گرداند به محل بازگشت. حضرت فرمود که والله که دنیا منقضی نشود تا آن که حضرت رسول و امیرالمؤمنین — علیهما السلام — هر دو به دنیا برگردند و در نجف اشرف یکدیگر را ملاقات کنند و در همان جا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشند^{۷۵}.

وابن طاووس — علیه الرحمة — از بعضی کتب معتبره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سال است، بیست هزار سال از سایر مردم است و هشتاد هزار سال مدت ملک آل محمد — علیهم السلام — است و پادشاهی ایشان^{۷۶}.

و از حضرت امام جعفر صادق — علیه السلام — منقول است که فرمود که گویامی بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده باشند مزین به انواع جواهر دیگر و حضرت امام حسین — علیه السلام — بر آن نشسته باشد و در دور و کنار آن نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنان فوج فوج به دیدن آن حضرت آیند و سلام کنند و ندا از جانب حق تعالی به ایشان رسد که ای دوستان من هر چه خواهید از من سؤال کنید که بسیار آزار کشیدید و خواری دیدید و مظلوم شدید، امروز روزی است که هیچ حاجت از

۷۳. بحار الانوار ۹۱/۵۳ از کتاب غیبت شیخ طوسی.

۷۴. بحار الانوار ۱۰۴/۵۳.

۷۵. بحار الانوار ۱۱۳/۵۳ — ۱۱۴.

۷۶. بحار الانوار ۱۱۶/۵۳.

حاجات دنیا و آخرت سؤال نکنید مگر آن که برآورد و طعام و آب ایشان از بهشت برای ایشان آید^{۷۷}.

بدان که از جمله اجماعیات شیعه است که پیش از قیامت در زمان حضرت قائم — علیه السلام — جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد، به دنیا برمی گردند، نیکان برای آن که به دیدار ائمه خود، دیده های ایشان روشن شود و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا به ایشان برسد، و بدان از برای آن که آزار بکشند و آن دولتی که نمی خواستند به اهل بیت رسالت برسد اضعاف آن را در دست ایشان ببینند و نیکان از ایشان انتقام بکشند.

و اما سایر مردم در قبرها می مانند تا روز قیامت که محشور گردند، زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمی کند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر. و اما سایر خلق پس ایشان را به حال خود می گذارند، و آیه کریمه نیز دلالت به رجعت دارد چنانچه دانستی. و اکثر علمای ما دعوی اجماع بر حقیقت رجعت کرده اند، مثل ابن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه، و همیشه میان شیعه و مخالفین در این مسأله نزاع بوده است، و ستیان در این باب برایشان طعن می زده اند و ایشان جوابهای شافی می گفته اند، و کتابهای بسیار در این باب تصنیف کرده اند.

و شیخ نجاشی — علیه الرحمة — در کتاب رجال نقل کرده است که ابوحنیفه به نزد مؤمن الطاق که از اکابر محدثین شیعه است آمد و بر سبیل سخریه گفت که تو چون به رجعت اعتقاد داری پانصد درهم به من قرض بده تا در رجعت به تو پس دهم، او در جواب گفت که تو ضامنی بده که به صورت آدم برخواهی گشت بلکه به صورت میمون یا خوک برگردی.

و شیخ ابن بابویه در کتاب من لایحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق — علیه السلام — که از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و

متعّه را حلال نداند^{۷۸}:

و این حقیر در کتاب بحارالانوار^{۷۹} قریب به دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصتقین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبره ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد به آن کتاب رجوع نماید.

و احادیث در باب رجعت امیرالمؤمنین — علیه السلام — و حضرت امام حسین — علیه السلام — به اعتقاد فقیر متواتر است، و در باب سایر ائمه نزدیک به تواتر، و آنچه در این رساله ایراد نمودیم برای مصنف کافی است، والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

حدیث چهاردهم

[وظیفه مردم در زمان غیبت]

شیخ صدوق محمد بن بابویه به سند معتبر از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق — علیه الصّلاة والسلام — روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب گردد از ایشان امام ایشان، پس خوشا حال جمعی که در آن زمان بر اعتقاد حق ولایت اهل بیت — علیهم السلام — باقی بمانند. بدرستی که کمتر ثوابی که ایشان را باشد آن است که خداوند عالم ایشان را ندا کند که ای بندگان من که ایمان آوردید به راز پنهان من و تصدیق نمودید به غیب من. پس بشارت باد شما را به ثواب نیکو از جانب من، بدرستی که شما بندگان و کنیزان منید به حق و راستی، از شما عبادت قبول می‌نمایم و بس، و از شما عفو می‌کنم و بس، و شما را می‌آمرزم و بس، و به سبب شما باران می‌فرستم بر بندگان و دفع می‌کنم بلاها را از ایشان، و اگر نه شما می‌بودید، هر آینه عذاب خود را بر ایشان می‌فرستادم.

راوی گوید که عرض کردم که یابن رسول الله، کدام عمل است که در آن زمان بهترین اعمال است؟ فرمود: زبان را نگاه داشتن و ملازم خانه‌ها بودن^{۸۰}.

۷۸. من لایحضره الفقیه ۱/۱۴۸. و بحارالانوار ۹۲/۵۳ از کتاب مزبور.

۷۹. بحارالانوار ۳۹/۵۳ — ۱۴۴.

۸۰. بحارالانوار ۱۴۵/۵۲ از کمال الدین شیخ صدوق.

و به روایت دیگر نقل کرده است از زرارة بن اعین که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - که بدرستی که قائم آل محمد - علیه السلام - را غیبتی خواهد بود پیش از قیام به امر قتال و جهاد.

گفتم: چرا؟ فرمود از ترس کشتن، پس فرمود: ای زراره او است که مؤمنان انتظار ظهور او می‌کشند و او است که مردم شک در ولادت او خواهند کرد. بعضی خواهند گفت که هنوز در شکم مادر است و متولد نشده است، و بعضی گویند که او غایب است و بعضی گویند که پیش از وفات پدرش به دوسال متولد شده است. و حق تعالی به غیبت آن حضرت شیعیان را امتحان فرموده است، و در آن وقت شک خواهند کرد اصحاب بطالت و ضلالت.

زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را دریابم در آن زمان چه کار بکنم؟ فرمود که اگر آن زمان را دریابی بر این دعا مداومت نما:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^{۸۱}.

و در حدیث معتبر دیگر از علی بن الحسین - علیهما السلام - منقول است که آن حضرت فرمود ممتد و دراز خواهد شد غیبت امام دوازدهم از اوصیای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به درستی که اهل زمان غیبت آن حضرت که قائل به امامت او باشند و انتظار ظهور او کشند بهترین اهل هر زمانی خواهند بود، زیرا که حق تعالی به ایشان عطا فرموده است از عقول و افهام و معرفت و شناسایی آن قدر که غیبت نزد ایشان به منزله مشاهده گردیده است و ایشان را در آن زمان ثواب جماعتی باشد که در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در پیش روی آن حضرت با دشمنان او جهاد می‌کردند به شمشیر، و ایشانند صاحبان اخلاص به حقیقت، و ایشانند شیعیان ما براستی، و ایشانند خوانندگان مردم به دین خدادار پنهان و آشکارا، و فرمود انتظار فرج کشیدن بهترین فرجها

است^{۸۲}.

و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که اعتقاد به امامت صاحب الامر — علیه السلام — داشته باشد و انتظار فرج آن حضرت کشد به منزله کسی است که در زیر علم آن حضرت باشد، بلکه به منزله کسی است که در خون خود دست و پا زند در جهاد فی سبیل الله^{۸۳}.

و در روایت معتبر از حضرت صادق — علیه السلام — منقول است که زود باشد که شما را شبهه پیش آید و امام شما غایب شود، و نجات نیابد در آن زمان مگر کسی که دعای غریق را بخواند و آن دعا اینست «یا الله یا رَحْمَنُ یا رَحِیمُ یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ».

و سید بزرگوار علی بن طاووس در کتاب مصباح الزائر روایت کرده است از حضرت صادق — علیه السلام — که هر که این دعا را چهل صباح بخواند از یاوران و انصار قائم آل محمد — علیهم السلام — باشد، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را در زمان آن حضرت زنده گرداند و از قبر بیرون آورد که یاری آن حضرت بکند، و حق تعالی به عدد هر کلمه از این دعا هزار حسنه به او عطا فرماید و هزار گناه از نامه عمل او محو نماید و دعا این است:

«اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَشْجُورِ وَمُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحُرُورِ وَمُنْزِلَ الْفُرْقَانِ [القرآن — خ ل] الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ.

اللَّهُمَّ انِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَبَنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ، يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَبِأَسْمَاءِ كُلِّ حَيٍّ يَا مُخِييَ الْمُؤْنَى وَمُئِمِّتِ الْأَحْيَاءِ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا إمامَ الْهَادِي الْمَهْدِي الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ

۸۲. بحار الانوار ۵۲/۱۲۲ از کتاب احتجاج.

۸۳. بحار الانوار ۵۲/۱۲۶.

الظاهرين عَنْ جميعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا
وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَعَتِي وَعَنْ الْوَالِدِيِّ مِنَ الصَّلَوَاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَمَا أَخْصَاهُ
عِلْمُهُ وَأَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ.

اللَّهُمَّ أَنْتَ أَجَدُّ لَهٗ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً
لَهٗ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَرْوُلُ أَبَدًا.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَائِهِ
خَوَانِجِهِ وَالْمُتَمَثِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ وَالْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَالسَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ
يَدَيْهِ.

اللَّهُمَّ إِنْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَشْمًا، فَأَخْرِجْنِي مِنْ
قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفَنِي شَاهِرًا سَفِينِي مُجَرَّدًا قَنَاتِي مُلَبِّيًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي.

اللَّهُمَّ أَرْنِي الْقُلْعَةَ الرَّشِيدَةَ، وَالْعُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَاكْحُلْ نَاطِرِي بِنُظْرَةٍ مَنِي إِلَيْهِ
وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَأَوْسِعْ مَتَجَّهُ وَاسْلُكْ بِي مَحَجَّتَهُ وَانْقِذْ أَمْرَهُ وَاشْدُدْ أَرْزُهُ.

وَأَعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَخِي بِهِ عِبَادَكَ، فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ
فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ، فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيكَ وَابْنَ بَيْتِكَ

الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتَّى لَا يُظْفَرِ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرْقَهُ وَيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ.
وَأَجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ وَنَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهٗ نَاصِرًا غَيْرَكَ وَمُجَدِّدًا

لِمَا غُطِّلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَمُسَيِّدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ وَسُنَنِ نَبِيِّكَ، وَاجْعَلْهُ
اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَاسِ الْمُعْتَدِينَ.

اللَّهُمَّ وَسِّرْ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤُوسِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَى دَعْوَتِهِ وَارْحَمِ
اسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ، اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنِ الْأُمَّةِ بِخُصُوصِهِ وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ
يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

پس دست راست را بر ران راست خود سه مرتبه می‌زنی. و سه مرتبه می‌گویی:
«الْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ»^{۸۴}.

رساله بهشت و دوزخ

تألیف

علامه مجلسی

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أعدّ لاوليائه جنّات التّعيم، ولاعدائه نزلًا من حميم وتصلية جحيم، والصّلاة على النّبيّ الرؤوف الرحيم، وأهل بيته الاكرمين الذين بشفاعتهم ترجى التّجاة من العذاب الاليم.

أما بعد: خامّة تقصير آثار مجرم خطاكار محمد باقر بن محمد تقي حشرهما الله مع الائمة الابرار، برالواح عاليه ضمائر صافية برادران ايماني و خلّان روحاني مي نگارد که چون توسن سرکش نفس انساني به شهوات نفساني و وساوس شيطاني، پيوسته از صراط مستقيم طاعت جناب يزداني منحرف مي گردد، وبدون بشارت به نعيم و تازيانه وعيد به عذاب جحيم، عود او به طريق مستقيم شرع قويم مي سر نمي شود، لاجرم قرآن و حديث از اين دو نوع مشحون، و آيات متضافره و اخبار متواتره در اين دو باب از حدّ عدّ و احصاء بيرون است.

و چون ايراد جميع آنها در اين رساله، عجاله مقدور نيست، به ايراد ترجمه چند حديث در وصف هريک از جنّت و نار که در کتب معتبره از حضرت رسالت پناه و ائمه اطهار— صلوات الله عليه و عليهم اجمعين— منقول گرديده، و براي تنبيه غافلان کافي و امراض مزمنه دواطلبان دارالشفاي علوم ربّاني را شافي است اکتفا مي نمايد، و اين رساله را مرتّب گردانيده بر مقدمه و دو فصل:

اقا مقدمه: بدان که اعتقاد به معاد جسماني از ضروريّات دين اسلام است، و

منکر آن کافر است و مخلّد در جهنّم. و حشر جسمانی آن است که حق تعالی اجزای بدنهای مکلفین را بعد از مردن در قیامت جمع می‌کند و ارواح ایشان را به آن بدنها برمی‌گرداند و ایشان را بار دیگر حیات می‌بخشد و روحهای ایشان بعد از مفارقت از بدنها باقی می‌ماند و در قیامت ایشان را به جزای عقاید و اعمال نیک و بد ایشان می‌رساند و اکثر آیات کریمه قرآن صریح اند در این معانی و قابل تأویل نیستند. و آنچه در آیات و اخبار متواتره از احوال قیامت، مثل حساب و میزان و صراط و حوض کوثر و شفاعت، و دادن نامه‌های اعمال به دست راست و چپ، و برطرف شدن نور کواکب و ریختن آنها از آسمانها، و شق شدن و پیچیدن سماوات به همه اینها اعتقاد باید کرد، چنان که در عین الحیات و حق‌الیقین بیان آنها کرده‌ام.

و أيضاً اعتقاد به بهشت و دوزخ جسمانی واجب است و از ضروریات دین اسلام است و انکار آنها یا تأویل کردن به بهشت و دوزخ روحانی کفر است و کسی از فرق مسلمانان انکار این امور نکرده است مگر قلیلی از ملاحده فلاسفه و حکما که ایشان حشر جسمانی را انکار کرده‌اند و بهشت را تأویل کرده‌اند به التذاذ روح از عقاید و اخلاق حسنه و معلوماتی که در دنیا تحصیل کرده است، و جهنّم را به تکرّر از جهالتها و ضلالتها و صفات ذمیمه‌ای که در نشأه دنیا به آنها ملوّث و مبتلا بوده است، و کفر ایشان از جهت انکار عود بدنها است در قیامت، و انکار دخول جنت جسمانی است که موافق آیات متکاثره و اخبار متواتره مشتمل است بر ثمار و اشجار و انهار و حور و قصور و امثال آنها و انکار دخول جهنّم جسمانی است که به دلالت صریح آیات و اخبار مشتمل است بر زقوم و ضریع و حمیم و غسلین و عقارب و حیّات و سایر عقوبات، و اگر اینها را انکار نکنند مضایقه نداریم از آن که بعضی از مؤمنان را بالذات جسمانی، لذات روحانی بوده باشد که از آن اعظم باشد، و بعضی از کافران را با عقابهای جسمانی عقوبات روحانی باشد که از آنها اشد باشد.

وأيضاً باید اعتقاد کرد که بهشت و دوزخ در این وقت موجودند، و اگر چه نادری از مسلمانان قائل شده اند به آن که الحال موجود نیستند و در قیامت موجود خواهند شد، اما قولی است بسیار ضعیف، و آیات و اخبار بسیار برخلاف آن دلالت کرده است.

و مشهور میان علمای خاصه و عامه آن است که بهشت در بالای آسمان هفتم و در زیر عرش است، و جهنم در طبقه هفتم زمین است، و بعضی از آیات و اخبار بر این دلالت کرده است اما به حدّ ضرورت نرسیده است، که البته باید به آن اعتقاد کرد. و تفصیل عقاید حقّه در کتاب حقّ البقین بیان نموده ام، والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول

در بیان اوصاف بهشت است

رزقنا الله وسائر المؤمنین الوصول الیها

در حدیث معتبر از حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — منقول است که به ابوذر غفاری — رضی الله عنه — فرمود: که ای ابوذر اگر زنی از زنان اهل بهشت از آسمان مشرف شود و در دنیا نظر کند در شب تاری، هر آینه زمین از نور جمال او روشن شود بهتر از آن که روشن می شود از ماه شب چهارده، و هر آینه بوی خوش او برسد به مشام جمیع اهل زمین. و اگر جامه ای از جامه های اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند هر آینه هر که به سوی آن نظر نماید مدهوش شود و دیده او تاب دیدن آن نیاورد.

و به سند صحیح از ابو بصیر منقول است که به حضرت صادق — علیه السلام — عرض نمود که یابن رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق تر گردانی.

فرمود: که ای ابو محمد به درستی که بوی بهشت را از هزار ساله راه می شنوند، و پست ترین اهل بهشت را آن قدر می دهند که اگر جمیع انس و جن در منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند همه را کافی باشد و از او چیزی کم نشود، و سهل ترین اهل بهشت چون داخل بهشت می شود سه باغ به نظر او می آید، چون داخل باغ پست تر می شود در آن مشاهده می نماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه ها آن قدر که خدا خواهد، پس چون حمد و شکر الهی به جا می آورد می گویند به او: که به جانب بالانظر کن، چون نظر می کند در آنجا نعمت و کرامتی چند مشاهده می نماید که در باغ اول ندیده است. پس گوید: که پروردگارا این را نیز به من کرامت فرما، خطاب رسد که اگر بدهیم شاید که باز دیگری را بطلبی، او گوید که نه همین مرا کافی است و از این بهتر نمی باشد.

پس چون به آن حدیقه درآید و مسرت و شادی او عظیم شود سپاس و شکر الهی به جا آورد، پس خطاب رسد که در جنت الخلد را بر روی او بگشایید، چون در را بگشایند اضعاف آنچه در بهشت دوقم دیده بود در آن جا مشاهده نماید و فرح و سرورش مضاعف گردد، و بگوید: پروردگارا، مرتور است حمدی که احصای آن نتوان کرد که منت نهادی بر من به بهشتها و نجات بخشیدی مرا از آتش.

ابو بصیر گفت: که چون این بشارتها شنیدم گریستم و گفتم: فدای تو شوم بفرما و شوق مرا زیاده گردان.

فرمود: که ای ابو محمد در بهشت نهری هست که در دو طرف آن کنیزان از زمین روییده است، چون مؤمن به یکی از آن کنیزان بگذرد و او را خوش آید او را از

زمین می‌کند، و حق تعالی به جای او دیگری می‌رویاند.

ابوبصیر گفت: فدای تو گردم دیگر بفرما.

فرمود: که مؤمن را در بهشت هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن یتیم و دوزن

از حورالعین کرامت می‌فرمایند.

ابوبصیر گفت: فدای تو گردم هشتصد دختر باکره به او می‌دهند؟

فرمود: که بلی، هرگاه که با هریک از آنها مقاربت می‌نماید باکره‌اند.

گفت: فدای تو گردم حورالعین را از چه چیز خلق کرده‌اند؟

فرمود: که از تربت نورانی بهشت مخلوق شده‌اند، که مغز ساقهای ایشان از زیر

هفتاد حله نمایان است، و جگر مؤمن آینه حورالعین است، و جگر حورالعین آینه مؤمن است، که از غایت لطافت و صفا خود را در آن مشاهده می‌نماید.

گفت: فدای تو گردم آیا حورالعین را سخنی هست که به آن تکلم نمایند؟

فرمود: که بلی سخنی می‌گوید که هرگز خلایق به آن خوشی سخنی

نشنیده‌اند.

گفت: سخن ایشان چیست؟

گفت: می‌گویند که ماییم خالداً که پیوسته خواهیم بود و مُردن ما را

نمی‌شاید، و ماییم تنعم کنندگان و شادمانان، که هرگز ما را اندوه و بدحالی نمی‌باشد،

و ماییم که در سرای خلد پیوسته راضی و خوشنودیم و در هیچ حال به غضب و خشم

نمی‌آییم، خوشا حال کسی که از برای او ما خلق شده‌ایم، ماییم آنان که اگر یک تار

زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نور آن دیده‌ها را خیره کند^۱.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — منقول است که فرمود

بهشت را هشت در است، از یک در پیغمبران و صدیقان داخل می‌شوند، و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل می‌شوند، و از پنج در، شیعیان و دوستان ما داخل می‌شوند، و من می‌ایستم بر صراط و دعا می‌کنم و می‌گویم که خداوندا به سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا، و هر که مرا یاری کرده و به امامت من اعتقاد داشته است در دار دنیا. در آن حال ندا از منتهای عرش الهی در رسد که دعای تو را مستجاب کردیم و تو را اذن شفاعت دادیم برای شیعیان تو.

پس هریک از شیعیان و دوستان من و آنان که یاوری من کرده‌اند و با دشمنان من جهاد کرده‌اند به کردار یا به گفتار، شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را، و از در هشتم، سایر مسلمانان داخل می‌شوند از آن جماعتی که اقرار به شهادتین داشته باشند، و در دل ایشان به قدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد.^۲

و به سند صحیح از حضرت صادق — علیه السلام — منقول است که فرمود که به درستی که حق سبحانه و تعالی، در بهشت برای بندگان مؤمن خود در هر جمعه کرامتی مقرر فرموده، پس چون روز جمعه می‌شود حق تعالی، ملکی را نزد بنده مؤمن می‌فرستد با دو حله، چون آن ملک به در بهشت آن مؤمن می‌رسد، به دربان می‌گوید که از مؤمن رخصت بگیری تا من نزد او آیم، پس دربانان به نزد مؤمن می‌آیند و می‌گویند که فرستاده پروردگارت برادر ایستاده و رخصت می‌طلبد، پس او به زنان خود می‌گوید که مرا چه باید کرد؟ ایشان می‌گویند که ای سید و بزرگ ما، به حق آن خداوندی که بهشت را به تصرف تو داده کرامتی برای تو از این بهتر نیست که پروردگار تو پیک و رسول به نزد تو فرستاده.

پس ملک درآید و آن دو حله را بیاورد، مؤمن یکی را بر کمر بندد و یکی را بر دوش افکند، و با پیک حق تعالی روان شود، و بر هر چیز که گذرد از نور او روشن شود و بیاید تا وعده گاه رحمت و کرامت.

پس چون در آن جا مؤمنان همگی مجتمع گردند حق تعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود برایشان تجلی فرماید، پس ایشان به سجده درآیند خطاب رسد که ای بندگان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف از شما برداشته ام.

پس ایشان گویند که ای پروردگار من چه چیز از این بهتر می باشد که به ما کرامت کرده ای، بهشت را به ما عطا فرموده ای.

جواب فرماید که به شما عطا کردم هفتاد برابر آنچه اکنون دارید از جمیع نعمتها و کرامتها، پس در هر جمعه مؤمن بر می گردد با هفتاد برابر آنچه داشته است پیش از آن جمعه، و این است که حق تعالی می فرماید که نزد ما زیادتیهایی رحمت و کرامت هست، و روز مزید روز جمعه است، و شبش بسیار سفید و پرنور است، و روزش بسیار نورانی است.

پس بسیار خدا را در این شب و روز تنزیه کنید مانند گفتن «سُبْحَانَ اللَّهِ» و به بزرگی یاد کنید به مثل گفتن «اللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، و حمد و ثنای الهی بسیار بکنید به گفتن «الحمد لله» و غیر آن از ثناهای خدا، و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید.

پس چون بنده مؤمن از وعده گاه بر می گردد به هر چیز که می گذرد آن را از نور خود روشن می کند، تا آن که به نزد زنان خود می آید، زنانش می گویند که به حق آن خداوندی که بهشت را بر ما مباح گردانیده است، ای سید ما هرگز تو را به حسن امروز ندیده ایم. او در جواب گوید که از تجلی نور جلال پروردگار خود نور و بها و حسن یافته ام.

بعد از آن حضرت فرمود که زنان بهشت رشک نمی دارند و حائض نمی شوند و

بدخویی نمی‌دارند.

راوی گفت که فدای تو گردم می‌خواهم از چیزی سؤال کنم و شرم می‌کنم از آن؛ آیا در بهشت غنا می‌باشد؟

حضرت فرمود که به درستی که در بهشت درختی هست که حق تعالی امر می‌فرماید بادها که بر آن درخت می‌وزند و آن را به حرکت می‌آورند و از آن نغمه چند صادر می‌شود که خلاق هرگز به خوبی آن نشنیده‌اند. حضرت فرمود که آن جزای کسی است که در دنیا ترک شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد.

راوی می‌گوید که گفتم فدای تو گردم دیگر بفرما از اوصاف بهشت.

فرمود که حق تعالی بهشتی به يد قدرت خود خلق فرموده است که هیچ چشمی آن را ندیده و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده، پروردگار عالم هر صبح آن را می‌گشاید و می‌فرماید که شمیم و بوی خوش خود را بر اهل بهشت زیاده بفرست، این است که حق تعالی می‌فرماید که پس نمی‌داند نفسی آنچه مخفی شده است برای ایشان از چیزهایی که موجب روشنی چشم و سرور ایشان است به جزای کارهای چیزی (خیری) که در دنیا می‌کردند.^۳

و از حضرت أمير المؤمنين — علیه السلام — منقول است که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانه پیغمبر است، و هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آن که در خانه او شاخی از آن درخت هست که خواهش هر چیز که در خاطرش آید آن شاخ برای او حاضر می‌سازد، و اگر سوارتند روی، در سایه آن درخت صد سال بتازد، بدر نمی‌تواند رفت، و اگر کلاغی از اصل آن درخت پرواز کند آن قدر که پیر شود و از پیری بیفتد به بالای آن درخت نرسد پس سعی نمایید در تحصیل چنین کرامتی!

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که در بهشت درختی هست که بالایش حله‌های رویدو از پایش اسبان ابلق زین و لجام کرده بیرون می‌آید که بالها دارند و سرگین و بول ندارند، پس دوستان خدا بر آن اسبان سوار می‌شوند و آنها پرواز می‌کنند به هر

۳. بحار الانوار ۸/۱۲۶-۱۲۷، ح ۲۷.

۴. بحار الانوار ۸/۱۳۱، ح ۳۳.

جایی که ایشان خواهند.

پس می‌گویند جماعتی که در مرتبه از ایشان پست‌ترند که پروردگارا، چه عمل این بندگان تو را به چنین کرامتی رسانیده است؟ خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها به عبادت برمی‌خاستند و خواب بسیار نمی‌کردند، و روز را روزه می‌داشتند، و چیزی نمی‌خوردند، و بادشمنان من جهاد می‌کردند و نمی‌ترسیدند، و تصدق می‌نمودند و بخل نمی‌ورزیدند.

و به سند صحیح از حضرت صادق — علیه السلام — منقول است که طوبی^۱ درختی است در بهشت در خانه حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — و در خانه هر شیعه شاخی از آن درخت هست و یک برگ آن یک امت را سایه می‌افکند^۵.

و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — حضرت فاطمه صلوات الله علیها را بسیار می‌بوسیدند و این امر بر طبع عایشه گران بود. روزی در این باب اعتراض کرد، حضرت فرمودند که ای عایشه، شبی که مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی^۱ برد و میوه ای از آن درخت به من داد و تناول نمود، پس حق تعالی^۱ آن میوه را نطفه ای کرد در صلب من و چون به زمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم و او به فاطمه حامله شد، پس هر مرتبه که فاطمه را می‌بوسم بوی درخت طوبی^۱ از او می‌شنوم^۶.

و در حدیث دیگر فرمود که فاطمه حوری طینت، انسی صورت است و هرگاه که مشتاق بوی بهشت می‌شوم فاطمه را می‌بوسم که از او بوی بهشت بشنوم.

و از عبدالله بن عباس منقول است که حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — فرمود که حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است و بر روی صحیفه طلا آویخته، پس هرگاه که آن حلقه را بر صحیفه می‌کوبند صدا می‌کند که یا علی^۷ — علیه السلام —.

و به سند معتبر از حضرت صادق. علیه السلام. منقول است که حضرت رسول — صلی

۵. بحار الانوار ۸/۱۲۰، ح ۹.

۶. بحار الانوار ۸/۱۲۰، ح ۱۰.

۷. بحار الانوار ۸/۱۲۲، ح ۱۳.

الله علیه و آله۔ فرمود که بر در بهشت نوشته است که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَىٰ آخِرِ رَسُولِ اللَّهِ» یعنی علی برادر رسول خداست، و این را بر در بهشت نوشته اند پیش از آن که آسمان و زمین را بیافرینند به دو هزار سال.

و از حضرت صادق — علیه السلام — منقول است که حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — فرمود که حق تعالی در بهشت عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده و بر سر آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است، آن را برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیگر دوستی کنند و به زیارت یکدیگر روند.^۸

و به سند معتبر از حضرت امام محمد — باقر علیه السلام — منقول است که حضرت امیر المؤمنین — علیه السلام — از حضرت رسالت پناه — صلی الله علیه و آله — سؤال نمود از تفسیر این آیه کریمه که حق تعالی می فرماید که «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَاتِ»^۹ که ترجمه ظاهرش این است که لیکن آنان که پرهیزند از مناهای پروردگار خود و از عذاب او حذر نمایند، برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفه ها که از بالای آن غرفه ها منزلها و غرفه هایی از آنها رفیع تر هست که بر غایت استحکام بنا شده، جاری می شود از زیر آن غرفه ها نهرهای بهشت، حق تعالی این منازل و درجات را به متقیان وعده فرموده و خلاف نمی کند خدا وعده خود را.

و سؤال نمود که برای کی این غرفه ها را بنا کرده اند یا به چه چیز بنا کرده اند؟ رسول — صلی الله علیه و آله — فرمود که یا علی این غرفه ها را حق تعالی بنا کرده است برای دوستانش به مروارید و یاقوت و زبرجد، و سقفهای آنها از طلا است و به نقره منقش و مزین ساخته اند و هر غرفه هزار در دارد و بر هر دری ملکی دربان است و در آن غرفه ها فرشهای عالی بر روی یکدیگر گسترده اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا به رنگهای مختلف، و در میان آن فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند.

۸. بحار الانوار ۸/۱۳۲، ح ۳۵.

۹. سوره الزمر: ۲۰.

پس چون مؤمن را در بهشت به این منازل درآورند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش گذارند و حله‌ها مطرّز از طلا و نقره در او پوشانند، و در زیر تاج اکیلی مکتّل به یاقوت و مروارید بپفکنند، و هفتاد حله به رنگهای مختلف مطرّز به طلا و نقره و مکتّل به مروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند، پس چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت از شادی به حرکت آید و برخود ببالد. پس چون مؤمن در منازل خود قرار گیرد رخصت طلبد ملکی که موکّل است به باغهای او که درآید و او را تهنیت گوید به کرامتهای الهی.

پس گویند به آن ملک خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که در این جا زمانی باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجه حورالعین او مهیای ملاقات او شده، صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود.

پس حوریّه که برای او در این منزل مهیا کرده اند از خیمه خود بیرون آید و روی به تخت مؤمن بخرامد و کنیزانش بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد بافته به یاقوت و مروارید و زبرجد، و حله‌هایش را به مشک و عنبر رنگین کرده باشند و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکتّل به یاقوت و مروارید در پاکشیده و بند نعلین از یاقوت سرخ آراسته.

پس چون به نزدیک دوست خدا رسد و اراده نماید که از شوق برای او برخیزد گوید که ای دوست خدا، امروز روز تعب و مشقت تونیست بر مخیز که من از برای توام و تواز برای منی.

و چون به نزد او آید با یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا که هیچ یک را ملال حاصل نشود، پس نظر به گردن حوریّه افکند در گردش طوقی مشاهده نماید از یاقوت سرخ و در وسطش لوحی باشد که بر آن لوح نوشته باشد که تو ای دوست خدا، محبوب من و من محبوب توام، شوق من برای تو، به نهایت رسیده، و شوق تو برای من به نهایت رسیده.

پس حق تعالی هزار ملک بفرستد که او را تهنیت بگویند و حوریّه را به تزویج او درآورند، پس چون به در اوّل از درهای بهشت آن مؤمن رسند گویند به ملکی که به

آن در موکل است که برو و از آن دوست خدا رخصت طلب نما که خداوند عالمیان ما را فرستاده است که او را تهنیت و مبارک باد بهشت بگوییم. آن ملک گوید که باشید که تا من به حاجب بگویم تا به مؤمن عرض کند که شما آمده اید.

پس آن ملک بیاید به نزد حاجب و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بگوید که بر در سرا، هزار ملک ایستاده اند که پروردگار عالمیان ایشان را تهنیت دوست خدا فرستاده و ایشان رخصت دخول می طلبند.

حاجب گوید که بر من بسیار دشوار است که در این حال رخصت دخول کسی بر دوست خدا بطلبم و او با زوجه حوریّه خود خلوت کرده است، و میان حاجب و مؤمن دو باغ فاصله است.

پس حاجب آید به نزد قیّم و گوید که بر در سرا هزار ملک ایستاده اند که جناب ربّ العزّة ایشان را برای تهنیت فرستاده، به ولیّ خدا عرض کنید رخصت فرمایند که داخل شوند.

پس ایشان بیایند به نزد غرفه، و آن غرفه را هزار در باشد، و بر هر دری ملکی موکل باشد، پس چون آن ملک را رخصت دخول غرفه بدهد هر ملکی آن دری را که به آن موکل است بگشاید.

پس قیّم هر ملکی را از دری از درهای، به غرفه درآورد، و هریک از ایشان رسالت پروردگار خود را برسانند، و اشاره به این حالت است آنچه حق تعالی می فرماید که «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۖ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»^{۱۰} این است که ملائکه داخل شوند برایشان از هر دری از درهای منازل ایشان و گویند که سلام الهی بر شما باد به سبب آنچه بر مشقّتهای طاعات و ترک معاصی و بلاها و محنتها صبر کردند در دار دنیا، پس چه نیکو است عاقبت این سرای شما.

و اشارت به این کرامت است آنچه حق تعالی در سوره هل اُتی فرموده است که: «وَاِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا»^{۱۱} و چون نظر نمایی در بهشت خواهی دید نعمتهای

۱۰. سوره الرعد: ۲۳-۲۴.

۱۱. سوره الانسان: ۲۰.

عظیم که در وصف نگنجد و ملکی بزرگ و متسع با پادشاهی عظیم.

حضرت فرمود: که مراد این نعیم و پادشاهی است که حق تعالی به دوست خود کرامت می‌فرماید که ملائکه از جانب حق تعالی شأنه به رسالت به نزد او می‌آیند و با رخصت بر او داخل می‌شوند. پس فرمود: که نه‌رها از زیر مساکن ایشان جاری است، چنانچه حق تعالی می‌فرماید که «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ»^{۱۲} و میوه‌ها به ایشان نزدیک است به حیثیتی که هر میوه را که مؤمن طبعش به آن مایل شود به دهان خود آن را می‌تواند گرفت، چنانچه تکیه کرده است بی آن که حرکت کند، و به درستی که انواع میوه‌ها به سخن می‌آیند و به دوست خدا می‌گویند هر یک از ایشان که اول مرا تناول نما پیش از آن که دیگری را تناول نمایی.

و فرمود: که هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آن که او را باغهای بسیار هست، بعضی داربست کرده، و بعضی درختانش بر زمین خوابیده، و نه‌رها به او کرامت کرده‌اند از شراب و نه‌رها از آب و نه‌رها از شیر و نه‌رها از غسل.

و چون دوست خدا غذایی را میل نماید بی آن که بگوید آنچه خواهش کرده نزد او می‌آورند، و گاهی با برادران مؤمن خود می‌خورند و صحبت می‌دارند، و گاهی به دیدن هم دیگر می‌روند و در باغهای خود تنعم می‌کنند و سیر می‌نمایند، و هوای بهشت پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح است تا طلوع آفتاب و از آن بسیار نیکوتر و خوشایندتر است.

و هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حوران می‌دهند و چهار زن از آدمیان و ساعتی با حوریه صحبت می‌دارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی خلوت می‌کند با خود و بر کرسیها تکیه زده‌اند و با یکدیگر صحبت می‌دارند، و گاه هست که مؤمنی بر تخت خود تکیه داده، ناگاه شعاع نوری او را فرا می‌گیرد در آن حال به خدمتکاران خود می‌گوید: که این شعاع تابان از کجا بود، ایشان می‌گویند: که این نور حوریه‌ایست که هنوز تو او را ملاقات نکرده‌ای از خیمه خود سر بیرون کرد و به تو نظر کرد، از شوق لقای تو و خواهان

تو شده است، و محبت تو بر او غالب گردیده، و چون تو را دید که بر تخت تکیه داده ای از کثرت شوق و فرح متبسم شد، و آن شعاعی که مشاهده نمودی و نوری که تو را گرفت از سفیدی و صفا و پاکیزگی و نزاکت دندانهای او بود.

پس دوست خدا گوید: که او را رخصت دهید که از منزل خود فرود آید و به نزد من آید، چون دوست خدا این را فرماید هزار ملازم و هزار کنیز مبادرت نمایند و این بشارت را به حوریّه رسانند، و او از خیمه خود فرود آید و هفتاد حله مطرزه طلا و نقره و مزین به مروارید و یاقوت و زبرجد، و ملون به مشک و عنبر به رنگهای مختلف در برداشته باشد، و از لطایف به حدی باشد که مغز استخوان ساقش از زیر هفتاد حله نماید و قامتش هفتاد ذراع باشد، و عرض کتفهایش ده ذراع باشد، و چون نزدیک دوست خدا رسد خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و مروارید و زبرجد بیاورند و نثار او کنند، و دست در گردن یکدیگر درآورند مژده و ایشان را ملال حاصل نشود.

بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد باقر—علیه السلام—فرمود که بهشتهایی که حق تعالی در قرآن یاد فرموده جنت عدن است، و جنت الفردوس، و جنت نعیم، و جنت المأوی، و در میان این بهشتهای دیگر هست و به مؤمن از جنتها و باغستانها می دهند آنقدر که خواهد و در آنها تنعم می کند به هر روش که خواهد و هر چیز که مؤمن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است که بگوید «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» همینکه این را گفت خادمان مبادرت می نمایند و آنچه خواهد بدون طلب نزد او حاضر می سازند، چنانچه حق تعالی می فرماید «دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ»^{۱۳} یعنی: خواندن ایشان در بهشت خدا را یا چیزی را که خواهد.

چنانچه از این حدیث ظاهر می شود به این وجه باشد که «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» یعنی: به پاکی یاد می کنم تو را از هر چه لایق کبریای توییست، و تحیت و درود ایشان در بهشت بر یکدیگر سلام است «وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و آخر دعاهاى ایشان آن است که بگویند: الحمد لله رب العالمین.

حضرت فرمود: که مراد آن است که آنچه را طلب نمودند و برای ایشان حاصل شد و از آن لذت خود را یافتند از جماع و خوردن و آشامیدن بعد از آن که فارغ شدند حمد الهی به جا می آورند.^{۱۴}

و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق — علیه السلام — منقول است که از آن حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه که «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ»^{۱۵} فرمود: که ایشان زنان مؤمن عارف شیعه اند که داخل بهشت می شوند و ایشان را به مؤمنان تزویج می نمایند و آنجا که فرموده است «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ»^{۱۶} مراد حوریان بهشت اند که در نهایت سفیدی اند و کمرهای ایشان باریک است و در میان خیمه های در و یاقوت و مرجان نشسته اند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر باکره رسیده ایستاده اند که دربان ایشانند، و هر روز از خدا کرامتی برای ایشان می رسد و ایشان را برای این بیشتر خلق فرموده که مؤمنان را به ایشان بشارت فرماید.^{۱۷}

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — منقول است که فرمود که گمان نیک به خداوند خود داشته باشید به درستی که بهشت را هشت در است، و عرض هر دری چهل ساله راه است.^{۱۸}

و از حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — منقول است که هیچ درختی در بهشت نیست مگر آن که ساق آن از طلا است، و فرمود: که اهل بهشت را بول و غایط نمی باشد بلکه به عرق از ایشان رفع می شود از مشک خوشبوتر.

و فرمود که اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیاده تر می شود، چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباح و منظر زیاده می گردد.

و فرمود که پست ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم می دهند و نود و دو مرتبه

۱۴. بحار الانوار ۸/۱۵۷-۱۶۱، ح ۹۸.

۱۵. سوره رحمن: ۷۰.

۱۶. سوره رحمن: ۷۲.

۱۷. بحار الانوار ۸/۱۶۱-۱۶۲، ح ۱۰۰.

۱۸. بحار الانوار ۸/۱۳۱، ح ۳۲.

از مراتب عالیة بهشت برای او مقرر می‌سازند.

به سند معتبر منقول است که ملحدی به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و سؤال بسیاری نمود، و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد، از جمله سؤالهای او این بود که چگونه است که اهل بهشت هر میوه که از درختان بهشت تناول می‌نمایند باز آن میوه به همان هیأت برمی‌گردد؟

فرمود که بلی از بابت چراغ است که هر چند از آن چراغ برافروزند نور آن چیزی کم (نشود) اگر چه عالم از آن پر از چراغ شود.

پرسید که چون می‌شود که اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند و ایشان را فضله نمی‌باشد؟ فرمود که زیرا که غذای ایشان نازک و لطیف است ثقل نمی‌باشد، بلکه از بدن ایشان به عرق خوشبو دفع می‌شود.

پرسید که چون است که هر چند حوری را و طی می‌کنند باز باکره می‌یابند او را؟ فرمود که از طیب و پاکیزه مخلوق شده است و به او آفتی و جراحتی نمی‌رسد و در سوراخ او چیزی داخل نمی‌شود و حیض و کثافات از او دفع نمی‌شود، پس پیوسته رحم به یکدیگر چسبیده‌اند و به غیرهنگام مقاربت دیگر گشوده نمی‌شود لهذا چنین است.

پرسید که چون می‌شود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد؟ فرمود که درهمی را که در میان آب صافی بیندازی که یک نیزه عمق آن باشد به سبب لطافت می‌نماید.^{۱۹}

و به سند معتبر از عبدالله بن علی منقول است که به خدمت بلال مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسید و از وصف بهشت از او سؤال نمود. بلال گفت که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که حصار بهشت یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت است و به جای گل در میان آن مشک خوشبو کار کرده‌اند و کنگره‌های آن حصار از یاقوت سرخ و سبز و زرد است.

پرسید که درهای بهشت از چه چیز است؟ بلال گفت که درهای مختلف است: باب الرحمة از یاقوت سرخ است، و باب الصبر در کوچکی است یک لنگ از یاقوت سرخ و حلقه ندارد، و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو لنگ دارد و وسعت آن در پانصد سال راه است، و آن در را صدایی و ناله هست می‌گوید که خداوند اهل من را به من رسان، و باب البلاء که جمعی در دنیا به بلاها مبتلا گردیده‌اند، مانند مصیبت‌ها و دردها و مرضها و خوره و غیر آن از آن در داخل می‌شوند از یاقوت زرد است و یک لنگ است و بسیار کم است کسی که از این در داخل شود، زیرا که أجر بلاها را به جزع ضایع می‌کنند. گفت دیگر بفرما.

گفت اما در بزرگ، پس بندگان شایسته خدا که ترک دنیا کرده‌اند و از محارم الهی ورع داشته‌اند و پیوسته به سوی خدا رغبت داشته‌اند و خدا را آنیس خود ساخته‌اند از آن در داخل می‌شوند.

پرسید که چون داخل بهشت می‌شوند چه کار می‌کنند؟ گفت به کشتی‌ها می‌نشینند و در دو نهر عظیم بهشت سیر می‌کنند، و کشتی از یاقوت است، و آنچه کشتی را به آن می‌رانند از مروارید است، و در آن کشتی‌ها ملائکه از نور هستند و جامه‌های سبز بسیار سبز در بردارند.

پرسید که اسم آن نهر چیست؟ گفت جنت المأوی. پرسید که آیا در میان آن بهشت بهشت دیگر هست؟ گفت جنت عدن در وسط آن واقع است و حصارش از یاقوت سرخ است، و سنگ ریزه‌اش از مروارید است. پرسید که آیا دیگر بهشتی هست؟ گفت: جنت الفردوس هست. پرسید که حصارش از چه چیز است؟ گفت دیوارش و غرفه‌هایش همه از نوری است که حق تعالی خلق فرموده^{۲۰}.

و شیخ أجلّ أکمل مفید محمد بن محمد بن التعمان در کتاب اختصاص روایت کرده است از أحمد بن محمد بن عیسی قمی از سعید بن جناح از عوف بن

عبدالله اُزدی از بعضی از اصحاب حضرت مبین الحقایق امام المغارب و المشارق جعفر بن محمد الصادق — علیه السلام — چون حق تعالی اراده نماید که روح بنده مؤمن را قبض کند با ملک موت خطاب کند که برو بیاوران خود به سوی بنده من که در دار دنیا تعب بسیار کشید در عبادت من و روح او را به نزد من بیاور تا راحت بخشم او را در جوار رحمت خود.

پس ملک موت آید به نزد او خوش روی و خوش بوی با جامهای پاکیزه نیکو و بر در سرا ایستد بی آن که از دربان رخصتی طلبد، یا پرده بردارد یا دری بشکند، و پانصد ملک از أعوان با خود آورد که با خود آورند بسته های ریحان و حریر سفید و مشک ناب، پس ندا کنند او را که سلام خدا بر تو باد ای دوست خدا بشارت باد تو را که پروردگار سلامت می‌رساند و از تو راضی و خشنود است و بر تو خشناک نیست، و بشارت باد تو را به روح و ریحان و بهشت جاودان، پس روح راحت یافتن از تعبها و بلاهای دنیا است، و ریحان جمیع خوشبویهای بهشت است، آنها بر ذقن او می‌گذارند که شمیم آنها به مشام جانش می‌رسد، و به این سبب پیوسته در راحت و لذت است تا روح از بدنش مفارقت می‌نماید.

پس رضوان، خازن جنان به نزد او می‌آید و شربتی از بهشت به کام او می‌رساند که هرگز در قبر و در قیامت تشنه نگردد تا آن که سیراب داخل بهشت شود.

پس مؤمن گوید که ای ملک موت برگردان روح مرا تا ثنا گوید بر بدن من و بدن من ثنا گوید بر روح من. پس ملک موت گوید ای روح لطیف و ای بدن شریف هر یک بر بدن من ثنا گوید و یکدیگر را وداع کنید.

پس روح گوید خدا تو را جزا دهد ای بدن، نیکوترین جزاها، به تحقیق که به طاعت الهی مسارعت می‌نمودی و از معاصی خدا گریزان بودی، پس بر تو باد سلام خدا تا روز جزا. پس باز بدن با روح چنین خطاب کند.

پس صدا زند ملک موت که ای روح پاکیزه خوشبوی بیرون رو از دنیا با ایمان و رحمت یافته و خوشحال، پس ملائکه او را بالا برند و حال آن که جمیع شداید از او زایل گردیده باشد و جمیع موارد بر او آسان شده باشد و مهتای زندگانی جاوید گردیده باشد.

پس حضرت فرمود که حق تعالی گروهی از ملائکه می فرستد به غیر قابضان ارواح که در صف می ایستند از خانه او تا قبر او و طلب آمرزش و شفاعت برای او می کنند و ملک موت او را دلداری می نماید و مشغول می گرداند، و از جانب خداوند کریم او را بشارت به نیکی و کرامت می فرماید، مانند کسی که کودکی را بازی دهد و مشغول گرداند و به انواع ملاطفت او را تسکین می فرماید تا به آسانی روح مطهر او را قبض نماید.

و چون جان به گلوی او رسد دو ملک که با او می بودند و عملهای نیک و بد او را می نوشتند گویند با ملک موت که مدارا کن به صاحب ما و ترخم نما بر او که نیکو برادری بود برای ما و نیکو همنشینی بود ما را، هرگز از او ننوشتیم سخنی که موجب غضب حق تعالی گردد.

و چون روح او از بدن مفارقت کند در میان مشک سفید و ریاحین بهشت در حریر سفید پیچند و ملائکه قابضان ارواح او را به سوی آسمان اول بالا برند، پس درهای آسمان برای او گشوده شود و ملائکه که بر در موکل اند گویند خدا تحیت فرستد بر بدنی که این روح در آن ساکن بود، پیوسته عمل شایسته او بر ما می گذشت و می شنیدیم حلاوت صدای او را به تلاوت قرآن.

پس درهای آسمان و دربانان همه برفوت او بگریند و بگویند پروردگارا این بنده تو عملهای شایسته او بر ما می گذشت و صدای لذیذ او را به تلاوت قرآن می شنیدیم خداوند ابرانگیز به جای او بنده که بشنوند به ما آنچه می شنواید، پس روح او را بالا برند، و جمیع ملائکه آسمانها او را مرحبا گویند، و برای او شفاعت و طلب مغفرت نمایند.

پس خداوند کریم رحیم فرماید که رحمت من برای این روح باد، و ارواح مؤمنان گذشته به استقبال او شتابند، مانند غائبی که از سفر آید، و آشنایان به استقبال او روند. پس بعضی از ایشان با بعضی گویند که بگذارید این روح را ساعتی تا به حال آید، که از کربها و شدتهای عظیم بیرون آمده است، چون استراحت یابد احوال آشنایان و خویشان و دوستان خود را از او پرسند و گویند فلان چه شد؟ اگر گوید که

مرد بر او بگریند و بگویند «اَنَا لِلّٰهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» رفت به سوی مادرش هاویه یعنی جهنم، و اگر گوید که زنده است امیدوار گردند که شاید با سعادت بمیرد و به سوی ما آید.

پس حق تعالی ندا کند که برگردانید این روح را به زمین سوی بدن خود به درستی که ایشان را از زمین خلق کرده ام و به سوی زمین برمی گردانم ایشان را بعد از مردن و باز از زمین بیرون می آورم ایشان را و زنده می گردانم مرتبه دیگر در قیامت. پس چون بدن او را در تابوت گذارند ملائکه نعش او را بردارند و به سرعت تمام برند، و شیاطین از دو طرف او صف کشیده باشند و از دور به حسرت نظر کنند و جرأت نمایند که به نزدیک او آیند.

پس چون او را به نزدیک قبر رسانند بقعه های آن زمین همه گویند خداوندا او را در شکم من ساکن گردان تا آن که او را گودالی که حق تعالی مقدر فرموده است دفن کنند.

پس چون او را در لحد گذارند برای او ممثّل گردانند صورت پدر و مادر و زن و فرزندان و برادران او را و به حسرت به سوی ایشان نظر کند و باید که از ایشان یاری به او نمی رسد، پس صورت بسیار نیکی به نظر او درآید از او پرسد که تو کیستی؟ گوید منم عمل شایسته تو که امروز قلعه و حصار و سپر و سلاح توام که از تو دفع نمایم هر رزی^{۲۱} را.

پس مؤمن گوید بخدا سوگند که اگر می دانستم که تو در چنین محلی به کار من خواهی آمد هر آینه زیاده از آنچه سعی کرده ام در تحصیل توسعی می کردم و فریب از مال و فرزندان نمی خوردم.

عمل صالح گوید که ای دوست خدا بشارت باد تو را به نیکیها، و بخدا سوگند که چون قبر را پر کنند و برگردند مؤمن صدای نعلهای ایشان را می شنود در برگردیدن، و صدای دستهای ایشان را احساس می نماید که برهم می زنند و خاک از دست

۲۱. رزی از ماده رزیه و رزیه است به معنی مصیبت عظیم، آسیب و بلا، جمع آن رزایا.

می افشانند، زیرا که در آن وقت روح او به سوی بدن او برمی گردد و ایشان نمی دانند. پس در آن وقت زمین او را ندا می کند که مرجبا خوش آمدی ای دوست خدا، سوگند یاد می کنم بخدا که در وقتی که در پشت من راه می رفتی تو را دوست می داشتم، اکنون که به شکم من درآمدی تو را بیشتر می خواهم، به عزت پروردگارم سوگند که با تو نیکو مجاورت نمایم، و خوابگاه تو را سرد و با راحت گردانم و بر توتنگ نگردم، و برای تو باغی باشم از باغستانهای بهشت.

پس ملکی در قبر او داخل شود و بالهای خود را از جانب راست و چپ و پیش روی و پشت سر بزند که از هر طرف چهل فرسخ گشاده شود، و در هر طرف چهل مشعل از نور برای او برافروزد که جمیع اطراف قبر او را روشنی فرو گیرد.

پس در آن وقت دو ملک بر او داخل شوند که نام ایشان منکر و نکیر است، به نیشهای خود قبر را شکافند و موهای ایشان آویخته باشد که در میان موی خود راه روند و حذقه های مانند دو دیگ سرخ باشد، و صدای ایشان مانند رعد غرآن، و دیده های ایشان مانند برق تابان، پس صدا زنند بر او و گویند کیست پروردگار تو؟ و کیست پیغمبر تو؟ و کیست دین تو؟ و چیست کتاب تو؟ و کیست امام تو؟

پس مؤمن به توفیق خدا از روی جرأت و توکل برحق تعالی گوید که پروردگار من و پروردگار شما و پروردگار همه چیز خداوند یگانه بی همتا است، و پیغمبر من و پیغمبر شما محمد است که آخر پیغمبران است، و دین من دین اسلام است که خدا دینی به غیر آن قبول نمی کند، و کتاب من قرآن است که شاهد و تصدیق کننده جمیع کتابهای خدا است، پس امامهای خود را یک یک می شمارد.

پس آن دو ملک می گویند راست گفتی و توفیق یافتی و خدا تو را هدایت کرده است به سوی دین حق، پس گویند: نظر کن به جانب پاهای خود، چون نظر کند دری بیند که به سوی جهنم گشوده شده گوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» من این گمان به پروردگار عالمیان نداشتم.

آن دو ملک به او گویند: اندوهناک مشو، و مترس ای دوست خدا و شاد و خوشحال باش که جهنم برای تو نیست و تو از جهنم بیزاری، حق تعالی خواست به تو

بنماید که از چگونگی عذابی تو را نجات بخشیده است تا لذت عفو و آمرزش خداوند کریم را بیابی، این در بر روی تو بسته می‌شود و هرگز داخل آتش نخواهی شد.

پس نظر کن به جانب سر خود، چون نظر کند دری به سوی بهشت گشوده و قصرها و منازل و حوریان که برای او در بهشت مهیا کرده‌اند مشاهده نماید، چون نظرش بر حوریان افتد اراده نماید که بر جهد و ایشان را معانقه نماید.

پس دو ملک به او گویند که ای دوست خدا تو را برادران و خواهران هست در دار دنیا تا همه به سرای عقبا نیایند قیامت قائم نگردد، و تا قیامت بر پا نشود داخل بهشت خلد نتوان شد، بخواب بشادی و فیروزی، مانند دامادی که در حجله راحت تکیه دهد.

پس فرشی از بهشت بیاورند و در لحد او بگسترانند و او را به نحوی بخوابانند که هیچ کودکی در مهد راحت به دست پدر و مادر مهربان به آن استراحت نخوابد، و از خانه او در بهشت نود و نه در به سوی قبر او بگشایند که از آن درها شمیم و نسیم و بوهای خوش و روشنی از بهشت در قبر او داخل گردد تا روز قیامت، و پیوسته مشتاق لقای ثواب الهی بوده باشد و گوید: پروردگارا بزودی قیامت را بر پا دار تا به سوی اهل و مال خود برگردم در بهشت جاوید.

و چون روز قیامت شود آتش جهنم گردنی بکشد که همه کس را فراگیرد، چون به او احاطه کند اگر مداومت می‌کرده باشد بر سورة الم، سجده و سورة تبارک الّذی بیده الملک، تبارک نزد او بایستد و مانع شود، و الم گوید که باش که من می‌روم و شفاعت پروردگارم را برای تومی‌آورم، پس زبانه از آتش به جانب راست او میل کند نماز آید و حایل شود و گوید دور شو از دوست خدا که او نماز گذارنده بود و تو را از این جانب بر او راهی نیست. پس چون از جانب چپ به سوی او میل کنند زکات مانع شود و گوید دور شو از ولی خدا که او زکات مال خود را می‌داد و تو از این جانب به او نمی‌توانی رسید، پس صبر از ناحیه صدا زند و گوید که شما آتش را از او دور کردید در این وقت من خود را برای او مهیا کرده‌ام که او را یاری کنم نزد میزان و نزد صراط و نزد عرض اُعمال او بر خدا.

و از حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — روایت نموده که چون صبح روز قیامت می شود مؤمن از قبر خود بیرون می آید با عورت پوشیده، و ترس و بیم از او دور گردیده با امن و امان، و بشارت یافته به خوشنودی خداوند متان و راحت و ریحان و حوریان نیکو رویان. پس استقبال نمایند او را ملائکه که در دنیا با او بوده اند، و خاک از سرو روی او افشانند، و از او در هیچ حال جدا نشوند، و پیوسته او را بشارت دهند و امیدوار گردانند، و به هر هول از احوال قیامت که برسد به او گویند ای ولی خدا امروز بر تو بیمی و اندوهی نیست، ماییم که عملهای تو را در دنیا می نوشتیم و امروز دوست و یاوران توایم، نظر کن این است بهشتی که پروردگار عالم به میراث داده است به شما به پاداش کرده های شما.

پس او را در جانب راست عرش باز دارند و ندای مرحبا از جانب حق تعالی به او برسد، چون این ندای فرح افزا به او رسد رویش سفید و نورانی و دلش شاد و خرم گردد، و طول قامتش هفتاد ذراع گردد، و رویش مانند ماه شب چهارده منور گردد، پس قامتش مانند قامت حضرت آدم — علیه السلام — گردد، و صورتش شبیه حضرت یوسف — علیه السلام — در حسن و جمال، و زیباتر شبیه زبان حضرت سید انبیاء — صلی الله علیه وآله — در فصاحت و بلاغت، و دلش مانند دل ایوب — علیه السلام —.

پس کریم غفاریک یک از گناهان او را بر او شمارد و آمرزد، و هرگاه او که آمرزیده شود یک سجده شکر به جا آورد، پس خداوند جبار فرماید که نامه اعمال او را به دستش دهند، چون در نامه خود نظر کند از بیم اعمال ناپسندیده خود بدنش به لرزه درآید. پس پروردگار قهار او را ندا کند که ای بنده آیا در این نامه گناهی نوشته ایم که نکرده باشی، و از حسنات تو چیزی کم کرده ایم که ننوشته باشیم، بنده گوید: ای سید و آقای من تویی خداوند عادل و بهترین حکم کنندگان پس ندا به او رسد که ای بنده من آیا از من شرم نکردی و از عقوبت من نترسیدی که مرتکب معصیت من گردیدی، بنده با نهایت خجلت و شرمساری گوید: ای مولای من بد کرده ام و راه خطا پوییده ام و تویی خداوند کریم مرا در میان خلق رسوا مکن در این وقت که همه خلق به سوی من نظر می کنند.

پس خداوند ستار عیب پوش فرماید: که ای بنده گناهکار امروز تو را رسوا نمی‌کنم، پس به لطف پروردگار کریم گناهان او مستور و پوشیده، و حسنات او برخلاق ظاهر و هویدا گردد، و هر گناهی را که حق تعالی بر او شمارد او گوید: ای سید من آتش جهنم بر من گوارا تر است از این خجالت و شرمساری.

پس ندا رسد از جانب حق تعالی که به خاطر داری که در فلان روز گرسنه را طعام دادی، و عریانی را جامه دادی، و احسان با برادران مؤمن کردی، و در بیابان مکه مُحَرَّم گردیدی و صدای لَبّیک در درگاه من بلند کردی، روزی از ترس عذاب من جوی آب از دیده‌های خود روان کردی، شبها از ترس من به بیداری و عبادت به سر آوردی و دیده‌خود را از خوف من از نظر به سوی حرام پوشیدی، پس به این جهات گناهان تو را بخشیدم و حساب تو را ثوابهای بسیار عطا کردم. پس در آن حال روی او سفید گردد و دلش شاد شود و تاج پادشاهی بر سر او گذارند و او را به حلّه‌ها و زیورهای بهشت محلی گردانند. پس حق تعالی جبرئیل — علیه السلام — را امر فرماید که ببر بنده مرا و کرامت مرا به او بنما.

چون روانه شود نامه خود را که در دست راست گرفته بگشاید و به مؤمنان و مؤمنات بنماید و از روی افتخار و استیشار ندا کند «هَأُوْمُ اقْرَؤْا کِتَابِیْهِ ؕ اِنِّیْ ظَنَنْتُ اَنْیْیْ مُلَاقِیْ جَسَایِیْهِ»^{۲۲} اینک بخوانید نامه مرا من گمان می‌کردم که خدا مرا به مقام محاسبه باز خواهد داشت، یا یقین به جزا و حساب داشتم، پس او در عیشی باشد پسندیده و نیکو.

پس چون به در بهشت رسد ملائکه گویند نامه گذشتن خود را بده، پس نامه برآورد که در آن نوشته باشد: بسم الله الرحمن الرحیم این نامه و فرمان گذشتن است از خداوند عزیز حکیم برای فلان، پسر فلان از پروردگار عالمیان، پس ندا کننده ندا کند به صدایی که جمیع اهل محشر بشنوند که فلان مؤمن سعادت یافت که بعد از آن هرگز به شقاوت مبدل نمی‌گردد و تعب و مشقت او را در نمی‌یابد.

چون داخل بهشت شود به درختی برسد صاحب ظلّ ممدود و آبهای ریزنده و میوه‌های آویخته، و از ساق آن درخت دو چشمه جاری باشد، پس در یکی از آن چشمه‌ها غسل کند که حسن و نصارت نعیم بهشت بر او ظاهر گردد، و چنانچه حق تعالی می‌فرماید «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ»^{۲۳} و از چشمه دیگر جرعه بیاشامد که او را از جمیع دردها و بلاها که در دنیا می‌باشد امان دهد، و از تمام کثافتها و کدورتها پاک گرداند، چنانچه حق جلّ و علا فرموده است «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^{۲۴}.

پس ملائکه بهشت او را استقبال نمایند و گویند خوش آمدی داخل شود بهشت با آنها که همیشه در جنت ابدی خواهند بود. پس بخرامد در خیابانی که از دو جانب آن درختان صف کشیده باشند که شاخهای بزرگ آنها از مروراید باشد، و فروع آنها حله‌ها و زیورها باشد، و میوه آنها مانند پستان دختران باکره باشد.

ملائکه با اسبان و ناقه‌ها و حلی و حلل بهشت به استقبال او آیند و گویند ای دوست خدا بر هر یک مرکبها که خواهی سوار شو و هر حله و زیور که خواهی بپوش و به هرسوی که خواهی بتاز.

پس بر هر مرکب که اختیار نماید سوار شود و هر جامه و زیور که بپسندد بپوشد و ناقه‌ها و اسبان و جامه‌ها و زیورها همه از نور باشد و در سرای نور بخرامد، و از هر جانب نور غلامان و کنیزان از نور بوده باشد، و نور او در بهشت چندان ساطع گردد که ملائکه متحیر گردند و به یکدیگر گویند که آمدند مهمانان خداوند بردبار آمرزگار.

پس چون به قصر اول از قصرهای خود رسد که از نقره باشد، و لنگرهای آن از مروراید و یاقوت باشد، زبان آواز حوریان از آن قصر مشرف گردند و گویند مرحبا خوش آمدی، چون اراده نماید که در آن قصر نزول نماید ملایکه گویند: سیرنما که به غیر این قصر قصرهای دیگر نیز برای تو مهیا کرده اند ای دوست خدا.

پس از آن قصر بگذرد و سیر نماید تا به قصر دیگر برسد که از طلا باشد و به

۲۳. سوره المطففین: ۲۴.

۲۴. سوره الانسان: ۲۱.

مروارید مکل و مزین کرده باشند، پس زنان اوازغرفه های قصر جلوه نمایند و او را مرحبا گویند و تکلیف نزول نمایند، چون اراده نزول نماید ملائکه گویند ای ولی خدا سیر نما که دیگر قصرها برای تو مهیا گردیده، پس بگذرد تا به قصری رسد که اصلش از یاقوت سرخ باشد، و به مروارید و الوان یاقوت مکل کرده باشند، و چون اراده نزول اجلال نماید ملائکه او را از آن قصر تجاوز فرمایند تا بر هزار قصر بگذرد که از صفا و لطافت اندرون آنها از بیرون نمایان باشد، و بر جمیع قصرها به یک چشم زدن مرور نماید. و چون به آخر قصرها رسد سربه زیر افکند ملائکه گویند چه می شود تو را؟ گویند از وفور انوار حور و قصور می ترسم که در دیده ام قصوری عارض شود، ملائکه گویند ای ولی خدا در بهشت کوری و کری نمی باشد، پس به قصری برسد که از اندرون آن بیرونش نمایان و از بیرون اندرانش نمایان باشد و به خشتی از طلا و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت بنا کرده باشند، و در میان خشتها مشک پُر کرده باشند، و کنگره های آن از نور درخشان باشد و به هر جانب که نظر کند عکس خود را در دیوار مشاهده نماید.

پس حضرت فرمود که روزی حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — حسن و جمال و طراوت و لطافت و کمال حورعین را بیان می فرمود ام سلمه رضی الله عنها گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله آیا ما که زنان دنیایم فضیلت و زیادتى بر حوریان بهشت خواهیم داشت؟

حضرت فرمود که بلی شما نیکوتر خواهید بود به سبب انوار نماز و روزه و عبادات که بر شما ظاهر خواهد شد، مانند فضیلتی که ابره جامه را بر آستری باشد. و حضرت فرمود که حق تعالی حوریان را با درختان بهشت آفریده و ایشان را برای شوهران ایشان که در دنیا آفریده در قصرها و خیمه های ایشان ساکن گردانیده، چنانچه فرموده است «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ»^{۲۵} و هریک هفتاد حله پوشیده اند و سفیدی ساق ایشان از زیر هفتاد حله می نماید، مانند شراب سرخ که در میان آبگینه سفید

نماید، یا رشته سفید که از میان یاقوت سرخ ظاهر باشد، و از جماع هریک لذت صد مرد دریابد که هریک چهل سال خواهرش مجامعت داشته باشند و میسر نشده باشد ایشان را، و ایشان همیشه جوانند و همستان اند، و همیشه باکره اند، و بعد از مجامعت بکارت ایشان عود نماید، و چنانند که خدا در قرآن مجید ایشان را وصف نموده که «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ»^{۲۶} یعنی نیکو اخلاق و نیکو روی اند «لَمْ يَطْمِئُنْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُنَّ وَلَا جَانٌّ»^{۲۷} یعنی پیش تر با ایشان نزدیکی نکرده است نه آدمی و نه جتی «كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ»^{۲۸} یعنی ایشان در صفا مانند یاقوت اند و در سفیدی مانند مروارید، و به درستی که در بهشت نهی هست که در دو طرفش کنیزان بسیار ایستاده اند.

پس پروردگار مهربان امر فرماید ایشان را که بشنواید به بندگان من تمجید و تسبیح و تحمید مرا، پس ایشان صدا بلند کنند به سرود و الحان و نغمات و ترجیعات که خلائق هرگز مانند آنها نشنیده باشند، پس به طرب آیند اهل بهشت از استماع آن نغمه ها. و به درستی که ولی خدا در هنگامی که با زنان خویش صحبت دارد و به انواع نعمتهای بهشت متنعم باشد. زنی از حوریان که در حجاب عزت محتجب باشد و مؤمن او را ندیده باشد و نداند که از زنان او است نقاب حجاب از چهره چون آفتاب برافکند و از غرفه خود بر ولی خدا مشرف گردد، و پرتو خورشید جمال او جمیع قصور و منازل ولی خدا را مملو از نور گرداند، مؤمن از آن حالت متعجب گردد، و چون به جانب بالا نظر افکند نظرش بر زنی افتد که مانند او ندیده باشد، و از شعاع جمال او دیده اش خیره گردد.

پس حوری او را ندا کند که آیا وقت آن نشد که سایه دولت بر سر ما افکنی، ولی خدا گوید: که تو کیستی؟ گوید من آنم که حق تعالی مرا در قرآن مجید یاد کرده است در آنجا که «لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»^{۲۹} یعنی برای ایشان حاصل است

۲۶. سوره الرحمن: ۷۰.

۲۷. سوره الرحمن: ۷۴.

۲۸. سوره الرحمن: ۵۸.

۲۹. سوره ق: ۳۵.

در بهشت آنچه خواهند، و نزد ما برای ایشان زیادتى نعمتها هست که به خاطر ایشان خطور نکرده است، پس با او جماع کند در قوت صد جوان، و یک معانقه با او در مدت هفتاد سال بوده باشد، و متحیر باشد که نظر به کدام عضو او افکند بر روی او یا بر پشت او یا بر ساق او، و بر هر عضو او که بنگرد از شدت نور و صفا روی خود را در آن مشاهده نماید.

پس در این حال زن دیگر بر او مشرف گردد، و خوشروی تر و خوشبوی تر از اول، و او را ندا کند که ای ولی خدا هنگام آن نشده است که نظر لطف افکنی بسوی ما، مؤمن گوید: تو کیستی؟ گوید من آنم که خدای رحیم در قرآن کریم مرا یاد کرده است که «فَلَا تَقْلُمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۳۰} یعنی نداند هیچ نفسی پنهان مقرر گردانیده خداوند رحمان برای ایشان آنچه موجب روشنی دیده و شادی ایشان گردد به پاداش آنچه کرده اند در دار دنیا.

پس حضرت فرمود که هیچ مؤمن داخل بهشت نمی شود مگر آن که خداوند غنی پانصد حوری به او عطا می فرماید که با هر حوری هفتاد غلام و هفتاد کنیز بوده باشد، که هریک مانند لؤلؤ منثور و لؤلؤ مکنون بوده باشند.

چنانچه در قرآن مجید به این دو چیز ایشان را تشبیه نموده، یعنی مروارید پراکنده شده از بسیاری و نیکی ایشان، و مروارید مکنون یعنی در میان صدف پنهان که دستی به او نرسیده و دیده او را در نیافته، و هریک را هفت قصر بخشد که در هر قصری هفتاد خانه باشد، و در هر خانه هفتاد تخت باشد و بر هر تختی هفتاد فرش گسترده باشد و بر روی آنها حوریه نشسته باشد از سفید پوستان سیاه چشمان یا گشاده چشمان، و در زیر قصرها و خانه های ایشان انواع نهرها جاری باشد از آنها که خداوند حمید در قرآن مجید یاد فرموده است «أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ»^{۳۱} یعنی نهرها از آب صافی که هرگز رنگ و مزه و بوی آنها متغیر نگردد و گل آلود نشود «وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ» و نهرها از شیر که از پستان حیوانات به در نیامده باشند که مزه آنها متغیر

۳۰. سوره السجدة: ۱۷.

۳۱. سوره محمّد: ۱۵.

گردد به مرور زمان «وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و کثافات، حضرت فرمود که یعنی از شکم مسکن بیرون نیامده که محتاج به صاف کردن باشد «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» و نهرها از شراب ناب که لذت بخشد آشامندگان را و در آن تلخی و بدبویی و عائله مستی و خمار نباشد، حضرت فرمود که یعنی شرابها که مردم به دست و پای خود نفشده باشند.

پس فرمود که چون خواهش طعام نمایند مرغان سفید از هوا به زیر آیند و بریان شوند که ایشان به قدر خواهش خود تناول نمایند، پس در هوا پرواز کنند، و اگر خواهند نشسته بخورند، و اگر خواهند تکیه زده و خوابیده و اگر چنانچه خواهش میوه نمایند درختان سر به زیر آورند که از هر میوه تناول نمایند و باز شاخه ها به جای خود برگردند. و ملائکه برایشان داخل شوند از هر در از درهای قصرهای ایشان و گویند «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»^{۳۲} یعنی سلامتی از جمیع احوال و مکاره برای شما حاصل است در این خانه جاوید به سبب آنچه صبر کردید در دنیا بر مشقت فعل طاعات و ترک معاصی و آزارها که از دشمنان کشیدید، پس نیکو عاقبت خانه ایست این دار نعیم ابدی برای شما.

پس در اثنای این احوال صدایی از زیر عرش اعلا بشنوند که ای اهل بهشت چگونه می بینید محلّ بازگشت خود را؟ گویند پروردگارا محلّ بازگشت ما نیکو محلّ بازگشتی است و ثواب ما بهترین ثوابهایی است، ولیکن ما را وعده وصال و رضا و خشنودی خود داده بودی و تو خلف وعده نمی نمایی.

پس حق تعالی امر نماید هفتاد هزار نفر از ملائکه حاجب را که ناقه ها و اسبها برای دوستان خدا حاضر سازید، و مؤمنان با حلّی و حلل بسیار بر آن ناقه ها و اسبها سوار شوند، و در سایه درختان سیر کنند تا منتهی شوند بدارالسلام که حلّه رضا و خشنودی حق تعالی است، و خانه نور و بها و دار سرور و کرامت بی انتها است. پس سخن جناب اقدس اعلا را شنوند، و انوار جلال و عظمت برایشان جلوه نماید بی آن که

خدا را مکانی باشد به دیده درآید.

پس از مشاهده انوار عظمت پروردگاری اختیار به سجده درآیند و گویند ای خداوند بزرگوار منزّه می‌دانیم تو را از آن که عبادت ملائق درگاه تو باشد.

پس خطاب ربّ الارباب رسد که ای بندگان من سر از سجود بردارید که این خانه عمل نیست، این خانه کرامت و نعیم و لذّت است، تعبها و مشقتها را از شما برداشته‌ام، چون سر از سجده بردارند نور رویهای ایشان هفتاد برابر مضاعف شده باشد. پس از حضرت اعلا ندا رسد که ای ملائکه من ایشان را طعام دهید، پس الوان طعامها برای ایشان حاضر سازند که هرگز در بهشت مثل آنها ندیده باشند به شیرینی عسل و سفیدی برف و نرمی مسکه، چون از آن طعامها تناول نمایند به یکدیگر گویند که آن طعامها که در بهشت تناول می‌کردیم در جنت این طعامها مانند خواب پریشان است. پس باز ندا رسد که ایشان را خشنود گردانید، پس شمیمی از زیر عرش الهی ساطع گردد در نهایت سردی و خوشبویی و آن را مثیره نامند، و چون معطر گردند ندا رسد به ایشان که برگردید به سوی زنان خود، گویند پروردگارا وعده برای ادراک این درجه رفیعه مقرر فرما، ندا رسد که در هر جمعه شما را به این کرامت سرافراز می‌گردانم، و چون هر روز آخرت برابر هزار سال دنیا است تا جمعه دیگر هفت هزار سال است و چون برمی‌گردند به هر یک انار سبزی می‌دهند که در میان آن هفتاد حله باشد که نظر کنندگان مانند آنها ندیده باشند. پس چون روانه می‌شود ولیّ خدا یکی از غلامان مبادرت می‌نمایند که بشارت او را به زنان او برسانند، پس او به استقبال آید و بر در قصر ایستد، چون به او نظر کند از تضاعف حسن و جمال او را نشناسد، چون بشناسد گوید: ای حبیب من از نزد من که رفتی این حسن و جمال نداشتی، گوید: که از مشاهده انوار جلال این حسن و جمال مرا عارض شد. پس چون مؤمن نظر کند به حوریه گوید: که ای محبوبه من حسن تو چرا فزون شد؟ گوید: برای آن که انوار تو در من جلوه گر شد حسن من نیز هفتاد برابر مضاعف شد.

پس در، درّ خیمه یکدیگر را در برگیرند و به صدای بلند خداوند خود را شکر کنند و

گویند «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» ۳۳ یعنی حمد و سپاس خداوندی را سزا است که برداشت از ما غم و اندوه را بدرستی که پروردگار آمرزنده گناهان است و جزا دهنده مطیعان است.

و چون کریم ذوالجلال پیغمبران را به دار وصال طلبید بینند شخصی با گروهی عظیم از ملائکه می‌رود و نور او در پیش روی او ساطع است، اهل بهشت گردنها بلند کنند و گویند: کیست این بنده برگزیده خدا؟ ملائکه گویند: این است که خدا به دست قدرت خود او را آفریده و از روح برگزیده خود در او دمیده و او را معلّم ملائکه گردانیده است. حضرت آدم — علیه السلام — که به بارگاه عزّت و جلال می‌رود. پس دیگری با شکوه عظیم و فوج بسیار از ملائکه و انوار بی حد و احصا پیدا شود، اهل بهشت پرسند که این کیست؟ ملائکه گویند این نوح پیغمبر است. پس دیگری با کبکبه عظیم پیدا شود و افواج ملائکه بر دور او احاطه کرده باشند بالها گسترده و نور او در پیش رویش رود، پس اهل بهشت سر از غرفه‌ها بیرون کنند و پرسند که این کیست؟ گویند این ابراهیم خلیل است.

پس شخص دیگر بگذرد با سواران بسیار از ملائکه و انوار بسیار در پیش ایشان رود، پرسند که این کیست؟ ملائکه گویند که این است برگزیده به وحی خدا، این است امین بر رسالات حق تعالی این است بهترین فرزندان آدم محمّد مصطفی — صلی الله علیه و آله — که او را خداوند ذوالجلال به مجلس قرب و وصال طلبیده، و او را رخصت دخول خلوتخانه خاص خود داده.

پس مرد دیگر پیدا شود با همان شوکت و عزّت و انوار و همان عدد آن ملائکه ابرار، اهل بهشت پرسند که این کیست؟ گویند این است برادر رسول خدا در دنیا و عقبی او خلیفه خدا علی بن ابی طالب — علیه السلام — و همچنین یک یک از ائمه — علیهم السلام — تا آخر ایشان و، جمیع پیغمبران و صدیقان و اوصیای پیغمبران و شهدا بگذرند، تا آن که همه در فردوس اعلا و مجلس خاص قرب حق تعالی حاضر شوند.

پس برای پیغمبران ملائکه منبرها از نور، و برای صدیقان کرسیها از نور بگذارند، و برای شهیدان نیز کرسیهای نور بگذارند.

پس حق تعالی خطاب کند ایشان را از غایت لطف و مرحمت که مرحبا خوش آمدید مهمانان من و زیارت کنندگان من و همسایگان من و مقربان درگاه من، ای ملائکه من ایشان را طعام دهید که بسیار زمانها مردم طعام خوردند و ایشان به گرسنگی گذرانیدند، و مردم سیراب بودند و ایشان تشنه، و مردم خواب بودند و ایشان به عبادت من بر پا ایستاده، و مردم ایمن بودند و ایشان از دشمنان خائف و ترسان.

پس مائده‌های نعمتهای الهی نزد ایشان حاضر گردانند که مانند آنها کسی ندیده باشد، از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و از برف سفید تر. پس ندا رسد که میوه برای ایشان بیاورید و الوان میوه‌ها بیاورند که به خاطری خطور نکرده باشد. و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که یک دانه انار بهشت اگر در دنیا میان دو کس بیفتد یکدیگر را نبینند، پس خطاب رسد به ملائکه که ایشان را خلعت کرامت بپوشانید، پس حله‌ها از درختی از بهشت برای ایشان برآورند که از انوار خداوند رحمان صیقل زده باشند برایشان پوشانند. پس خطاب رسد که ایشان را خوشبوی گردانید، پس شیمی از زیر عرش بر ایشان بوزد که نور جمال ایشان را زیاده گرداند.

پس انوار جلال الهی برایشان متجلی شود و صدا بلند کنند که «سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ يَا عَظِيمُ» پس خطاب رب الارباب به ایشان رسد که شما را هر روز جمعه رخصت دخول مجلس خاص خود دادم^{۳۴}.

و از حضرت امام محمد باقر—علیه السلام— روایت کرده است که حضرت رسالت—صلی الله علیه و آله— فرمود که بهشت حرام است بر پیغمبران تا من و اهل بیت من داخل شویم، و حرام است بر ائمتها تا شیعیان اهل بیت من داخل شوند، و فرمود که رب اعلا جلّ و علا در قیامت ندا کند مؤمنان را که داخل بهشت شوید به رحمت من و نجات یابید از آتش جهنم به عفو من، و قسمتهای خود را از بهشت تصرف

نمایید به عملهای نیک خود، به عزّت خود سوگند یاد می‌کنم که شما را داخل گردانم در دار خلود و دار کرامت خود، یعنی بهشت عنبر سرشت، چون داخل بهشت گردند قامت ایشان شصت ذراع گردد مانند طول حضرت آدم — علیه السلام — و هیأت ایشان در جوانی مانند حضرت عیسی — علیه السلام — سی و سه ساله نمایند، و لسان ایشان به لسان حضرت سید انبیاء — صلی الله علیه و آله — به لغت عرب باشد و به عربی سخن گویند، و در حسن و جمال مانند حضرت یوسف — علیه السلام — باشند که پیوسته نور از روی ایشان ساطع باشد، و دل ایشان مانند دل ایوب — علیه السلام — از حسد و کینه و صفات ذمیمه پاک گردد^{۳۵}.

و باز از حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — روایت کرده است که بهشتها چهارند، دو بهشت مخصوص مقربان است، چنانچه حق تعالی فرموده است «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ»^{۳۶} یعنی برای کسی که ترسد از عذاب و حساب پروردگار خود دو بهشت هست، حضرت فرمود که مراد کسی است که هر شهوت از شهوات دنیا که او را روی دهد چون عذاب حق تعالی را به خاطر آورد ترک کند و پیرامون هیچ معصیت نگردد و خوف الهی بر او غالب باشد، پس این دو بهشت برای سابقان و صدیقان و مقربان است و دو بهشت دیگر برای سایر مؤمنان است، چنانکه فرموده است «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ»^{۳۷} یعنی و پایین تر از این دو بهشت دو بهشت دیگر هست، حضرت فرمود پست تر به حسب فضیلت مراد است نه به حسب مکان، یعنی در خوبی به آن دو بهشت نمی‌رسند، و این دو بهشت برای اصحاب الیمین است، یعنی شیعیان امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین — علیهم السلام — که در قیامت، نامه ایشان را به دست راست ایشان می‌دهند، و ایشان را در جانب راست عرش باز می‌دارند، و نام یکی از این دو بهشت جنت النعیم است، و نام دیگری جنت المأوی. و در این چهار بهشت انواع میوه‌ها بعدد برگ درختان و ستاره‌های آسمان است و حصاری بردور آنها کشیده شده

۳۵. بحار الانوار ۸/۲۱۷-۲۱۸، ح ۲۰۶ و ۲۰۷.

۳۶. سوره الرحمن: ۴۶.

۳۷. سوره الرحمن: ۶۲.

که طولش پانصد سال راه است، و یک خشت آن از طلا و دیگری از نقره است، و دیگری از مروارید، و دیگری از یاقوت است، و به عوض گل در میان خشته‌ها مشک و زعفران به کار رفته، و کنگره‌های آن از نور است که می‌درخشد، و در دیوارش از نهایت جلا و صفا عکس روی می‌نماید، و بر آن حصار هشت دروازه هست که هر دروازه دو در دارد، و مسافت مابین درها یک سال راه است به دویدن اسب دوندۀ خوش راه، و زمین بهشت به جای سنگ، نقرۀ صاف است و خاکش ورس و زعفران است، و ورس علفی است خوشبو مانند زعفران، و خاک روبه‌اش مشک است، و سنگ ریزه‌اش مروارید و یاقوت است، و تخت‌های آن از مروارید و یاقوت است، چنانچه حق تعالی فرموده است «عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ»^{۳۸} بر کرسیها تکیه کرده‌اند که در میان آنها را بافته‌اند.

حضرت فرمود که یعنی میان آن کرسیها را از ترک‌های مروارید و یاقوت بافته‌اند و بر آنها حجله‌ها از مروارید و یاقوت نصب کرده‌اند که از پرسبک‌تر و از حریر نرم‌تر است، و بر روی آن حجله‌ها فرش‌ها بر روی یکدیگر افکنده‌اند که ارتفاعش به قدر شصت غره از غره‌های دنیا است، چنانچه حق تعالی فرموده است «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ»^{۳۹}. و فرموده است که «عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ»^{۴۰}. حضرت فرمود: که مراد به ارائک آن کرسیها و تختها است که حجله‌ها بر آنها ترتیب داده‌اند و مؤمنان بر آنها تکیه زده‌اند، و به سوی بساتین بهشت و نعمتهای آن نظر می‌کنند. پس از حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — روایت کرد که نه‌های بهشت بر روی زمین جاری می‌شوند بی آن که نه‌ری حفر کرده باشند، و از برف سفیدتر، و از عسل شیرین‌تر، و از مسکه نرم‌ترند، و گل نه‌ری از مشک ناب است، و سنگ ریزه‌اش از مروارید و یاقوت، و به هر جانب که دوست خدا اراده می‌نماید نه‌ری جاری می‌گردند، و اگر جمیع اهل دنیا را از جتیان و آدمیان در یک روز ضیافت کند و خلعت ببخشد آن مقدار از خوردنی و

۳۸. سوره الواقعة: ۱۵.

۳۹. سوره الواقعة: ۳۴.

۴۰. سوره المطففين: ۲۳.

آشامیدنی و حلال و زیورنزد او حاضر است که همه را کافی باشد و هیچ از نعمتهای او کم نمی‌شود و فرمود که نخلهای بهشت ساقش از طلای سرخ است، و پوست ساق از زبرجد سبز است، و شاخهایش از مروارید سفید و برگهایش از حله‌های سبز و رطیش از نقره سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از مسکه نرم‌تر است و دانه نمی‌دارد و طول هر خوشه دوازده ذرع است و از بالا تا پایین بر روی هم بافته شده و هر قدر که از او می‌برند در ساعت می‌روید و کم نمی‌شود چنانچه حق تعالی فرموده است «لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ»^{۴۱} یعنی در بهشت فاکهه بسیار هست که نه قطع می‌شود و نه ایشان را منع می‌نمایند از تناول آنها. پس حضرت فرمود که رطب بهشت به مقدار میوه‌های بزرگ است و مویز و انارش به قدر دلوهای بزرگ، و شاخهای ایشان از طلا است و مجمرهای ایشان از دُر و مروارید، حق تعالی می‌فرماید «طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنَ مَاٰبٍ»^{۴۲} طوبی برای ایشان است و نیکی مآب و مرجع.

حضرت رسول - صلی الله علیه وآله - فرمود که طوبی نام درختی است در بهشت که اصلش در خانه محمد - صلی الله علیه وآله - است، و اگر مرغی از اصلش و ساقش پرواز کند پیش از آن که به شاخه‌هایش برسد از پیری بمیرد، و برهر برگی از برگهای آن ملکی نشسته است که ذکر خدای کند، و در بهشت هیچ خانه نیست که از آن درخت شاخی در آن نباشد، و شاخه‌های آن از بیرون حصار بهشت می‌نماید، و آنچه خواهند اهل بهشت از حلی و حلال و میوه از آن درخت حاصل می‌شود، و آنچه از آنها بگیرند حق تعالی همان را برمی‌گرداند به سبب آن که در دنیا مال از حلال کسب کردند و در راه حق صرف کردند، و زیادتی مال خود را برای خود پیش فرستادند، پس رستگاری و فیروزی یافتند^{۴۳}.

۴۱. سوره الواقعة: ۳۳.

۴۲. سوره الرعد: ۲۹.

۴۳. بحار الانوار ۸/۲۱۸-۲۱۹، ح ۲۰۸-۲۱۳.

فصل دوم در اوصاف جهنم است أعاذنا الله وسائر المؤمنين

در حدیث معتبر از حضرت رسول — صلی الله علیه وآله — منقول است که به ابوذر غفاری فرمود: که ای ابوذر به درستی که حق تعالی را ملکی چند هست که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی و سر بالا نمی کنند تا روزی که در صور بدمند دمیدن آخر، که همگی خلق به آن زنده می شوند. پس جمیع ملائکه در آن حال می گویند که خداوند تو را منزّه می دانیم از جمیع نقایص و عیبه و از این که عبادت ما قابل درگاه تو باشد، و تو را بر جمیع نعمتها شکر می کنیم، و عبادت تو نکرده ایم چنانچه سزاوار است که تو را عبادت کنند، و اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد هر آینه عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت اهوالی که در آن روز مشاهده می نماید و اگر دلوی از غسلین جهنم که چرک و ریم اهل جهنم است که قرنهای در دیگهای جهنم جوشیده است در مشرق آفتاب بریزند هر آینه از حدّت و حرارت آن به جوش آید مغز سر آن جماعتی که در مغرب آفتابند و چون جهنم در صحرای محشر بخروشد و به صدا آید نماند احدی نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل، مگر آن که به زانو در افتند و هریک استغاثه کنند که پروردگار! نفس مرا رحم کن و مرا نجات بخش و همه در اندیشه خود باشند، حتی ابراهیم، خلیل خدا، اسحاق فرزند خود را فراموش کند و به حال خود مشغول باشد و گوید که ای پروردگار، من خلیل توام ابراهیم، مرا در این روز از رحمت خود فراموش مکن و لطف خود را از من باز مگیر.

بدان که از جمله عقایدی که اقرار به آنها واجب است و از ضروریات مذهب است و انکار آنها کفر است اقرار کردن به بهشت و دوزخ است باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجود است.

چنانچه به سند معتبر منقول است که ابوالصلت هروی از حضرت علی بن

موسی الرضا — علیه السلام — سؤال نمود که بهشت و دوزخ آیا اکنون موجود هستند؟ فرمود که بلی و به درستی که حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — داخل بهشت شدند و جهنم را مشاهده فرمودند در شب معراج.

ابوالصلت عرض نمود که جمعی می‌گویند که حق تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت و دوزخ را و هنوز خلق نفرموده است.

حضرت فرمود که جمعی که این سخن را می‌گویند از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب پیغمبر کرده است و تکذیب ما کرده است، و هیچ بهره از ولایت ما ندارد و همیشه در آتش جهنم خواهد بود. و بعد از آن حضرت استدلال به آیات و احادیث فرمودند که دلالت بر خلق آنها می‌کند^{۴۴}.

و به سند معتبر از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — فرمود که والله که بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزی که خدا آن را خلق فرموده است^{۴۵}.

آیات و اخباری که دلالت بر این مطلب کند بسیار است، و باید که اعتقاد داشت که کفار مخلّدند در عذاب جهنم، و عذاب از ایشان هرگز برطرف نمی‌شود. و نواصب و غیر ایشان از فرقه‌های باطل که مخالف شیعه اثنا عشری اند هریک که در مذهب خود متعصب و راسخ اند و عقل ایشان کامل است و حجت برایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلّد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت — علیهم السلام — داشته باشند، مثل زنان و جمعی که ضعیف العقل اند و چندان تمیز میان حق و باطل نمی‌توانند کرد حال ایشان موقوف است به امر الهی، و ممکن است که حق تعالی به فضل خود ایشان را از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان گناهان کبیره از شیعیان اثنا عشری ایشان مستحق رحمت و شفاعت هستند، و ممکن است که حق تعالی به فضل کامل خود ایشان را بیامزد و جهنم نبرد، و اگر به جهنم روند البته مخلّد نخواهند بود و نجات می‌یابند و

۴۴. بحار الانوار ۸/۱۱۹، ح ۶ و ۲۸۳ ح ۸.

۴۵. بحار الانوار ۸/۲۸۴، ح ۱۰.

داخل بهشت می‌شوند.

و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد، مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکات و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از اموری که ضروری دین شده است و هر که صاحبان دین آن را شنیده است، او کافر است و مرتد است و مخلد در آتش جهنم هر چند به حسب ظاهر اظهار اسلام کند. و تفصیل این کلام را این مقام گنجایش ندارد.

و به سند صحیح از ابوبصیر منقول است که به خدمت حضرت امام جعفر صادق — علیه السلام — عرض نمودم که ای فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت به هم رسانیده است. فرمود که ای ابومحمد مستعد باش برای زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرت است که آن را نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه آن را درست کن، و به درستی که جبرئیل روزی به نزد حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — آمد روی ترش کرده، و آثار اندوه از چهره اش ظاهر بود، و پیش از آن هر گاه می‌آمد متبسم و خندان و خوشحال می‌آمد. پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده؟ جبرئیل گفت که امروز دمهایی را که بر آتش جهنم می‌دمیدند از دست گذاشتند. فرمود که دمه‌های آتش جهنم چیست ای جبرئیل؟ گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، و اکنون سیاه است و تاریک، و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و به عوض آب به اهل جهنم می‌خورانند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آنکه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند، و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و برگردن اهل جهنم می‌گذارند به دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد، و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بپاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند.

چون جبرئیل اینها را بیان فرمودند حضرت رسول و جبرئیل هر دو به گریه درآمدند، پس حق تعالی ملکی فرستاد به سوی ایشان که پروردگار شما سلام می‌رساند

شما را و می‌فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از این که گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید. پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل به خدمت آن حضرت می‌آمد متبسم و خندان بود.

پس حضرت صادق — علیه السلام — فرمود که در آن روز اهل آتش، عظمت جهنم و عذاب الهی را می‌دانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعم آن را می‌دانند تا خود را به بالای جهنم می‌رسانند پس چون به کنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان می‌کوبند تا به قعر جهنم برمی‌گردند، پس پوستهای ایشان را تغییر می‌دهند و پوست تازه بر بدن ایشان می‌پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند. پس حضرت به ابوبصیر گفت که آنچه گفتم تو را کافی است؟ گفت بس است مرا و کافی است.^{۴۶}

و به سند معتبر از عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد می‌کنند مانند سگان و گرگان، که فریاد کنند از شدت آنچه به ایشان می‌رسد از الم عذاب الهی، چه گمان داری ای عمرو به گروهی که ایشان را مرگ نمی‌باشد که از عذاب نجات یابند، و عذاب ایشان هرگز سبک نمی‌شود، و در میان ایشان تشنه و گرسنه باشد و کران و گنگان و کوران باشند، و رویهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان، و غضب کرده پروردگار خود و رحم برایشان نکنند، و عذاب ایشان را تخفیف ندهند، آتش بر ایشان افزایشند، و از حمیم گرم جهنم به عوض آب آشامند، و از زقوم جهنم به عوض طعام خورند و به قلابهای آتش بدنهای ایشان را درند، و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند، و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمی‌کنند، و بر روی ایشان را در آتش می‌کشند، و با شیاطین ایشان را در زنجیر می‌کشند، و درغلهای بندها ایشان را مقید می‌سازند، اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمی‌شود، و اگر حاجتی طلبند برآورده نمی‌شود، این است حال جمعی که به جهنم می‌روند.^{۴۷}

و منقول است در تفسیر این آیه که حق تعالی می‌فرماید که جبار معاند را بعد از

۴۶. بحار الانوار ۸/۲۸۰، ح ۱.

۴۷. بحار الانوار ۸/۲۸۱-۲۸۲، ح ۳.

زندگانی دنیا به جهنم می‌برند، و به خورد او می‌دهند از آبی که روان شود از پوست و گوشت اهل جهنم از چرک و ریم و زردابه که از تن دوزخیان چکد، و به تکلف و رنج تمام جرعه جرعه می‌خورد آن را و به گلویش فرو نمی‌رود از غایت تلخی و کندگی، و از همه طرف مرگ به او می‌رسد و به حال مرگ می‌باشد و آرزوی مرگ می‌کند و لیکن او را مرگ نمی‌باشد و نمی‌میرد، و بعد از هر عذابی عذابی سخت‌تر برای او هست.

فرمود که آن صدید جهنم را چون نزدیک او می‌آورند رویش بریان می‌شود، و پوست و گوشت رویش در آن می‌ریزد، پس چون می‌خورد جمیع امعاء و احشایش پاره پاره می‌شود و به زیرش می‌ریزد، و از هر یک از ایشان مانند رودخانه از چرک و ریم روان می‌شود، و آن قدر می‌گیرند که از آب دیده‌شان نهرها جاری می‌شود و در رویهای ایشان جویها به هم می‌رسد، و بعد از آن اشک منقطع می‌شود و خون به جای اشک می‌بارند به حدی که کشتیها در آب دیده‌شان جاری می‌توان کرد.

و از حضرت امام جعفر صادق — علیه السلام — منقول است که جهنم را هفت در است، از یک در فرعون و هامان و قارون داخل می‌شوند، و از یک در مشرکان و کافران داخل می‌شوند از آن جماعتی که هرگز به خدا ایمان نیاورده‌اند، و از یک در بنی امیه داخل می‌شوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در آن در شریک نیست، و یک در دیگر باب لظی است، و یک در دیگر باب سقراست، و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو می‌رود پس جهنم جوشی می‌زند و ایشان را به طبقه بالای جهنم می‌افکند، پس باز هفتاد سال دیگر فرو می‌روند، و ابدالآباد در جهنم حال ایشان این است. و یک در ذری است که از آن دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم می‌شوند، و این در بزرگترین درها است و گرمی و شدتش از همه بیشتر است.^{۴۸}

و منقول است از ابن عباس که دو یهودی به خدمت حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — آمدند و پرسیدند که بهشت و دوزخ در کجایند؟ حضرت فرمود که

بهشت در آسمان است و دوزخ در زمین است^{۴۹}.

و به سند معتبر منقول است که از حضرت صادق — علیه السلام — پرسیدند از معنی فلق، فرمود که ذره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار یورت است، و هر یورتی هفتاد هزار مار سیاه است، و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است، و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می افتد^{۵۰}.

و در حدیث دیگر فرموده که این آتش شما که در دنیا هست یک جزء است از هفتاد از آتش جهنم که هفتاد آن را به آب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است، و اگر چنین نمی کردند هیچ کس طاقت نزدیک شدن آن نداشت و به درستی که جهنم را در روز قیامت به صحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی او بگذارند، پس جهنم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن به زانوی استغاثه درآیند^{۵۱}.

و در حدیث دیگر منقول است که غساق وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است، و در هر قصری سیصد خانه است، و در هر خانه چهل زاویه است، و در هر زاویه ماری است، و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است، و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است، و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است^{۵۲}.

و در حدیث دیگر منقول است که درکات جهنم هفت است: مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته می دارند که دماغ ایشان مانند دیگ به جوش می آید.

و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن می فرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را یا پوست سرایشان را، به جانب خود می کشد کسی را که

۴۹. بحار الانوار ۸/۲۸۶، ح ۱۳.

۵۰. بحار الانوار ۸/۲۸۷، ح ۱۷.

۵۱. بحار الانوار ۸/۲۸۸، ح ۲۱.

۵۲. بحار الانوار ۸/۳۱۴، ح ۸۹.

پشت کرده برحق و روی گردانیده از معبود مطلق، و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده.

مرتبه سوم سقر است که حق تعالی در وصف آن می‌فرماید که سقر آتشی است که باقی نمی‌گذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را، بلکه همه را می‌سوزاند و باز حق تعالی آن اجزاء را باز می‌گرداند، و آتش دست برنمی‌دارد و باز می‌سوزاند، و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را یا ظاهر و هویدا است برای ایشان، و برآن موکل اند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه.

و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا می‌شود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا می‌روند، و هر که را در آن افکنند او را درهم می‌شکنند و می‌کوبد مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی‌نماید، و چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی ایشان را به حالت اول برمی‌گرداند.

و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد می‌کنند که ای مالک به فریاد ما برس، چون مالک به فریاد ایشان می‌رسد ظرفی از آتش برمی‌گیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و به ایشان می‌خورد، پس چون به نزدیک روی ایشان می‌آورد پوست و گوشت رویشان در آن می‌ریزد از شدت حرارت آن، چنانچه حق تعالی می‌فرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند به ایشان سراپرده‌های آن، و اگر استغاثه نمایند از تشنگی به فریاد ایشان می‌رسند آبی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابی است مهمل از برای ایشان، و بد تکیه گاهی است آتش از برای ایشان، هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود هر چند که پوستش به سوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگر بر بدنش برویاند.

و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش هست و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش، و در هر قصری سیصد خانه از آتش هست، و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است، و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست، و گنده‌ها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند، چنانچه حق سبحانه

و تعالی می‌فرماید که ما مهتّا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته.
و طبقه هفتم جهنّم است که فلق در آنجا است، و آن چاهی است در جهنّم که
چون در آن را می‌گشایند جهنّم مشتعل می‌شود، و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است. و
صعودا کوهی است از مس در میان جهنّم، و آثاراً رودخانه ایست از مس گداخته که بر
دور آن کوه جاری است، و این موضع بدترین جاهای این طبقه است.^{۵۳}

و از حضرت امام موسی کاظم — علیه السلام — منقول است که در جهنّم وادی
هست که آن را سقر می‌نامند که از آن روز که خدا آن را خلق کرده است نفس نکشیده
است، و اگر خدا آن را رخصت فرماید که به قدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه
جمع آتجه در روی زمین است بسوزاند، و اهل جهنّم به خدا پناه می‌گیرند از حرارت و
گند و بدی و کثافت آن وادی، و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهتّا فرموده از عذاب
خود، و در آن وادی کوهی است که جمیع اهل آن وادی پناه می‌گیرند به خدا از گرمی و
تعفنّ و کثافت آن کوه، و عذابهایی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن
کوه درّه هست که اهل آن کوه به خدا استعاذه می‌نمایند از گرمی و گند و کثافت آن
درّه و عذابهای آن. و در آن درّه چاهی هست که اهل آن درّه از گرمی و تعفنّ و قذارت
و عذاب شدید آن چاه به خدا پناه می‌برند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آن
چاه از خبائث و تعفنّ و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده به
خدا استعاذه می‌نمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که آنها جای پنج کس از
امتهای گذشته است و دو کس از این امت. اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود
هابیل را کشت، و نمرود که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من می‌میرانم و زنده
می‌گردانم، و فرعون است که دعوی خدایی کرد، و یهود است که یهود را گمراه کرد، و
بولس است که نصاری را گمراه کرد، و از این امت دواعرابی اند که ایمان به خدا
نیاوردند.^{۵۴}

و به سند صحیح از حضرت صادق — علیه السلام — منقول است که حضرت

۵۳. بحار الانوار ۸/۲۸۹-۲۹۰، ح ۲۷.

۵۴. بحار الانوار ۸/۳۱۰-۳۱۱، ح ۷۷.

رسول — صلی الله علیه و آله — فرمودند که شبی که به معراج می رفتم در عرض راه صدای مهبی شنیدم که از آن خائف شدم، جبرئیل گفت که شنیدی یا محمد؟ گفتم: بلی. گفت: این سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودم اکنون به قعرش رسیده است. فرمود که بعد از آن، آن حضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت فرمود، پس حضرت رسول فرمود که چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد، تا آن که رسیدم به ملکی از ملائکه که از آن عظیم تر ملکی ندیدم با هیأتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر، پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا نسبت به من به جا آوردند او به جا آورد، ولیکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت، از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم؟ گفت: جا دارد که از او بترسی و ما همه از او ترسانیم این مالک خازن جهنم است و هرگز نخندیده است، و از روزی که حق تعالی او را والی جهنم گردانیده است تا حال هر روز خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده می گردد، و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد، و اگر با کسی به خنده ملاقات کرده بود یا بعد از این می کرد البته بروی تو می خندید و از دیدن تو اظهار فرح می نمود، پس من بر او سلام کردم و رد سلام به من نمود و مرا بشارت بهشت داد.

پس من به جبرئیل گفتم چون جمیع اهل سماوات او را اطاعت می نمودند بفرما که آتش دوزخ را به من بنماید، جبرئیل گفت: که ای مالک به محمد بنما آتش جهنم را، پس پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم را گشود، ناگاه از آن زبانه به آسمان بلند شد و ساطع گردید و بخروش آمد که من در بیم شدم، پس گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را ببندد، فی الحال مالک امر فرمود آن زبانه را که به جای خود برگرد پس برگشت.^{۵۵}

و در حدیث دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه که حق تعالی می فرماید که بریده شده است برای کافران جامه ها از آتش که این آیه برای بنی امیه نازل شده است

که آتش ایشان را فرا گیرد، چنانچه جامه آدمی را فرا می‌گیرد، پس لب زیرین ایشان چنان بیاویزد که به ناف ایشان برسد، و لب بالای ایشان به میان سر ایشان برسد، و بعد از این آیه حق تعالی می‌فرماید که بریزند از بالای سرایشان آبی جوشان که بگدازد از غایت حرارت آنچه در شکم ایشان است از احشا و امعا و پوستهای ایشان را، و برای ایشان گرزها از آهن آماده کرده‌اند که هرگاه خواهند که بیرون آیند از آتش از کثرت شدت و الم برگردانند ایشان را به آن گرزها در آتش و گویند به ایشان که بجشید آتش عذاب سوزان را^{۵۶}.

و در حدیثی وارد شده است که اگر گریزی از آن گرزها را در زمین گذارند و جمیع جن و انس جمع شوند و خواهند که آن را بردارند نتوانند برداشت.

و از حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — منقول است که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده‌اند، و پاهای ایشان را در زنجیر کرده‌اند، و دستهای ایشان را در گردن غل کرده‌اند، و بر بدنهای ایشان پیراهنهای از مس گداخته پوشانیده‌اند، و جبهه‌ها از آتش برای ایشان بریده برایشان بسته‌اند، و در میان عذابی گرفتارند که گرمیش به نهایت رسیده، و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته‌اند، پس هرگز آن درها را نمی‌گشایند و هرگز نسیمی برایشان داخل نمی‌شود، و هرگز غمی از ایشان برطرف نمی‌شود، و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است، نه خانه ایشان فانی می‌شود و نه عمر ایشان به سر می‌آید، به مالک استغاثه می‌کنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند و او در جواب می‌گوید که همیشه در عذاب خواهید بود^{۵۷}.

و به سند معتبر از حضرت صادق — علیه السلام — منقول است که در جهنم جایی هست که اهل جهنم از آن استغاثه می‌نمایند، و آن جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد، و هر متکبری که ایمان به روز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد — علیهم السلام — داشته باشد. و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از

۵۶. بحار الانوار ۸/۲۹۲، ح ۳۲.

۵۷. بحار الانوار ۸/۲۹۲، ح ۳۴.

دیگران سبک تر باشد کسی است که در دریایی از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد، و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است و حال آن که عذاب او از همه سهل تر باشد^{۵۸}.

و در حدیث دیگر فرمود که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه می نمایند، و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد، چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید، و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه می نمایند، و آن تابوتی است که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جای دارند.

اما شش کس اول قایل است که برادر خود را کشت، و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت، و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد، و آن کسی که یهودی را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد، و آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبرشان گمراه کرد. و اما شش کس آخر... و سر کرده خوارچ نهروان و ابن ملجم^{۵۹}.

و از حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — منقول است که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشد و یکی از اهل جهنم نفس بکشند هر آینه مسجد و هر که در آن است بسوزد. و فرمود که در جهنم مارها هست به گندگی گردن شتران که یکی از ایشان که می گزد کسی را چهل قرن یا چهل سال درد آن می ماند، و عقربها هست به درشتی استر که اثر گزیدن آنها نیز این قدر از مدت می ماند.

و از عبدالله بن عباس منقول است که جهنم را هفت در است، و بر هر دری هزار کوه است، و در هر کوهی هفتاد هزار دره است، و در هر دره هفتاد هزار وادی است، و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است، و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است، و در هر خانه هفتاد هزار مار که طول هر ماری سه روز راه است، و نیشهای آن مارها به مثابه نخلهای طولانی است، می آید به نزدیک فرزند آدم و می گیرد پلک چشمان و لبهای

۵۸. بحار الانوار ۸/۲۹۵، ح ۴۴.

۵۹. بحار الانوار ۸/۲۹۶، ح ۴۶.

او را و جمیع گوشت و پوست او را از استخوانهایش می‌کشد، پس چون می‌گریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم می‌افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو می‌رود. و به سند معتبر از حضرت صادق — علیه السلام — منقول است که حق تعالی هیچ کس را خلق نفرموده است مگر آن که منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای او مقرر فرموده، پس چون اهل بهشت در بهشت قرار می‌گیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن می‌شوند منادی ندا می‌کند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی اهل جهنم پس مشرف می‌شوند و نظر می‌کنند بسوی جهنم و منزلهای ایشان را در جهنم به ایشان می‌نمایند که این منازلی است که اگر معصیت الهی می‌کردید داخل این منازل می‌شدید، پس چندان ایشان را فرح و شادی روی دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آن که از چنین عذابی نجات یافته‌اند. پس منادی ندا کند اهل جهنم را که به جانب بالا نظر کنید، چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهایی که در آنجا مقرر شده به ایشان بنمایند و بگویند به ایشان که اگر اطاعت الهی می‌کردید این منازل را متصرف می‌شدید، پس ایشان را حالی روی دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند، پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند، و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران، و این است تفسیر این آیه که حق تعالی در شأن اهل بهشت می‌فرماید که ایشانند وارثان که به میراث می‌برند بهشت را و در آن مغلّد و پایدار خواهند بود^{۶۰}.

و به سند معتبر از حضرت صادق — علیه السلام — منقول است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم به جهنم در آیند منادی از جانب ربّ العزّه ندا کند که ای اهل بهشت و اهل جهنم اگر مرگ به صورتی از صورتهای درآید خواهید شناخت او را؟ گویند نه، پس بیاورند مرگ را به صورت گوسفند سیاه سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند، و به ایشان گویند که ببینید که این مرگ است. پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح نمایید و فرماید: که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست، و ای اهل جهنم در جهنم خواهید بود و شما را مرگ

نخواهد بود، و این روز است که خداوند عالمیان فرموده است: که بترسان ایشان را از روز حسرت و روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و به پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند. حضرت فرمود که مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برزند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد^{۶۱}.

شیخ سعید مفید رضی الله در کتاب اختصاص به سند سابق از جابر جعفری از پیشوای ابرار و مقتدای اخیار منیع مناقب و مفاخر امام محمد باقر — علیه السلام — روایت کرده است که چون حق تعالی اراده نماید که روح کافر را قبض نماید ملک موت را امر فرماید که بروید با یاوران خود به سوی دشمن من، به درستی که من انعام کردم بر او در دنیا به انواع نعمتها و او را دعوت نمودم به سوی دارالسلام که بهشت است و او یا ورزید و به من ناسزا گفت و کافر شد به من و به نعمتهای من، پس روح پلیدش را قبض کن و بسوی جهنم انداز. پس ملک موت به سوی او آید باروی ترش و ناخوش، دیده هایش مانند برق رباینده، و صدایش مثل رعد در هم شکننده، و رنگش مانند شب تار، و نفسش مانند زبانیۀ نار، سرش در آسمان اول و یک پایش در مشرق و پای دیگر در مغرب و پاهایش بر روی هوا، و سیخی در دست داشته باشد که شعبه های بسیار در آن باشد، و پانصد نفر از اعوان او با او فرود آید، و تازیانه ها در دست داشته باشند که از میان جهنم برداشته باشند آتش جهنم از آنها مشتعل باشد، و پلاسی سیاه و اخگری از جهنم با خود بیاورند، پس ملکی از خازنان جهنم که او را سقحطائیل گویند بر او داخل شود و شربتی از جهنم در کام او ریزد که پیوسته از آن شربت تشنه باشد تا داخل جهنم شود. چون نظر آن بی سعادت بر ملک موت افتد دیده اش بازماند و عقلش پرواز کند و خطاب نماید به ملک موت و استغاثه نماید که مرا به دنیا برگردانید، ملک در جواب گوید «كَلَّا اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»^{۶۲} نخواهد شد این و این سخنی است که در هنگام دهشت و اضطراب می گویند

۶۱. بحار الانوار ۳۴۶/۸، ح ۴.

۶۲. سوره المؤمنون: ۱۰۰.

و فایده نمی‌بخشد. پس گوید ای ملک موت به کی گذارم اهل و فرزندان و عشیره خود را و آنچه داشته‌ام در دنیا، ملک گوید آنها را به دیگران بگذار و خود برو به سوی آتش جهنم. پس آن سیخ را بر او بزند که شعبه‌های آن در جمیع رگها و مفصلهای او بند شود، پس بکشد آن سیخ را و روحش را به آن جذب کند از جانب پاهای او. پس چون روح به زانوهای او رسد که حرکت نتواند کرد امر کند اعوان خود را که آن تازیانه‌های آتش بار را بر او فرود آورند، پس سكرات مرگ را به او بچشانند و شدتهای مردن را به او برسانند، چنانچه گویا هزار شمشیر بر او می‌زنند، و چنان به سختی روح او را کشد مانند سیخ پر شعبه که از نم‌تری بیرون کشند. پس آن سیخ را در بدن او بگرداند که از آن شعبه‌ها جان او را از جمیع رگها و اعضا و بندهای بدن او بکشد، و چون جان به حلقوم او رسد ملائکه تازیانه‌زنند بر روی او و بر دُبر او، چنانچه حق تعالی می‌فرماید «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»^{۶۳} یعنی: اگر ببینی وقتی را که ملائکه قبض روح کافران می‌کنند می‌زنند روی‌های ایشان را و دُبرهای ایشان را یا پشت سرهای ایشان را و می‌گویند بچشید آتش عذاب سوزنده را و ملائکه گویند به ایشان از روی غضب و شدت که بیرون کن جان خود را.

چنانچه حق تعالی فرمود است «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ»^{۶۴} یعنی: اگر ببینی وقتی که ظالمان و ستمکاران در سكرات و شدتهای مرگ باشند و ملائکه دستها گشاده باشند به قبض روح ایشان و گویند بیرون کنید جانهای خود را از بدنهای خود امروز جزا داده می‌شوید عذابی را که مورث خوارها و مذلتها است برای شما به سبب آن که گفتید بر خدا آنچه حق نبوده و بودید تکبر کننده از قبول آیات خدا.

و اشاره به این است آن که حق تعالی فرموده است «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا»^{۶۵} یعنی: روزی که ببینید ملائکه مرگ را

۶۳. سوره الانفال: ۵۰.

۶۴. سوره الانعام: ۹۳.

۶۵. سوره الفرقان: ۲۲.

بشارتی و خیر و نیکی نخواهد بود برای گناهکاران و کافران و گویند ملائکه به ایشان که حرام است بر شما بهشت و ممنوعید از داخل شدن آن. و فرمود که چون روحش به درآورد بدن او را میان مطرقة و سندان گذارد و همه را در هم شکند از اطراف انگشتان او تا دیده‌های او، پس گند بدی از او ساطع گردد که جمیع اهل آسمانها از آن متأذی گردند و گویند لعنت خدا بر این روح کافر بدبوی که از دنیا بیرون رفت، پس لعنت کنند او را خدا و جمیع لعنت کنندگان.

پس چون روح او را به سوی آسمان اول بالا ببرند درهای آسمان را بر روی او ببندند، چنانچه خدای عزوجل در قرآن فرموده «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ»^{۶۶} یعنی گشوده نمی‌شود برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمی‌شوند تا داخل شود شتر در سوراخ سوزن، یعنی چنانچه این محال است آن نیز محال است.

پس ندا از ملائعالی رسد که برگردانید این روح پلید را بر خودش که از زمین ایشان را آفریده‌ام و در زمین ایشان را برمی‌گردانم و از زمین ایشان را بیرون می‌آورم مرتبه دیگر پس چون او را در تابوت گذارند شیاطین جتیان او را بردارند، و چون به نزدیک قبر رسانند بقعه‌های زمین به فریاد آیند و همه گویند خداوندا او را در میان ما جای مده تا بگذارند او را در آن گودالی که برای او مقدر شده است. و چون جسد او را در لحد گذارند زمین او را خطاب کند لَا مَرْحَبًا بِكَ خوش نیامدی ای دشمن خدا، تو چون بر پشت من راه می‌رفتی تو را دشمن می‌داشتم، و امروز که در شکم من درآمدی دشمنی من نسبت به تو زیاده شد به عزت پروردگارم سوگند که بد مجاورتی کنم تو را و بر تو تنگ گردانم جای تو را و وحشت دهم مکان تو را و بر خلاف طمعه‌های تو، به عمل آورم، و برای تو گودالی باشم از گودالهای جهنم.

پس منکر و نکیر در قبر او درآیند بارویهای سیاه و چشمهای کبود، قبر را به نیشهای خود بشکافند و در میان موهای خود راه روند، و حقه‌های ایشان مانند دیگ مس

سرخ باشد، و سخن ایشان مانند رعد بلند آواز باشد، و دیده‌های ایشان مثل برق لامع باشد، پس بانگی بر او زنند که جاننش به حنجره‌اش آید و پرسند که کیست پروردگار تو؟ و چیست دین تو؟ و کیست پیغمبر تو؟ و چیست کتاب تو و کیست امام تو؟ او در جواب گوید که نمی‌دانم. گویند در دنیا شک داشتی و در اینجا نیز شک داری هرگز ندانی و هدایت نیابی، پس گریزی بر او زنند که صدایی از او ظاهر گردد که هر که در مشرق و مغرب عالم است بشنوند به غیر جن و انس که مصلحت در شنیدن ایشان نیست و از شدت آن صدا ماهیان بگریزند و وحشیان صحرا رم کنند و لیکن شما از آن خبردار نمی‌شوید، پس خدا بر او مسلط گرداند دو مار سیاه ازرق را که در روزی پنج ساعت و در شبی شش ساعت او را عذاب کند به سبب آنکه کارهای بد را از مردم پنهان می‌کرد و از خدا پروا نمی‌کرد، پس دورند از رحمت خدا آنها که ایمان به خداندارند، پس خدا دو ملک کور و کر بر او مسلط می‌گرداند که دو گرز از آهن در دست دارند و پیوسته بر او می‌زنند تا روز قیامت، چون صبح روز قیامت شود آتش در قبر او مشتعل گردد، پس گوید وای بر من که قبرم پر از آتش شد، و در آن حال منادی او را ندا کند که وای و عذاب و خواری تو نزدیک شده است برخیز از آتش قبر و برو به سوی آتشی که هرگز خاموش نخواهد شد، پس بیرون آید از قبر باروی سیاه و دیده‌های کبود و بینی در آن سر به زیر افکند با خاطر غمگین، و از زیر چشم دو دیده از جانب راست و چپ نظر کند از ترس و هراس. پس عمل خبیث او با صورت زشتی بیاید و بگوید به خدا سوگند که توبه سوی طاعت خدا دشوار می‌رفتی، و به سوی معصیت حق تعالی مبادرت می‌نمودی، در دنیا تو بر من سوار بودی و مرا مرتکب می‌شدی، امروز می‌خواهم من بر تو سوار شوم و بکشم تو را به سوی آتش جهنم، پس بر دوشهای او سوار شود و پا بر او زند تا او را به کنار جهنم رساند.

چون نظر کند بسوی ملائکه که برای او مستعد گردیده‌اند با زنجیرها و غلها، و لبهای خود را به دندان می‌گزند از خشم و غضب بر او گوید ای وای بر من کاش نامه مرا به من نداده بودند و نمی‌دانستم حساب من چیست، کاش می‌مردم و هرگز زنده نمی‌شدم، هیچ فایده نبخشید به من آنچه داشتم از مال و اولاد و اتباع سلطنت و

استیلای من هلاک و ضایع شد.

پس خداوند جلیل جبار ندا کند که بیاورید او را به سوی آتش، پس زمین در زیرش آتش سوزان گردد، و آفتاب در بالای سرش آتش گردد و آتشی بیاید و به پای او احاطه کند، او فریاد برآورد که وا عقباه آتش به سخن آید و در جواب او بگوید که خدا دور کند پاشنه های تو را که پیوسته از طاعت الهی دور بود، پس ملکی بیاید و سینه او را سوراخ کند تا پشتش و دست چپ او را از آن سوراخ بیرون برد به پشت سرش. پس نامه عملش پرواز کند از پشت سرش و به دست چپ او آید، پس گویند بخوان نامه خود را، گوید چگونه بخوانم که نامه در پشت سر من است و جهنم در پیش روی من، پس ندا رسد از خداوند جبار که گردن و پشتش را در هم شکن و پاهایش به موی پشانی او ببند، پس فرماید که «خُذُوهُ فَعَلُّوهُ»^{۶۷} بگیرید او را پس غل کنید او را پس در آتش عظیم جحیم او را بیندازید. چون این ندا برسد هفتاد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت مبادرت نمایند به سوی او برای تعظیم امر خداوند قهار، پس بعضی گوشتش را کنند و بعضی ریشش را و بعضی استخوانهایش را. پس کافر گوید آیا مرا رحم نمی کنید؟ گویند ای شقی چگونه تو را رحم کنیم و حال آن که بدبختی تو به مرتبه ایست که رحم کننده ترین رحم کنندگان خداوند عالمیان تو را رحم نمی کنند، ای شقی از این آزارها به فریاد آمده، پس چگونه خواهد بود حال تو در هنگامی که تو را در میان جهنم افکنیم.

پس ملک دستی بر سینه او زند و او را در میان آتش افکند، پس هفتاد سال در درکات فرو رود، و پیوسته گوید ای کاش اطاعت خدا و رسول کرده بودم، پس سنگی از کبریت در جانب چپ او بندند که در روی او شعله ور گردد، و شیطانی از جانب راست او با او قرین گردانند، و حق تعالی هفتاد پوست در بدن او خلق نماید که گندگی هر پوستی چهل ذراع باشد به ذراع ملکی که او را عذاب کند، و مابین هر دو پوست چهل ذراع باشد، و میان آنها پر باشد از مارهای آتش و عقربهای آتش و کرمها از آتش، و سرش مانند کوه عظیمی باشد، و رانهایش مانند کوه و رقان باشد که کوهی است در

مدینه، و لبهایش از لبهای فیل درازتر شود که در میان آتش کشد، و گوشهایش مثل دو چاه عمیق گردد، و در میان آنها سرا پرده ها از آتش باشد، و آتش را از زیرش به سوی دهانش از میان شکمش مشتعل باشد و به هر درک از درکات جهنم که برسد او را به هفتاد زنجیر ببندند، که هر زنجیری هفتاد ذراع باشد، و در میان هر ذراع حلقه ها بعدد قطرات باران باشد، و اگر یک حلقه از آنها را بر روی کوههای زمین گذارند همه را بگدازد، این است که حق تعالی فرموده است «ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ»^{۶۸} یعنی: پس در زنجیری که ذرعش هفتاد ذراع است او را درآورید.

و حضرت فرمود: که پس بر او هفتاد پیراهن بپوشانند از قطران جهنم، و قطران روغنی است بسیار بدبو و غلیظ چسبنده و سوزنده که بر بدن شتر گر، می مالند و روهای ایشان را آتش فرو گیرد، چنانچه خدا در قرآن یاد کرده است «سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ»^{۶۹} و در بدنش به قدر انگشتی نباشد، مگر آن که در آن حلیه از آتش بوده باشد و در پاهایش زنجیرهای آتش و بر سرش تاجی شصت ذراع از آتش، و در سرش سیصد و شصت سوراخ بوده باشد که مانند گلخن از آنها دود بیرون آید از هر جانب، و مغز سرش به جوش آید و بر دوشهایش جاری گردد، و سیصد و شصت نهر از چرک و ریم و قیق و صدید از بدن پلیدش جاری گردد.

و با این حال جایش بر او چندان تنگ باشد مانند سرنیزه در میان آهن پس از تنگی منزلها بر ایشان و بوی بد و سیاهی و تاریکی و زبانها و صداها و فریاد، روهای ایشان تیره گردد و کرمهای بدنهای ایشان بزرگ شوند و چنگالها مانند چنگال گربه و عقارب به هم رسانند که گوشت و استخوان ایشان را گزند و خورند و خون ایشان را آشامند و خوردنی و آشامیدنی به غیر اینها نداشته باشند، پس ملکی دستی بر سینۀ او زند و او را سرنگون در درک دیگر افکند، پس هفتاد هزار سال دیگر از سر برود تا به حطمه برسد او را و شیطاناش را درهم شکنند و او با شیطان دیگر در یک زنجیر باشند هرگاه

۶۸. سوره الحاقه: ۳۲.

۶۹. سوره ابراهیم: ۵۰.

شیطان نظر بر روی قبیح او کند روی ترش کند.

پس کافر با شیطان گوید: «يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ»^{۷۰} ای کاش می بود میان من و تو دوری مشرق از مغرب پس بدقرین و همنشین می باشی تو مرا، پس گوید: وای بر تو مرا گمراه کردی قدری از عذاب مرا تو بردار، شیطان گوید: ای شقی چگونه من از تو چیزی از عذاب خدا بردارم و من و تو امروز هر دو در عذاب شریکیم.

پس باز ملک عذاب گریزی بر سر او زند که هفتاد هزار سال دیگر در درکات جهنم فرو رود تا به چشمه برسد که آن را آنیه نامند، چنانچه حق تعالی فرموده «تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ»^{۷۱} حضرت فرمود که آن چشمه ایست که گرمی و پختن آن به نهایت رسیده است و بر آن آتش افروخته اند از روزی که خدا جهنم را آفریده است همه چشمه های جهنم ساکن می شوند، و این چشمه هرگز ساکن نمی گردد و همیشه در جوش است از شدت حرارتش.

پس ملائکه گویند: ای گروه اشقیای نزدیک بیایید و از این چشمه بنوشید، چون روی بگردانند و امتناع نمایند ملائکه گرزها برایشان زنند و گویند «ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»^{۷۲} یعنی: بچشید عذاب آتش سوزنده را این عذابها به سبب آن عملها است که به دستهای خود کرده اید و پیش فرستاده اید، و نیست پروردگار توستم کننده نسبت به بندگان، پس کاسه از آهن بیاورند مملو از آنیه، چون به نزدیک روی ایشان بیاورند لبهای ایشان بالا جهد و گوشتهای روی ایشان فرو ریزد، و چون جرعه از آن در شکم ایشان داخل شود آنچه در شکم ایشان است از احشا و امعاء گداخته شود و از زیر ایشان به در رود و پوستهای ایشان بگدازد. پس گرز دیگر بر سر او زنند که هفتاد هزار سال دیگر در درکات جحیم فرو رود تا به سعیر رسد در آنجا آتش جهنم بر روی ایشان مشتعل گردد، و از زبانه آتش دیده های ایشان کور شود، پس گریزی بر سر او زنند که هفتاد هزار سال

۷۰. سوره الزخرف: ۳۸.

۷۱. سوره الغاشية: ۵.

۷۲. سوره آل عمران: ۱۸۱.

دیگر فرو رود تا به درخت زقوم برسد، و آن درختی است که از اصل جحیم و بیخ می‌روید و میوهٔ آن در قیح منظر و هایل^{۷۳} بودن گویا سرهای دیوان است، و بر آن درخت هفتاد شاخ از آتش هست، و در هر شاخی هفتاد هزار میوه هست که هر یک در قباح منظر و بدبویی به سر شیطان می‌ماند و آن درخت بر روی سنگ بسیار نرم لغزنده روییده باشد مانند آینه، و از اصل آن سنگ تا بیخ درخت هفتاد هزار سال راه باشد، و شاخهای آن درخت از آتش آب خورند و برگها و میوه‌های آن از آتش باشد. پس ملائکه به او گویند و جبر نمایند که بالا برو هر چند بالا رود پایش لغزد و به زیر آید، پس هفتاد هزار سال در این عذاب و شدت و تعب باشد تا به اصل زقوم رسد، چون میوه از آن به دهان گذارد از صبر تلخ تر و از مردار گندیده تر و از آهن سخت تر باشد، و چون در شکمش داخل شود به جوش آید مانند آب جوشان که غلیان نماید، پس به یاد آورند و حسرت برند بر طعامهای نیکو و میوه‌های لذیذ که در دنیا می‌خورند و کفران نعمتها می‌نمودند، و در اثنای این حال ملائکه ایشان را فرو کشند، پس سالها در ظلمت و تاریکیهای جهنم فرو روند، و چون بر آتش قرار گیرند صدایی از ایشان ظاهر شود مانند صدای ماهی که در میان تابه بریان کنند، پس ایشان را از درخت زقوم بیندازند به سوی رودی چند که از مس گداخته جاری باشند و از آتش جهنم بسیار گرم تر باشد، و آن رودخانه جوشد و ایشان در آنها غوطه خورند تا آن که بعد از سالها ایشان را به ساحلها افکنند که در کنار آن رودها است.

پس در آن ساحلها جانوران آتش جهنم بر ایشان حمله نمایند از مارها مانند شتران مست و کژدمها مانند استرهای سیاه، و هر عقربی شصت بند در پشت داشته باشند، و در هر بندی سبویی از زهر بوده باشد، پس به هر کافری هفتاد هزار مار سیاه کبود چشم هفتاد هزار کژدم بچسبند، و هفتاد هزار سال برایشان زهر ریزند که سوختن آتش را فراموش کنند، پس پناه برند به درخت زقوم و به هر شاخی از آن هفتاد هزار کس بچسبند و خود را بیاویزند که آن شاخ نشکنند و خم نشود، پس آتش از دُبر ایشان داخل

شود و از دهان ایشان زبانه کشد لبهایشان بریان شود و دلهایشان پرواز کند و گوشهای ایشان بریان شود و پیه ایشان بگدازد، پس غضب خداوند حتی قیوم برایشان شدید گردد و فرماید که ای مالک بگو به ایشان که بپشید که زیاد نمی‌کنم شما را مگر عذاب، ای مالک برافروز آتش را برایشان که شدید است غضب من بر کسی که مرا ناسزا گفته بر عرش عظمت و جلال من و سبک شمرده است حق مرا و منم خداوند جبار، پس ندا کند مالک که ای اهل ضلال و گمراهی و استکبار و صاحبان نعمت بسیار در دنیا چگونه می‌یابید عذاب آتش سقرا؟ ایشان گویند دل‌های ما را بریان کرد و گوشت‌های ما را خورد و استخوان‌های ما را درهم شکست و ما را فریادرس و یآوری نیست.

پس مالک گوید به عزت پروردگارم که زیاد نمی‌کنم برای شما مگر عذاب، ایشان گویند اگر عذاب کند ما را پروردگار ما بر ما هیچ ستم نکرده است، پس مالک گوید «فَاعْتَرِفُوا بِذُنُوبِهِمْ فَمَنْ حَقَّ لَاصْحَابِ السَّعِيرِ»^{۷۴} پس اعتراف کردند به گناهان خود، پس دوری از رحمت باد اصحاب سعیر را.

پس خداوند جبار باز غضب فرماید و گوید ای مالک دیگر برافروز آتش را بر ایشان، پس غضب می‌نماید مالک و ابر سیاهی بر می‌انگیزد بر سرایشان که همه را فراگیرد، پس ندا می‌کند ایشان را که اول و آخر و افضل و ادنای ایشان همه بشنوند و می‌گوید چه می‌خواهید که بر شما بیاورم؟ ایشان فریاد برآورند که آب سرد و اعطاش زهی تشنگی و طول مذلت و خواری که ما را فرو گرفته است، پس به عوض آب سرد ببارد بر ایشان سنگ‌ها و قلابها و چرک و یریم و کرم‌های آتش که روی‌های ایشان را باردیگر بسوزاند، و دیده‌های ایشان را کور کند، و استخوان‌های ایشان را بشکند، پس در آن هنگام فریاد و ناله و اثوراه برآورند، و چون استخوان‌ها بی گوشت بماند بار دیگر به امر خداوند قهار مالک آتش برافروزد برایشان که استخوان‌های ایشان مانند هیزم بسوزد. پس بار دیگر ایشان را برگرداند و هفتاد خریف که هر خریف هزار سال است یا زیاده در آتش بسوزند، پس درهای جهنم را بر روی ایشان بستند، و از هر دری تا دری پانصد سال راه است، پس هریک از ایشان را در میان سه تابوت از آتش جهنم بگذارند هر

یک بر روی دیگری که سخن ایشان را کسی نشنود مگر آن که فریادی کنند مانند ناله استرو و فریاد خرو و صدای سگ و کران و لالان و کوران باشند، و به غیر ناله ایشان سخنی شنیده نشود، پس درهای جهنم را برایشان ببندند و عمودها را بر ایشان بشکنند، و چنانچه حق تعالی فرموده است «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّاةٌ فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ»^{۷۵} پس هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمی‌شود، و هرگز غمی از ایشان بیرون نمی‌رود، نه شفاعت کننده دارند از ملائکه، و نه دوستی و یاری از اهل بهشت، و حق تعالی یاد ایشان را از خاطره‌های بندگان محومی کند که هرگز ایشان را یاد نکنند.^{۷۶}

تمام شد حدیث ای عزیز، آن است احوال نیکوکاران که شنیدی، و این است احوال اشقیاء و کافران که شمه مذکور شد، اگر به قیامت و حشر اعتقاد داری و فرموده خدا و رسول و ائمه هدی باور می‌کنی تا عمر باقی است و تا کلامی بر زبان جاری است و درگاه توبه مفتوح است، فکر خود بکن و به تدارک مافات و محو سیئات به سیلاب عبرات و افشای ذخایر طاعات که ماده سعادت و وسیله قربات است مشغول شو و عمر شریف را که سرمایه تحصیل سعادت ابدی و نقد تجارت ارباب اخروی است به باطل ضایع مکن، و به لهو و لعب صرف منما که زود باشد که یک ساعت او را آرزو کنی و میسر نشود، و استدعای بازگشت دنیا کنی و به دست نیاید.

امید که حق تعالی به فضل کامل و لطف شامل خود این غریق بحر خطا را با سایر برادران ایمانی به ساحل نجات رساند و از عقوبات ابدی نجات بخشیده به درجات عالیة باقیة بهشت جاوید فایز گرداند به محمد و آلۀ الطاهرين.

والحمد لله أولاً و آخراً، و صلی الله علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین، و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین.

و تمام شد استنساخ این شش رساله با تحقیق و تصحیح و تعلیق در روز عید غدیر سنه ۱۴۰۸ هجری قمری به دست این حقیر ناچیز سید مهدی رجایی در شهر مقدس قم حرم اهل بیت علیهم السلام.

۷۵. سوره الهمزة: ۹.

۷۶. بحار الانوار ۳۱۷/۸-۳۲۳ از کتاب اختصاص.

رساله

حکمت و فلسفه شهادت امام حسین علیه السلام

تألیف

علامه مجلسی

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خصّ البلاء بالانبياء ثم الاوصياء ثم
الامثل فالامثل من الاولياء، والصلاة والسلام على سيد أصحاب
البلاء محمد وعترته النجباء المختارين للشهادة شوقاً الى اللقاء.

و بعد، چنین گوید احقر عباد الله محمد باقر بن محمد تقی — عفی الله عنهما —
که این رساله ای است که در بیان حکمتِ شهادتِ سید شهداء و قرّة العین سید انبیاء و
جگر گوشه علی مرتضی امام حسین بن علی، شهید کربلا — صلوات الله علیهم، و لعنة
الله علی أعدائهم ما بقیت الارض و السماء — و رفع بعضی از شبهات که در این باب به
خاطر اکثر شیعیان می رسد.

ابن بابویه به سند معتبر از عبدالله بن فضل روایت کرده است که گفت به
خدمت حضرت صادق — علیه السلام — عرض کردم که یابن رسول الله، به چه علت روز
عاشورا روز اندوه و جزع و مصیبت و گریه است، و روزی که حضرت رسالت
— صلی الله علیه و آله — به عالم بقا رحلت فرمود، و روزی که حضرت فاطمه — صلوات
الله علیها — دار فانی را وداع نمود، و روزی که حضرت امیرالمؤمنین
— صلوات الله علیه — شهید شد، و روزی که حضرت امام حسن — علیه السلام — مسموم
گردید، در جزع و مصیبت مثل آن روز نیست؟ حضرت فرمود که روز شهادت حسین
— علیه السلام — مصیبت آن از جمیع روزها عظیم تر است، زیرا که اصحاب کسا و آل
عبا گرامی ترین خلق بودند نزد حق تعالی، و مردم ایشان را با یکدیگر مشاهده
می کردند، و آیات و کرامت فضل ایشان با یکدیگر نازل می شد. پس چون حضرت

رسالت — صلی الله علیه و آله — از دنیا رفت حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین — علیهم السلام — در میان مردم بودند، و خود را به دیدن ایشان تسلی می دادند، پس چون حضرت فاطمه — علیها السلام — از دنیا رفت مردم خود را به ملاقات امیرالمؤمنین و حسن و حسین — علیهم السلام — تسلی می دادند، و چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شهید شد دیدن حسن و حسین — علیهما السلام — موجب تسلی مردم می گردید، و چون حضرت امام حسن — علیه السلام — شهید شد مردم به ملاقات وافرالبرکات حضرت امام حسین — علیه السلام — درد مصیبت و مفارقت و اندوه آن بزرگواران را مداوا می کردند و دیده خود را به لقای او روشن می گردانیدند.

و چون حضرت امام حسین — صلوات الله علیه — شهید شدند کسی از آل عبا نماند که مردم خود را به دیدن او تسلی دهند، پس رفتن آن حضرت مثل رفتن همه ایشان بود، و به این سبب روز مصیبت آن حضرت، بدترین روزهاست.

راوی گفت: یا بن رسول الله آیا دیدن علی بن الحسین — علیه السلام — موجب تسلی مردم نمی گردید؟

فرمود: بلی علی بن الحسین سید عابدان و پیشوای مردمان و حجت خداوند عالمیان بود بعد از پدر بزرگوار خود، و لیکن حضرت رسالت — صلی الله علیه و آله — را ملاقات نکرده بود، و از او حدیث نشنیده بود، و علمش به میراث از پدر و جد به او رسیده بود، و مردم حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین — علیهم السلام — را پیوسته با حضرت رسالت — صلی الله علیه و آله — دیده بودند و در مجالس و مشاهد متعدده، ایشان را با یکدیگر ملاقات کرده بودند و از آن حضرت فضایل و مناقب ایشان را شنیده بودند و هر یک از ایشان را که می دیدند همه را به خاطر می آوردند و متذکر آن احوال و اقوال می گردیدند.

چون حضرت امام حسین — صلوات الله علیه — رفت هیچکس نماند که به دیدن او متذکر آن مشاهد و مواقف شوند و آن فضائل و مناقب را به یاد آورند، پس گویا در آن روز همه ایشان رفتند و به این سبب مصیبت آن حضرت عظیمترین مصیبتهاست.

راوی گفت: یابن رسول الله پس چگونه سُتیان روز عاشورا را روز برکت می‌شمارند؟

حضرت گریست و فرمود: چون جَدَم حسین — علیه السلام — شهید شد مردم در شام تقرّب جستند به سوی یزید پلید — علیه اللعنة والعذاب الشدید — و احادیث از برای او وضع کردند و اموال و جواهر گرفتند و از جمله احادیثی که از برای او وضع کردند احادیث فضیلت و برکت این روز بود تا آن که مردم عدول نمایند از جزع و گریه و مصیبت و اندوه به سوی فرح و شادی و تبرک و تهتیه کردن امور و مهتّا کردن آذوقه‌ها، خدا حکم کند میان ما و ایشان.

پس حضرت فرمود: ای پسر عمّ ضرر این احادیث بر اسلام و اهل اسلام کمتر است از آنچه وصف می‌کنند جماعتی که محبّت ما را بر خود بسته اند و دعوی می‌کنند که اعتقاد به امامت ما دارند و مع ذلك دعوی می‌کنند که حسین — علیه السلام — کشته نشد و در نظر مردم چنین نمود که او کشته شده است، چنانچه عیسی بن مریم — علیه السلام — در نظر مردم نمود که کشته شد و در واقع کشته نشد، پس بنا بر گفته این جماعت باید که عقابی و عتابی و ملامتی بر بنی امیه نباشد.

ای پسر عمّ هر که دعوی کند که حسین — علیه السلام — کشته نشد پس تکذیب رسول خدا کرده است و ائمه هدی را به دروغ نسبت داده است در خبرهایی که ایشان به قتل آن حضرت داده اند، و هر که ایشان را تکذیب کند کافر است به خداوند عظیم و خویش مباح است برای هر که بشنود این سخن را از او.

پس راوی گفت: یابن رسول الله چه می‌فرمایی در باب جماعتی از شیعیان شما که این اعتقاد دارند؟

حضرت فرمود که آنها از شیعیان من نیستند و من از ایشان بیزارم. پس حضرت فرمود: خدا لعنت کند غالیان را که در حق اهل بیت غلومی‌کنند و از حد به درمی‌روند و مفوضه را که می‌گویند حق تعالی خلق عالم را به ایشان گذاشته است، زیرا که ایشان صغیر شمرده اند معصیت خدا را، و کافر شده اند به خدا و شریک برای خدا قرار داده اند و گمراه شده اند و مردم را گمراه کرده اند، برای آن که اقامه فرائض خدا

نکنند، و حقوق خدا و خلق را ادا ننمایند.^۱

و شیخ طبرسی و کلینی به سند معتبر روایت کرده اند که فرمانی به خط حضرت صاحب الامر - علیه السلام - بیرون آمد که قول آنها که دعوی می نمایند که امام حسین - علیه السلام - کشته نشده کفر است، و تکذیب رسول و ائمه است، و ضلالت و گمراهی است.^۲

و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که ابوالصلت هروی به خدمت حضرت امام رضا - علیه السلام - عرض کرد که گروهی در کوفه هستند که دعوی می کنند که حسین بن علی - علیهما السلام - کشته نشد و حق تعالی شباهت او را بر حنظله بن أسعد شامی افکند و آن حضرت را به آسمان بالا برد چنانچه عیسی را به آسمان بالا برد، و این آیه را حجت می سازند «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۳ یعنی قرار نداده است خدا از برای کافران بر مؤمنان راهی و تسلطی.

حضرت فرمود: دروغ می گویند، برایشان باد غضب و لعنت خدا، و کافر شده اند ایشان به تکذیب کردن پیغمبر خدا - صلی الله علیه وآله - که خبر داد که آن حضرت کشته خواهد شد، به خدا سوگند که کشته شد حسین و کشته شد کسی که بهتر بود از حسین یعنی امیرالمؤمنین و امام حسن - علیهما السلام - و هیچ یک از اهل بیت رسالت نیست مگر آن که کشته می شویم و مرا به زهر شهید خواهند کرد به مکر و حيله، [و این] خبر رسیده است به من از رسول خدا - صلی الله علیه وآله - و خبر داده است آن حضرت را جبرئیل از جانب خداوند عالمیان.

و مراد حق تعالی در آن آیه، آن است که کافر را حجتی بر مؤمن نیست و چگونگی این معنی تواند مراد بود؟ و حال آن که حق تعالی در قرآن خبر داده است که کافران بسیاری از پیغمبران را به ناحق کشته اند، ولیکن باوجود کشتن ایشان، حجت

۱. علل الشرایع شیخ صدوق ص ۲۲۵-۲۲۷، بحار ج ۴۴/۲۶۹-۲۷۱.

۲. احتجاج شیخ طبرسی ج ۲/۲۸۳، بحار الانوار ج ۴۴/۲۷۱ ح ۳.

۳. سورة نساء: ۱۴۱.

پیغمبران برایشان غالب بود و حقیقت ایشان ظاهر بود^۴.

و ابن بابویه و صاحب کتاب احتجاج روایت کرده اند که محمد بن ابراهیم طالقانی گفت که روزی من نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که از نواب حضرت صاحب الامر - علیه السلام - است بودم با جماعتی که علی بن عیسی قصری در میان ایشان بود، پس مردی برخاست و گفت: می‌خواهم مسأله‌ای از تو سؤال کنم، شیخ ابوالقاسم گفت: بپرس از هر چه خواهی؟ گفت: بلی. گفت: آیا قاتل او - لعنة الله علیه - دشمن خدا بود؟ گفت: بلی. آن مرد گفت: آیا جایز است که خدا دشمن خود را بر دوست خود مسلط گرداند؟

شیخ گفت: آنچه می‌گویم بفهم و بدان که مردم حق تعالی را نمی‌توانند دید، و همه کس کلام الهی را بی واسطه نمی‌توانند شنید، ولیکن جناب مقدس ایزدی رسولی از جنس و صنف ایشان برای ایشان می‌فرستد که مثل ایشان باشد، زیرا که اگر رسول ایشان به صورت ایشان نمی‌بود و از غیر صنف ایشان بود، هر آینه از ایشان نفرت می‌کردند، و قبول قول ایشان نمی‌کردند، و چون از جنس ایشان بودند و طعام می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند گفتند: نیستید شما مگر مثل ما، پس قبول نمی‌کنیم از شما تا بیاورید چیزی که ما از اتیان به مثل آن عاجز باشیم و بدانیم که به آن سبب خدا شما را مخصوص گردانیده است به رسالت و خلافت خود.

پس حق تعالی برای ایشان معجزه‌ای چند مقرر کرد که سایر خلق عاجز بودند از اتیان به مثل آنها، پس بعضی از ایشان بعد از انداز و تخویف، طوفان آورد و متمرّدان قوم خود را غرق کرد، و بعضی را در آتش انداختند و حق تعالی آتش را بر او سرد و سلامت گردانید، و بعضی از سنگ سخت ناقه بیرون آورد که از پستانش شیر جاری بود، و بعضی از ایشان دریا را شکافت و از سنگ خشک چشمه‌ها جاری گردانید و عصا را اژدها کرد، و بعضی از ایشان کور و سپس^۵ را شفا داد و مرده را به اذن خدا زنده

۴. عیون اخبار الرضا شیخ صدوق ج ۲/۲۰۳، بحار الانوار ج ۴۴/۲۷۱ ح ۴.

۵. سپس: بیماری پستی که در اثر آن لکه‌های سفید بر روی پوست بدن پیدا می‌شود.

کرد، و خبر داد ایشان را به آنچه می خوردند و در خانه ها ذخیره می کردند. و بعضی از ایشان ماه برای او شکافته شد، و حیوانات با او سخن گفتند.

چون این معجزات را آوردند و امتهای ایشان عاجز شدند از اتیان به مثل آنها، پس حق تعالی به مقتضای لطف خود نسبت به بندگان و حکمت کامله خود، پیغمبران خود را با این معجزات گاهی غالب گردانید و گاهی مغلوب، و در حالتی قاهر گردانید و در حالت دیگر مقهور، زیرا که با این معجزات و خوارق عادات در جمیع احوال غالب و قاهر بودند و به بلاها و مصائب ممتحن نمی شدند، هر آینه مردم ایشان را خدایان می دانستند، و هر آینه نمی دانستند فضیلت صبر ایشان را بر بلاها، ولیکن حق تعالی در این امور احوال ایشان را مثل احوال دیگران گردانید، تا آن که در حال بلا و محنت صابر باشند، و در حالت رخا و عافیت شاکر باشند، و در جمیع احوال خود در مقام تواضع و فروتنی باشند، و تکبر و تجبر ننمایند، و مردم بدانند که ایشان را خدایی هست که او خالق و مدبر ایشان است، پس آن خداوند را عبادت و اطاعت کنند، و حجت خدا تمام باشد بر کسی که در حق ایشان از حد به در رود و دعوی پروردگاری از برای ایشان کند، یا معانده و مخالفت و عصیان ایشان نماید، و آنچه ایشان آورده اند از جانب خدا انکار کند، تا آن که هر که هلاک شود بعد از اتمام حجت هلاک شود، و هر که نجات یابد به دلیل و برهان نجات یابد. پس شیخ ابوالقاسم — رضی الله عنه — اظهار نمود آنچه گفتم از پیش خود نگفتم، و از حضرت صاحب — علیه السلام — شنیدم.^۶

و ابن بابویه و جمیری به سند صحیح و موثق روایت کرده اند که از حضرت صادق — علیه السلام — پرسیدند که حق تعالی در قرآن می فرماید: آنچه به شما می رسد از مصیبتی، پس به سبب آن چیزی است که کسب کرده است آن را دستهای شما و عفو می کند خدا از گناه بسیار.^۷ پس چه می فرمایید در آنچه رسید به امیرالمؤمنین — علیه السلام — و اهل بیتش، آیا به کرده های ایشان بود؟ و حال آن که ایشان اهل

۶. کمال الدین شیخ صدوق ص ۵۰۷، علل الشرایع شیخ صدوق ص ۲۴۲، احتجاج شیخ طبرسی

ج ۲/۲۸۷، بحار الانوار ج ۴۴/۲۷۳-۲۷۴.

۷. سوره شوری: ۳۰.

بیت عصمت و طهارت بودند، و خود را به لوث گناهی نیالوده بودند.

حضرت فرمود: این آیه در حق ایشان نیست، ولیکن حق تعالی مخصوص می‌گرداند دوستان خود را به مصیبت‌ها برای آن که مزد دهد ایشان را به ثوابها، و درجات ایشان را مضاعف گرداند بی آن که گناهی کرده باشند، چنانچه حضرت رسالت — صلی الله علیه وآله — بی آن که گناهی کرده باشد روزی هفتاد مرتبه استغفار می‌کرد^۸. و صفار به سند معتبر روایت کرده است که روزی گروهی از اصحاب حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — در خدمت آن حضرت نشسته بودند، فرمود: عجب دارم از گروهی که ولایت ما را اختیار کرده‌اند و ما را امام می‌دانند و اطاعت ما را بر خود واجب می‌شمارند مانند طاعت خدا، و به ضعف عقلهای خود مرتبه ما را پست می‌کنند، و عیب می‌کنند بر جماعتی که ما را می‌شناسند و رتبه ما را می‌دانند و کمالات ما را بیان می‌فرمایند، و ایشان را نسبت به غلومی‌دهند، آیا گمان دارید که خداوند عالمیان اطاعت دوستان خود را بر خلق واجب گرداند، و از ایشان مخفی دارد اخبار آسمانها و زمین را، و بر ایشان نرساند آنچه برایشان و دیگران واقع می‌شود.

حمران گفت: فدای تو شوم، مرا خبرده که چگونه بود امر علی بن ابی طالب و حسن و حسین صلوات الله علیهم، که خروج کردند و به دین خدا قیام نمودند و اهل طغیان و جور بر ایشان غالب شدند و ظفر یافتند؟

حضرت فرمود: ای حمران در علم الهی چنین گذشته بود و چنین مقرر شده بود، و به فرموده رسول خدا — صلی الله علیه وآله — خروج کرد هر که خروج کرد از ما، و از روی علم و دانایی ساکت شد هر که ساکت شد از ما. ای حمران اگر وقتی که بلا نازل می‌شد و اهل جور بر ایشان غالب می‌شدند از خدا سؤال می‌کردند که ملک و پادشاهی آن طاغیان را برطرف می‌کرد زودتر از آن که کسی رشته را بگسلد و دانه‌های آن از هم بریزد، ولیکن ایشان در مقام رضا و تسلیم بودند، و آنچه حق تعالی صلاح ایشان را در آن می‌دانست غیر آن نمی‌خواستند. ای حمران آنچه به ایشان رسید برای

گناهی نبود که مرتکب شده باشند، و عقوبت معصیتی نبود که مخالفت خدا در آن کرده باشند، و لیکن برای آن بود که خدا می‌خواست که به آن درجات عالیّه در بهشت برسند، پس چیزهای بد در حق ایشان به خاطر خود مرسان^۹.

و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید، که یابن رسول الله چه سبب داشت که اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام با آن که می‌دانستند که کشته می‌شوند اقدام بر جهاد می‌نمودند و بی باکانه خود را در دریای جنگ می‌افکندند.

حضرت فرمود: پرده از پیش دیده ایشان برداشته بودند، و منزلهای خود را در بهشت دیده بودند، پس مبادرت می‌کردند که کشته شوند و به منزلهای خود برسند، و حوریان خود را دربر گیرند^{۱۰}.

و قطب راوندی به سند صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین — صلوات الله علیهما — فرمود: من با پدرم بودم در شبی که صبحش شهید شد، در آن شب به اصحاب خود گفتم؛ اینک شب درآمد و راه گریختن بر شما گشوده شد، پس این شب را غنیمت شمارید و بگریزید که این گروه جفا کار مرا می‌طلبند و با دیگری کار ندارند، و اگر مرا بکشند از پی شما نخواهند آمد، و من بیعت خود را از گردن شما گشودم، ایشان گفتند به خدا سوگند که این هرگز نخواهد شد. حضرت فرمود که فردا کشته خواهید شد و یکی از شما به در نخواهد رفت، ایشان گفتند؛ حمد می‌کنیم خداوندی را که ما را مشرف کرده است به این کرامت که با تو شهید شویم، پس ایشان دل بر شهادت گذاشتند، و حضرت دعا کرد ایشان را و فرمود که سر بالا کنید و نظر کنید. چون نظر کردند درجات و منازل خود را در بهشت دیدند، پس حضرت منزل هر یک را به او نشان داد، تا آن که همه منازل خود را شناختند، و حور و قصور و نعمتهای موفور خود را دیدند، و به این سبب در آن صحرا روی به نیزه و

۹. بحار الانوار ج ۱۴/۲۷۶-۲۷۷ از بهایر الدرجات شیخ صفار.

۱۰. علل الشرایع شیخ صدوق ص ۲۲۹، بحار الانوار ج ۴۴/۲۹۷ ح ۱.

شمشیر می‌رفتند، که زودتر به منزل خود برسند و به نعیم ابدی متعمم گردند^{۱۱}.

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام محمد تقی — علیه السلام — روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین — علیهما السلام — می‌فرمود چون کار بر پدرم تنگ شد، و آن کافران از هر سو آن حضرت و اصحابش را در میان گرفتند اهل آن معرکه احوال آن حضرت را بر خلاف احوال خود دیدند، زیرا که دل‌های ایشان ترسان شده بود و رنگ‌های ایشان متغیر گردیده بود، و مفاصل بدن ایشان می‌لرزید، و آن حضرت با مخصوصان اهل بیت او روی‌های ایشان شگفته بود، و رنگ ایشان افروخته بود، و سکون قلب و اطمینان جوارح ایشان بیشتر شده بود.

پس بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند نظر کنید بسوی این شیر بیشه شجاعت که پروا از مردن ندارد و آرزومند شهادت است.

حضرت چون سخن ایشان را شنید فرمود: صبر کنید ای فرزندان بزرگواران که نیست مرگ از برای شما مگر به منزله پلی که از آن در گذرید، و از شدت و بدحالی منتقل شوید بسوی نعیم ابدی و بهشت جاودانی، پس کیست از شما که نخواهد از زندانی به قصری منتقل شود، و نیست مرگ برای دشمنان شما مثل کسی که از قصر و قباب بسوی زندان و عذاب رود. بدرستی که پدرم مرا خبر داد که رسول خدا — صلی الله علیه و آله — فرمود که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافراست، و مرگ جسر مؤمنان است بسوی بهشتهای ایشان و جسر کافران است بسوی عذابهای ایشان، و من هرگز دروغ نگفته‌ام و از پدران خود دروغ نشنیده‌ام^{۱۲}.

و أيضاً به سند معتبر از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که روزی حضرت علی بن الحسین — علیهما السلام — نظر کرد بسوی عبیدالله پسر عباس بن علی بن ابی طالب و آب از دیده مبارکش روان شد و فرمود: هیچ روزی بر حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — سخت‌تر نبود از روز احد که عم او شیر خدا و رسول حمزه بن عبدالمطلب در آن روز شهید شد، و بعد از آن، روز موته بود که پسر عم او جعفر بن ابی

۱۱. بحار الانوار ج ۴۴/۲۹۸ ح ۳ از خراج شیخ قطب الدین.

۱۲. معانی الاخبار شیخ صدوق ص ۲۸۸ — ۲۸۹، بحار الانوار ج ۴۴/۲۹۷ ح ۲.

طالب شهید شد.

پس حضرت فرمود که روزی به روز حسین — علیه السلام — نمی‌رسد که سی هزار نامرد که دعوی می‌کردند که از این امت‌اند، آن امام مظلوم را در میان گرفتند و هر یک تقرّب می‌جستند بسوی خدا به ریختن خون او را، و ایشان را موعظه می‌کرد و خدا را به یاد ایشان می‌آورد، و پندپذیر نشدند و دست از او برنداشتند، تا آن که او را به جور و ستم و عدوان شهید کردند.

پس فرمود که خدا رحمت کند عباس را که جان فشانی کرد و مردانگی کرد و جان خود را فدای برادر خود گردانید، تا آن که دستهایش را بریدند، پس حق تعالی به عوض دستهای او دو بال به او کرامت کرد که به آن بالها با ملائکه در بهشت پرواز می‌کند، چنانچه جعفر بن ابی طالب را دو بال داده. و بدرستی که عباس را نزد خداوند عالمیان منزلتی هست که جمیع شهدا در روز قیامت آرزوی منزلت او می‌کنند.^{۱۳}

و ابن قولویه به سند معتبر از حضرت صادق — علیه السلام — روایت کرده است که هیچ شهیدی نیست مگر آن که آرزو می‌کند که کاش با حسین — علیه السلام — شهید شده بودم و با او داخل بهشت می‌شدم.^{۱۴} ای شیعیان و مؤمنان بدانید که واقعه‌ای از این شنیع‌تر و مصیبتی از این فظیعت‌تر از ابتدای عالم تا انقضای بنی آدم واقع نشده و نخواهد شد، و باید که وقوع این امر باعث مزید اعتقاد شیعیان و محبان اهل بیت — علیهم السلام — گردد، زیرا که هر که در این دنیا مرتبه‌اش نزد حق تعالی عظیم‌تر است بلای او سخت‌تر و ابتلای او بیشتر است، و دوستان خدا آرزومند این بلاها و شدتها می‌باشند، و پیوسته از حق تعالی به دعا و تضرع، مرتبه شهادت و شدت مصیبت را می‌طلبند، و آنها که دوست و معبود خود را شناخته‌اند سر باختن در راه او را اعظم سعادت‌ها می‌دانند، و تعبهای ایشان راحت است، و رضای محبوب ایشان در هر چه باشد منتهای لذت ایشان است، و بسیاری از پیغمبران را پوست سرکنند، و به بدترین سیاستها کشتند.

۱۳. امالی شیخ صدوق ص ۱۱۴، بحار الانوار ج ۴۴/۲۹۸ ح ۴.

۱۴. کامل الزیارة شیخ ابن قولویه ص ۱۱۱، بحار الانوار ج ۴۴/۲۹۸-۲۹۹.

و در احادیث معتبره وارد شده است که اکثر پیغمبران از قوم خود مذلتها و آزارهای عظیم کشیدند، و حق تعالی برای کرامت پیغمبر آخرالزمان آن آزارها را براهل بیت آن حضرت مقرر گردانید که موجب رفع درجات او و ایشان گردد، و اکثر ایشان در هنگام نزول بلا از روی حتم دعا می کردند، و حق تعالی دعای ایشان را رد نمی کرد، و اگر دعا می کردند که آسمان به زمین آید یا زمین سرنگون شود البته می شد، و لیکن به قضای خدا راضی بودند و خواهان سعادت شهادت بودند.

و هر چند افواج ملائکه و جن به یاری آن حضرت می آمدند قبول نمی کرد، برای آن که می دانست که حق تعالی می خواهد که او به درجه رفیعۀ شهادت برسد، و حجت خدا را بر خلق تمام کند، و می دانست که اگر خدا خواهد بدون یاری ملائکه و جتیان او را نصرت می تواند داد لهذا قبول نکرد، و دانست که فرستادن ایشان برای اظهار عزت و کرامت او است نزد حق تعالی. چنانچه منقول است که از حضرت لقمان — علیه السلام — پرسیدند که چرا پیغمبری را قبول نکردی؟ گفت: که اگر خدا می خواست که البته من پیغمبر شوم به اختیار من نمی گذاشت.

و جمیع پیغمبران و اوصیا آرزوی منزلت آن حضرت می کردند، و آن حضرت در دل شاد بود به رفتن و در راه دوست کشته شدن، و آن سخنان که به ظاهر می فرمود برای اتمام حجت بر آن کافران بود، چنانچه از اخبار پیش ظاهر شد.

و آن جمعی که در خدمت آن حضرت بودند و رشحه ای از دریای معرفت آن لجه علم ربّانی به ایشان رسیده بود از روی شوق خود را به کشتن می دادند و از الم تیر و نیزه و شمشیر پروانداشتند.

و از حضرت امام محمد باقر — علیه السلام — منقول است که حق تعالی مؤمن را به هر بلا مبتلا می گرداند، و نیست بلا مگر از برای مؤمن، و لیکن او را از کوری و شقاوت آخرت نجات می دهد. پس فرمود که حضرت امام حسین — علیه السلام — در صحرای کربلا کشتگان خود را بر روی یک دیگر می گذاشت و می گفت: کشتگان با کشتگان پیغمبران و اولاد پیغمبرانند.

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که حضرت امام حسین — علیه السلام — در روز

شهادت به اصحاب خود گفت که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - به من می گفت که ای فرزند گرامی زود باشد که تو را ببرند بسوی عراق به زمینی که در آن جا ملاقات می نمایند پیغمبران و اوصیای ایشان، و آن زمین را عمورا می نامند، و تو در آن صحرا شهید خواهی شد با گروهی از اصحاب که الم حرارت آهن نخواهند یافت، پس این آیه را خواند «یا نارکونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»^{۱۵} پس آتش حرب بر تو و بر ایشان، برد و سلام خواهد بود.

پس حضرت امام حسین - علیه السلام - فرمود که بشارت باد شما را که به نزد پیغمبر خود می رویم و نزد آن حضرت خواهیم ماند آنچه خدا خواهد. پس اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت و از قبر بیرون خواهد آمد من خواهم بود، و بیرون آمدن من موافق بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - خواهد بود در هنگامی که قائم آل محمد - علیه السلام - ظاهر شود.

پس بر من نازل خواهد شد گروهی از آسمان که بیش از این نازل نشده باشند، و فرود آیند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکریهای ملائکه و محمد و علی و برادر من با جمیع ائمه - علیهم السلام - که همه بر اسبان ابلق از نور سوار باشند، و مخلوقی پیش از ایشان بر آنها سوار نشده باشد.

پس حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - لوای خود را حرکت دهد و به دست قائم ما دهند با شمشیر خود، و بر این حال مدتها در زمین بمانیم، و حق تعالی از مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از آب و چشمه ای از شیر جاری گرداند.

پس حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - شمشیر حضرت رسالت را به من دهد و بسوی مشرق و مغرب زمین فرستد که هر که دشمن خدا باشد خونس را بریزم، و جمیع بتها را بسوزانم، تا آن که جمیع بلاد هند را فتح کنم.

و حضرت دانیال و یوشع زنده می شوند و به نزد حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - می آیند و می گویند: راست گفتند خدا و رسول. پس حضرت با ایشان

هفتاد نفر را بسوی بصره می‌فرستد که مخالفان بصره را به قتل می‌رسانند، و لشکری به جانب بلاد روم خواهد فرستاد که جمیع آن بلاد را فتح نماید.

پس من خواهم کشت هر حیوان حرام گوشت را تا آن که بر روی زمین نماند مگر طیب و نیکو، و بر یهود و نصاری و سایر ملل، اسلام را عرض خواهم کرد، و ایشان را میان اسلام و کشته شدن مخیر خواهم گردانید، و هر که قبول اسلام کند بر او منت خواهم گذاشت، و هر که قبول نکند خونس را خواهم ریخت، و هر که از شیعیان مادر زمین باشد خدا ملکی بسوی او خواهد فرستاد که خاک از روی او پاک کند و زنان و منزلت او را در بهشت به او بنماید، و بر روی زمین کوری و زمینگیری و مبتلایی نماند مگر آن که به برکت ما اهل بیت شفا یابد، و برکتهای خدا از آسمان بسوی زمین فرود آید به مرتبه ای که درختان آن قدر بار دهد که شاخه هایشان بشکند، و میوه زمستان را در تابستان بخورید، چنانچه حق تعالی می‌فرماید «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^{۱۶} یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزگاری نمایند، هر آینه خواهم گشود بر ایشان برکتها از آسمان و زمین، ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را به آنچه کسب کرده بودند.

پس حضرت فرمود که خدا خواهد بخشید به شیعیان ما کرامتی چند که مخفی نماند بر ایشان چیزی در زمین، تا آن که اگر کسی خواهد که خبر خانه خود را بداند زمین او را خبر دهد به احوال ایشان — تمام شد حدیث^{۱۷}.

و باید دانست که این مذلت‌های دنیا موجب مزید عزت ایشان است، و دوست خدا به اینها ذلیل نمی‌گردد، آنها که می‌خواستند که ایشان را ذلیل گردانند اکنون نام ایشان به غیر لعن و نفرین در زمین مذکور نمی‌شود، و نسلهای ایشان منقرض شدند، و نشانی از قبرهای ایشان ظاهر نیست، و حق تعالی نام آن بزرگواران را بلند گردانیده، و علوم و کمالات ایشان عالم را فرا گرفته، و دوست و دشمن بر ایشان در نماز و غیر نماز

۱۶. سورة اعراف آیه ۹۶.

۱۷. بحار الانوار ج ۴۴/ ۸۰ و ج ۵۳/ ۶۱ ح ۵۲ از خرائج قطب راوندی و اختصاص شیخ مفید.

صلوات می فرستند، و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می طلبند، و رؤوس منابر و منابر را و وجوه دنائیر و دراهم را به نام نامی ایشان مزین می گردانند، و پادشاهان زمین و سلاطین با تمکین به طوع و رغبت از روی اخلاص روی برخاک آستان ایشان می مانند، و هر روز چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می گردند، و چندین هزار کس به برکت لعنت بردشمنان ایشان مستحق بهشت می گردند، و چندین هزار کس از برکت گریستن برایشان و محزون گردیدن از مصاب ایشان صحیفه سیئات خود را از لوٹ گناه می شویند، و چندین هزار کس به برکت روایت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادات ابدی فائز می گردند، و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه معرفت و یقین می رسند، و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلی می گردند، و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می یابند، و آلف الوف از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت رفیعه و علوم منیعه ایشان صحت می یابند.

و آنها که اندک بصیرتی دارند از مشاهده جلال آن بزرگواران مدهوش می گردند، و از قربت معنوی آن مقربان خداوند رحمان در هر ساعت بهره ها و فیضها می یابند. و حق تعالی بزرگی و جلالت و عظمت و شوکت ایشان را در رجعت و در قیامت بر عالمیان ظاهر خواهد ساخت، پس کدام جلالت از این عظیمتر؟ و کدام بزرگی از این بیشتر می تواند بود؟ و کدام اذیت و اذلال رفع این عظمت و جلالت می تواند نمود.

و اما شبهه ای که در خاطر عوام می باشد، که آن حضرت با وجود آن که می دانست که شهید خواهد شد چرا به صحرای کربلا می رفت و اهل بیت خود را می برد؟ این شبهه چندین جواب دارد:

و جواب مجملش آن است که احوال پیشوایان دین را به احوال خود قیاس نباید کرد، و تکلیف ایشان تکلیف دیگر است. و اگر جمعی که بر اسرار قضا و قدر حق تعالی مطلع اند تکلیف ایشان در این باب مانند تکالیف ما باشد و توانند رفع آن قضاها که بر آنها مطلع گردیده اند از خود بکنند، باید که هیچ قضا در ایشان جاری

نگردد، و به هیچ بلا مبتلا نشوند، و جمیع امور موافق خواهش بدنی ایشان واقع شود، و این خلاف مصلحت علیم قدیر است.

و باید که ایشان به علم واقع مکلف نباشند، و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند، چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست اشیاء و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند، و اگر به علم واقع مکلف می بودند بایست که با هیچ کس معاشرت نکنند، و همه چیز را نجس دانند، و حکم به کفر اکثر عالم بکنند، و اگر چنین می بود حضرت رسول — صلی الاله علیه وآله — دختر به عثمان نمی داد، و عایشه و حفصه را به حبالة خود در نمی آورد.

پس حضرت امام حسین — علیه السلام — به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعوان و انصار با منافقان و کفار جهاد کند، و با وجود بیعت زیاده از بیست هزار کس و وصول زیاده از دوازده هزار نامه از کوفیان بی وفا، اگر حضرت تقاعد می ورزید و اجابت ایشان نمی نمود ایشان را به ظاهر بر حضرت حجت بود، و حجت الهی برایشان تمام نمی شد.

و جواب دیگر: آن که در وقتی نرفتن فایده می کرد که آن حضرت در نرفتن سالم بماند و چنین نبود، زیرا که یزید جمعی را فرستاده بود که آن حضرت را در مکه بگیرند و به نزد او برند یا به قتل آورند، چنانچه مکرر خود می فرمود که چون خواستند مرا بکشند گریختم، در وقتی که محمد بن حنفیه التماس ترک آن سفر می کرد، حضرت فرمود که ای برادر، اگر من در سوراخ جانوری از جانوران زمین پنهان شوم البته بنی امیه مرا به در می آورند و به قتل می رسانند.

و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که یزید پلید لشکر عظیمی به عمر بن سعد بن العاص داد و او را به امارت حاج مقرر کرد و فرستاد که به هر حیل که ممکن باشد حضرت را بگیرد یا به قتل آورد، سی نفر از اکابر بنی امیه ملاعین را برای این کار در آن سال فرستاد، و به این سبب آن حضرت احرام حج را به عمره عدول نمود، و پیش از اتمام حج روانه عراق شد، و لهذا در زمان معاویه که برای مصلحت دنیای خود ظاهر را رعایت می کرد و مبادرت به قتل و اذلال ظاهر نمی نمود حضرت اجابت دعوت

کوفیان نفرمود و صبر کرد، پس هر گاه حضرت داند که به هر حال کشته می‌شود، و کشته شدن در ضمن جهاد را بر کشته شدن با اسیری و مذلت اختیار نماید محل اعتراض نخواهد بود.

جواب دیگر آن که وقتی که حق تعالی مصلحت در اعلای دین خود داند، پیغمبران و اوصیای ایشان را تکلیف تعرض مخاطرات عظیمه می‌نماید، چنانچه حضرت نوح — علیه السلام — را به تن تنها بر چندین هزار کس مبعوث گردانید، و موسی و هارون به دعوت فرستاد، و حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — را به تبلیغ رسالت در مکه نمود، و اگر ایشان را برای مصلحت از شرعادی حفظ نمود بسیاری از پیغمبران را برای اتمام حجت گذاشت که به انواع سیاستها شهید گردند.

و در حقیقت اگر نظر کنی آن امام مظلوم جان شریف خود را فدای دین جد بزرگوار خود کرد، و اگر با یزید صلح می‌کرد و انکار افعال قبیحه او نمی‌نمود در اندک وقتی شرایع دین و اصول و فروع ملت سید المرسلین مندرس و مخفی می‌شد، و معاویه چندان سعی در اخفای آثار آن حضرت کرده بود که قلیلی باقی مانده بود، و آن قلیل نیز به اندک زمانی برطرف می‌شد، و قبايح اعمال و افعال آن ملاعین در نظر مردم مستحسن می‌شد، و کفر عالم را می‌گرفت.

شهادت آن حضرت باعث آن شد که مردم قدری از خواب غفلت بیدار شدند و قبايح عقاید و اعمال ایشان را فهمیدند و صاحب خروجه‌ها مانند مختار و غیر او به هم رسیدند، و در ارکان دولت بنی امیه تزلزل انداختند، و همان باعث انقراض و استیصال ایشان شد، و در اواخر دولت بنی امیه و اوایل سلطنت بنی عباس که مخالفان چندان قوتی نداشتند ائمه اهل بیت — صلوات الله علیهم — اجمعین — علوم الهی را در میان خلق منتشر کردند، و بدع ارباب ظلم و عدوان را ظاهر ساختند، و با مشاهده علوم و معجزات ایشان شیعیان در اطراف عالم بسیار شدند، و دین حق امامیه ظاهر شد، و حجت بر عالمیان تمام شد.

و تا حال بحمد الله در جمیع بلاد شیعیان هستند، و کتب ایشان و شرایع مذهب ایشان از جمیع مذاهب مضبوط تر است، و علمای ایشان از علمای جمیع مذاهب بیشتر و

دانانترند، و اگر نیک تأمل نمایی همه اینها از برکات خروج سید شهدا است، فدای او باد جان من و جان جمیع شیعیان.

جواب مجمل دیگر آن که بعد از ثبوت عصمت و امامت ایشان در امور، بر ایشان اعتراض کردند در هر چه از ایشان صادر شود؛ از محض جهل و خطا است، و در حقیقت اعتراض بر ایشان اعتراض بر خدا است، و ایشان آنچه می کرده اند به فرموده خدا می کرده اند.

چنانچه کلینی به سند معتبر روایت کرده است که حریز به خدمت حضرت صادق — علیه السلام — عرض کرد که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت، و اجلهای شما به یکدیگر نزدیک است، با آن که احتیاج مردم به شما بسیار است.

حضرت فرمود: هر یک از ما صحیفه ای دارد که آنچه باید در مدت حیات خود به عمل می آورد در آن صحیفه هست، و چون آن صحیفه تمام می شود می داند که وقت ارتحال او است به سرای باقی، پس در آن وقت حضرت رسالت — صلی الله علیه وآله — به نزد او می آید و او را خبر می دهد که وقت وفات تو رسیده است، و منزلت او را نزد خدا به او می نماید.

و چون حضرت امام حسین به صحیفه خود عمل کرد هنوز آنها تمام نشده بود که حضرت رسالت خبر شهادت را به او داد، و او را مأمور به جهاد گردانید، و چون مشغول جهاد شد ملائکه استدعای نصرت آن حضرت کردند، چون به زمین رسیدند آن حضرت شهید شده بود، حق تعالی به ایشان وحی کرد که نزد قبر شریف او باشید و بر مصیبت او بگریید تا او به دنیا برگردد در رجعت، و شما یاری او بکنید و او طلب خون خود بکند، این بود آنچه در آن صحیفه نوشته شده بود و هنوز به عمل نیامده است^{۱۸}.

و به روایت معتبر دیگر جبرئیل در هنگام وفات رسول جلیل وصیتنامه آورد و دوازده مَهر از طلای بهشت بر آن زد که هر امامی مَهر خود را بردارد و به آنچه در تحت

آن مَهر نوشته شده در ایام حیات خود عمل نماید^{۱۹}.

و اَیضاً این مسأله در حقیقت از فروع مسأله قضا و قدر است، و نهی از تفکر در این مسأله در احادیث بسیار وارد شده است، پس در این باب تفکر نکردن احوط و اَولی است.

و باید دانست مجملاً که آنچه ایشان به عمل می‌آورند از فعل و ترک موافق فرموده خداوند عالمیان است، و بر کرده‌های خدا اعتراض روا نیست، و عقول ضعیفه خلق قاصر است از فهمیدن اسرار حکم الهی. چنانچه گاه است از پادشاهان جلیل الشان امری چند صادر می‌گردد که بر طبع اکثر خلق ناگوار و دشوار می‌آید، بلکه اکثر ایشان حکم به خطا می‌کنند، و کسی که بر قدری از اسرار و رموز سلطنت اطلاع دارد می‌داند که آنچه واقع شده عین مصلحت ملک و دولت است، و نزد پادشاهان ذی شأن هر که در مقام تسلیم و انقیاد باشد و برایشان اعتراض ننماید هر چند عقلش قاصر از فهم و حکمت آن باشد مرتبه اش عظیم تر است، و او را به اخلاص و رسوخ اختصاص منسوب می‌گردانند.

همچنین بلا تشبیه در درگاه پادشاه پادشاهان هر که انقیاد و تسلیمش بیشتر است و به قضا‌های او راضی‌تر است درجه او بلندتر است، پس کار بنده آن است که در مقام اصلاح کار خود باشد و در کارهای جناب مقدس الهی و تقدیرات او و کارهای دوستان او تصرف ننماید و راه اعتراض نگشاید، و به ضعف عقل خود قائل شود تا به درجه رفیعه ارباب تسلیم که اعلای مراتب مقربان است فائز گردد، و دینش از عروض شک و شبهه سالم ماند، و شیطان لعین راه وسوسه بر او نگشاید، زیرا که این امور خطیر است و محل لغزش مقربان است.

و ابن قولویه رحمه الله به سندهای معتبر از زائده بن قدامه روایت کرده است که گفت: روزی به خدمت حضرت امام زین العابدین — علیه السلام — رفتم فرمود: ای زائده شنیده‌ام که توبه زیارت قبر حضرت امام حسین — علیه السلام — می‌روی.

زائده گفت: بلی چنین است که به شما خبر رسیده است.

حضرت فرمود: چرا چنین می‌کنی و حال آن که تو را قرب و منزلتی نزد خلیفه هست، و او راضی نیست که کسی ما را دوست دارد، و ما را بر دیگران زیادتى دهد، و فضائل ما را یاد کند، و حق ما را بر این امت ذکر کند.

زائده گفت: به خدا سوگند که نمی‌کنم این را مگر از برای خدا و رسول او، و پروا ندارم از خشم هر که به خشم آید بر من، و بر من عظیم و گران نیست آزاری که به من برسد به این سبب.

پس حضرت سه مرتبه فرمود که والله که چنین است. پس فرمود که بشارت باد تو را، پس بشارت باد، پس بشارت باد، به درستی که خبر می‌دهم تو را به چیزی که از خبرهای منتخب و مخزون است نزد من.

بدرستی که چون در صحرای کربلا رسید به ما آنچه رسید، و پدرم شهید شد و با او شهید شدند از فرزندان و برادران و خویشان و یاران او آنچه شنیده‌ای، و حرم او و زنان او را بر شتران سوار کردند و به جانب کوفه می‌بردند، و چون به جنگگاه رسیدیم و نظر من بر کشتگان افتاد و ایشان را در میان خاک و خون دیدم که مدفون نکرده بودند ایشان را، قلق عظیم در دل من به هم رسید، و اندوه بزرگی در سینه من حادث شد، و نزدیک شد که جانم از بدنم مفارقت کند.

در آن وقت عمه من زینب کبری دختر علی مرتضی آن حالت را در من مشاهده نمود مضطرب شد و گفت: این چه حالت است که در تو مشاهده می‌کنم و نزدیک است که خود را هلاک کنی، ای بقیّه و یادگار جدّ و پدر و برادران من.

گفتم: چگونه جزع نکنم و اضطراب ننمایم و حال آن که سید و بزرگ و پدر خود را و برادران و عموها و فرزندان عموها و یاران خود را می‌بینم که عریان در میان خاک و خون افتاده‌اند، و ایشان را کفن و دفن نکرده‌اند، و هیچ کس متوجه ایشان نمی‌شود و نزدیک ایشان نمی‌آید، گویا ایشان کافران دیلم و ترک‌اند.

زینب گفت: جزع مکن ای فرزند برادر، که این واقعه را خبر داد رسول خدا — صلی الله علیه و آله — به جدّ و پدر و عمّ تو، و خبر داد که حق تعالی گرفته است پیمان

گروهی از این امت را که فراغت این زمان ایشان را نمی‌شناسند، و در میان اهل آسمانها معروف اند، ایشان خواهند آمد و این اعضای پاره پاره را جمع خواهند کرد با این بدنهای مجروح دفن خواهند کرد، که به مرور لیلی و ایام اثر آن قبر محو نشود و نشانش برطرف نشود، و سعی بسیار خواهند کرد پیشوایان کفر و اتباع ضلالت در محو نمودن و برطرف کردن آن اثر، و هر چند ایشان زیاده سعی کنند ظهور و علو آن بیشتر خواهد شد.

پس گفت: خبر داد مرا ام ایمن که روزی حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — به دیدن حضرت فاطمه — علیها السلام — آمد، پس حضرت فاطمه برای آن حضرت حریره ساخت و به نزد حضرت حاضر کرد، و حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — خرمایی آورد، ام ایمن گفت: من کاسه ای آوردم که در آن شیر و مسکه بود، پس حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین — صلوات الله علیهم — از آن حریره تناول نمودند، و از آن شیر آشامیدند، و از آن خرما با مسکه میل فرمودند، پس حضرت امیرالمؤمنین — علیه السلام — ابریقی و طشتی آورد و آب بردست حضرت رسالت — صلی الله علیه و آله — ریخت.

و چون حضرت دستهای خود را شست دست بر روی مبارک کشید، پس نظر کرد به سوی علی و فاطمه و حسن و حسین — علیهم السلام — نظری که آثار سرور و شادی در روی مبارکش مشاهده کردیم، آنگاه مدتی بسوی آسمان نظر کرد، پس روی مبارک خود را به جانب قبله گردانید و دستهای خود را بسوی آسمان گشود، پس دعا کرد، پس به سجده رفت و در سجده صدای گریه اش بلند شد و آب دیده اش بر زمین جاری شد، پس سر از سجده برداشت و ساعتی سر در زیر افکند و مانند باران تند آب از دیده مبارکش می‌ریخت، چون اهل بیت رسالت این حالت را در او مشاهده کردند همه اندوهناک شدند، و من نیز از حزن ایشان محزون گردیدم و جرأت نمی‌کردم که از سبب این گریه از آن حضرت سؤال کنم.

و چون این حالت بسیار به طول انجامید، علی و فاطمه — صلوات الله علیهما — گفتند: سبب گریه تو چیست یا رسول الله؟ خدا هرگز دیده‌های تو را گریان نگرداند، بدرستی که این حالت که در تو مشاهده کردیم دل‌های ما را مجروح کرد.

پس حضرت رسول روی به حضرت امیرالمؤمنین آورد و گفت: ای برادر و حبیب من چون شماها را نزد خود مجتمع دیدم از مشاهده شما مرا سروری حاصل شد که هرگز چنین شادی در خود نیافته بودم، و من در شما نظر می‌کردم و خدا را شکر می‌کردم که چنین نعمتها به من کرامت کرده، که ناگاه جبرئیل — علیه السلام — بر من نازل شد و گفت: یا محمد بدرستی که حق تعالی مطلع شد بر آنچه در نفس تو حادث گردید، و دانست شادی که تو را عارض شد به دیدن برادر و دختر و دوفرزند زاده خود، پس تمام کرد برای تو این عطیه را به آن که گردانید ایشان را و فرزندان ایشان را و دوستان و شیعیان ایشان را با تو در بهشت، و جدایی نخواهد افکند میان تو و ایشان، و چنانچه به تو عطا می‌کند در آن روز به ایشان عطا خواهد کرد.

و چنانچه به تو بخشش می‌نماید به ایشان خواهد بخشید تا تو خوشنود گردی، و زیاده از مرتبه خشنودی توبه ایشان کرامت خواهد کرد، بابتی بسیاری که به ایشان خواهد رسید در دنیا، و مکروه بسیاری که ایشان را در خواهد یافت بردستهای گروهی از منافقان که ملت تو را برخود بندند و دعوی کنند که از امت تو باشند، و حال آن که بری اند از خدا و از تو، و ایشان را به شمشیر آب دار و به انواع زجرها و ستمها و کشتنها بکشند، و هر یک را در ناحیه ای از زمین به قتل رسانند، و قبرهای ایشان از یکدیگر دور باشد، و حق تعالی این حالت را برای تو و ایشان پسندیده است، و ایشان را اهل این سعادت گردانیده است، پس حمد کن خدا را بر آنچه از برای شما پسندیده است و راضی شوبه قضای الهی، پس حمد کردم و راضی شدم به قضای او و به آنچه از برای شما اختیار نموده است.

پس جبرئیل گفت: یا محمد بدرستی که برادر تو علی مقهور و مظلوم خواهد شد بعد از تو و منافقان امت تو بر او غالب خواهند شد، و غضب خلافت او خواهند کرد و از دشمنان تو تعبها به او خواهد رسید، و در آخر کشته خواهد شد به دست بدترین خلائق و بدبخت ترین اولین و آخرین، و نظیری کننده ناقة صالح در شهری که بسوی آن شهر هجرت خواهد نمود، و آن شهر محل شیعیان و فرزندان او خواهد بود، و به سبب این حال بلای اهل بیت رسالت بسیار خواهد شد، و مصیبت ایشان عظیمتر خواهد شد.

و این فرزند زاده تو و اشاره کرد بسوی حسین -علیهم السلام- شهید خواهد شد با گروهی از اهل بیت و ذریت تو و نیکان امت تو در کنار نهر فرات در زمینی که آن را کربلا گویند، و به سبب آن کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریت تو بسیار خواهد شد در روزی که کرب آن روز منقضی نشود و حسرت آن روز به آخر نرسد، و آن بهترین بقعه های زمین است، و حرمت آن از همه زمینها عظیمتر است، و آن قطعه ایست از بهشت.

پس روزی که فرزند تو و اهل او در آن زمین شهید شوند، و احاطه کنند به ایشان لشکرهای اهل کفر و لعنت، جمیع اقطار زمین به لرزه درآید و کوهها به طپیدن آید، و موج دریاها بلند شود، و آسمانها بلرزند و به حرکت و اضطراب درآیند برای غضب کردن از برای تو یا محمد و از برای ذریت تو به سبب عظیم شمردن هتک حرمت تو که ایشان کنند، و برای مکافات بدی که احسانهای تو را در حق تو و ذریت تو به عمل آورند، و هریک از آنها از حق تعالی دستوری طلبند در یاری کردن اهل بیت تو که مردم ایشان را ضعیف گردانیده اند و مظلوم ساخته اند، و ایشان حجت خداوند بر خلق بعد از تو.

پس حق تعالی وحی کند بسوی آسمان و زمین و کوهها و دریاها و هر که در اینها است که منم خداوند پادشاه قهار قادر که فرار کرده ای از دست من به در نمی رود، و امتناع کننده ای مرا عاجز نمی گرداند، و هر وقت که خواهم و مصلحت دادم قدرت بر انتقام دارم، به عزت و جلال خود سوگند یاد می کنم که عذاب کنم کسی را که دل پیغمبر و برگزیده مرا به درد آورده است و هتک حرمت او نموده است، و عترت او را به قتل آورده است، و عهد و پیمان او را شکسته است، و ستم بر اهل بیت او روا داشته است عذابی که احدی از عالمیان را چنان عذابی نگرفته باشم.

پس در آن وقت جمیع اهل آسمانها و زمین صدا بلند کنند و لعنت کنند کسی را که ستم بر عترت تو کرده باشد و هتک حرمت تو نموده باشد، پس حق تعالی به دست قدرت خود قبض روح آن شهیدان بزرگوار بکند و ملائکه بسیار از آسمان هفتم نازل شوند با ظرفهای یاقوت و زمرد که پر باشد آن ظرفها از آب حیات بهشت و با خود

بیاورند از حله‌های بهشت و بوهای خوش بهشت، و بدنهای شهیدان را به آن آبها غسل دهند، و آن حله‌ها را برایشان بپوشانند، و به آن بوهای خوش ایشان را حنوط کنند، و ملائکه صف صف برایشان نماز کنند.

پس برانگیزد حق تعالی گروهی از امت تو را که آن قاتلان، ایشان را نشناسند و در آن خونها شریک نشده باشند، نه بگفتار و نه بکردار و نه به نیت و عزم، پس بدنهای ایشان را دفن کنند، و رسمی و علامتی برای قبر سید شهداء در این صحراء برپا کنند، و علمی و نشانه باشد برای اهل حق، و سببی باشد برای رستگاری مؤمنان و فائز گردیدن ایشان به ثوابهای خداوند عالمیان.

و هر روز و هر شب از هر آسمان صد هزار ملک بر دور قبر شریف او حاضر شوند و بر آن حضرت صلوات فرستند، و تسبیح حق تعالی گویند، و طلب آمرزش کنند از خدا برای زیارت کنندگان آن حضرت و بنویسند نامهای آنها را که به زیارت آن قبر می‌آیند از امت تو، و به آن زیارت تقرب می‌جویند بسوی خدا و بسوی تو و نامهای پدران و خویشان و شهرهای ایشان را و روهای ایشان را مُهر کنند به مُهری از نور عرش الهی که در آن مُهر نوشته باشد که ای زیارت کننده قبر بهترین شهداء و فرزند بهترین انبیاء. چون روز قیامت شود از روهای ایشان از جای آن مُهری که بر روی ایشان زده‌اند نوری ساطع گردد که در دیده‌های اهل محشر معروف باشند، و گویا می‌بینم تو را ای محمد در صحرای محشر درآیی و من و میکائیل بر دو جانب تو باشیم و علی در پیش روی ما باشد، و با ما از ملائکه خدا آن قدو باشد که عدد ایشان را احصا نتوان کرد، و ما بگردیم در میان اهل محشر و نظر کنیم بر روی خلاق و بر روی هر که اثر آن مُهر را مشاهده کنیم او را از احوال و شدايد آن روز نجات دهیم.

و این است حکم خدا و عطای خدا از برای هر که زیارت کند قبر تو را ای محمد یا قبر برادر تو علی را یا قبر دو فرزند زاده تو حسن و حسین را و نیت او از برای خدا خالص باشد، و زود باشد که سعی کنند و اهتمام نمایند گروهی از آنها که برایشان از جانب خدا لعنت و غضب واجب گردیده است که برطرف کنند رسم و نشانه آن قبر را و محو نمایند اثر آن را، و خدا نگذارد ایشان را که چنین کنند.

پس حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — فرمود که سبب گریه من این بود.
 پس زینب گفت که چون ابن ملجم — علیه اللعنه — پدم را ضربت زد و اثر
 مرگ در او مشاهده کردم گفتم: ای پدر بزرگوار ام ایمن چنین حدیثی به من روایت
 کرده است. حضرت فرمود: گویا می بینم که تو را و زنان دیگر از اهل بیت مرا در این
 شهر اسیر کرده باشند و به مذلت و خواری شما را برند، و از دشمنان خود خائف و
 ترسان باشید، پس در آن وقت صبر کنید و شکیبایی نمایید به حق آن خداوندی که
 حبه ها را شکافته است و خلاق را آفریده است در آن وقت بر روی زمین خدا دوستی به
 غیر از شما و دوستان و شیعیان شما نباشد.

و چون حضرت رسول — صلی الله علیه و آله — این حدیث را نقل کرد از برای ما
 فرمود: در آن روز شیطان از روی شادی پرواز خواهد کرد بر روی زمین با فرزندان و
 برادران خود جولان خواهد نمود و خواهد گفت: ای گروه شیاطین آنچه مطلب ما بود از
 فرزندان آدم به آن رسیدیم، و در هلاک کردن ایشان منتهای آرزوی خود را یافتیم و
 همه را مستحق جهنم گردانیدیم، مگر جماعت قلیلی که چنگ در دامان اهل بیت
 رسالت زده اند، پس تا توانید سعی کنید که مردم را به شک اندازید در حق ایشان، و
 بدارید مردم را بر عداوت ایشان، و تحریرص کنید مردم را بر ضرر رسانیدن به ایشان و
 دوستان ایشان تا کفر و ضلالت خلق مستحکم شود، و از ایشان هیچ کس نجات نیابد،
 و آن ملعون گمان خود را در اکثر مردم راست کرد، زیرا که با عداوت شما هیچ عمل
 صالح فایده نمی بخشد، و با محبت و موالات شما هیچ گناهی به غیر از کبایر ضرر
 نمی رساند.

زائده گفت: چون حضرت امام زین العابدین — علیه السلام — این حدیث را به
 من روایت کرد فرمود: این حدیث را ضبط کن و غنیمت شمار که اگر در طلب این
 حدیث برشتران سوار می شدی و یک سال در زمین از شهر به شهر می تاختی هر آینه کم
 بود.

و در روایات معتبره بسیار وارد شده که چون حکام یزید پلید — علیه اللعنه و
 العذاب — در مدینه کار را بر حضرت سید شهداء — صلوات الله علیه — تنگ کردند و

خواستند از آن حضرت بیعت از برای آن ملعون بگیرند، و اگر ابا نماید او را به قتل آورند، حضرت اراده هجرت بسوی مکه معظمه نمود، و شب به نزد قبر جد بزرگوار خود سید انبیاء آمد که آن حضرت را وداع کند، نوری از قبر مقدس ساطع گردید و به استقبال آن حضرت آمد.

پس به نزدیک ضریح مقدس آمد و نماز بسیار کرد، و بعد از نماز گفت: پروردگارا این قبر پیغمبر تو است و من فرزند پیغمبر توام، و مرا امری عارض شده که تو بهتر می‌دانی، و می‌خواهم مردم را امر کنم به نیکیها و نهی کنم از بدیها، و کفر و ضلالت بنی امیه را از میان خلق برطرف کنم، خداوند آنچه خیر من در آن است و به رضای تو و خشنودی پیغمبر تو مقرون است به پیش من آور.

و در آن حالت آن حضرت را خواب ربود و دید که حضرت رسالت — صلی الله علیه و آله — با گروهی عظیم از ملائکه که در پیش روی و جانب چپ آن حضرت بودند آمدند و جگر گوشه خود را در برگرفت و میان دو دیده اش را بوسید و فرمود که ای حبیب من گویا می‌بینم که در این زودی تو را ذبح کنند و در خون خود بگردی در زمین کرب و بلا در میان گروهی از امت من، و توتشنه باشی و تورا آب ندهند، و بالب تشنه و بدن خسته تورا شهید کنند، و با آن حال امید به شفاعت من داشته باشند، هرگز شفاعت من به ایشان نرسد در قیامت.

ای حبیب دل من حسین، برادر و پدر و مادر تو آمده اند و مشتاق لقای جانفزای تو اند، و تو را در بهشت درجه ای چند هست که به آن درجه ها نمی‌رسی مگر به شهادت. پس سید شهداء گفت: یا جداه نمی‌خواهم به دنیا برگردم و از جور اهل شقاق به تنگ آمده ام، مرا با خود به قبر شریف خود ببر.

حضرت رسول فرمود: البته باید به دنیا برگردی تا به سعادت شهادت فائز گردی و ثوابهای غیر متناهی دریابی، و حجت خدا بر خلق تمام کنی، و تو و پدر تو و عم تو و عم پدر تو در قیامت با یکدیگر محشور خواهید شد بسوی اعلا درجات بهشت^{۲۰}.

و از حضرت صادق — علیه السلام — منقول است که چون حضرت امام حسین علیه السلام از مدینه بیرون آمد افواج ملائکه حربه ها در دست و بر اسبان بهشت سوار آمدند به نزد آن حضرت و سلام کردند و گفتند: السلام علیک ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خود، خدا ما را در موطن بسیار به یاری توفرستاد، و اکنون به یاری تو آمده ایم.

حضرت فرمود: که وعده گاه ما و شما زمین کربلا، که در آنجا شهید خواهیم شد و محل دفن من آن جا است، گفتند: الحال هر امری که می خواهی در باب دشمنان خود بفرما تا به عمل آوریم، فرمود که به من دستی ندارند تا برسم به آن جا که محل دفن من است.

پس گروهی از جنیان به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: ای سید و آقای ما، ما شیعیان توایم و یاوران توایم، اگر حکم فرمایی که دشمنان تو را هلاک کنیم در همین ساعت همه را به دار بوار می فرستیم و تو را از شر ایشان نجات می دهیم، حضرت ایشان را دعا کرد و فرمود: مگر نخوانده اید قرآن را که خدا بر جد من فرستاده که در آن می فرماید «أَیْنَما تَکُونُوا یُذَرِّکُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ کُنْتُمْ فی بُرُوجٍ مُّشِیْدَةٍ»^{۲۱} یعنی هر جا که باشید در می یابد شما را مرگ هر چند در قصرهای محکم متحصّن شوید.

اگر من در این مکان بمانم و حرکت نکنم، پس به کی امتحان کرده خواهند شد این خلق تباه گمراه، و حجت خدا چگونه بر ایشان تمام خواهد شد، و کی ساکن قبر من خواهد شد در زمینی که خدا برای من اختیار کرده است در روزی که زمین را پهن کرده است، و آن زمین را حق تعالی پناه شیعیان من گردانیده است، و سبب ایمنی ایشان در دنیا و عقبی ساخته است، و در روز دهم محرم من شهید خواهم شد با فرزندان و برادران و خویشان خود و سرهای ما را به نزد یزید پلید خواهند برد.

جنیان گفتند: به خدا سوگند ای دوست خدا و فرزند دوست خدا اگر نه این بود که اطاعت تو بر ما واجب است هر آینه جمیع دشمنان تو را می کشتیم پیش از آن که به

تو برسند.

حضرت فرمود: به خدا سوگند که قدرت ما بر دفع ایشان زیاده از قدرت شما است، و لیکن می‌خواهم که حجت خدا را برایشان تمام کنم^{۲۲}.
و اخبار بسیار در این باب در کتاب جلاء العیون^{۲۳} ذکر کرده‌ایم، و هر که در آن کتاب رجوع نماید او را در هیچ باب شبهه‌ای نمی‌ماند. والله الموفق للخیر والصواب.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا، وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَعْتَرَتِهِ الْأَطْهَرِينَ، وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ أَبَدًا أَبَدِينَ.
تمام شد استنساخ این رساله با تصحیح و تعلیق بر آن در روز پانزدهم رجب سنه هزار و چهارصد و نه هجری قمری بر دست این حقیر فقیر سید مهدی رجائی در شهر مقدس قم حرم اهل بیت علیهم السلام.

۲۲. مجموع این روایات با تفصیل کامل آن را مؤلف در کتاب شریف خویش بحار الانوار جلد های چهل و چهار - چهل و پنج آورده است.
۲۳. باب پنجم جلاء العیون راجع به تاریخ امام حسین - علیه السلام - است مراجعه گردد.